

h
ed
ut.
t

No. 7. Bāz-Nāma-i-Nāsirī.

Purchased in ~~India~~ ^{Shiraz, Persia}
the Blacker Library
Sept. ~~1928~~ 1928.

A lithographed edition (Bombay, 1890), of a detailed treatise on falcons, on hunting birds in general, on training, treatment, etc., of hawks, and other connected matters. The author is prince Tīmūr-Mīrzā Qājār, the grandson of Fath-ʿAlī-Shāh. He lived and wrote his book in the middle of the last century, deriving his information from many early standard works.

A rare print [of a well-known work.] [W. J.]

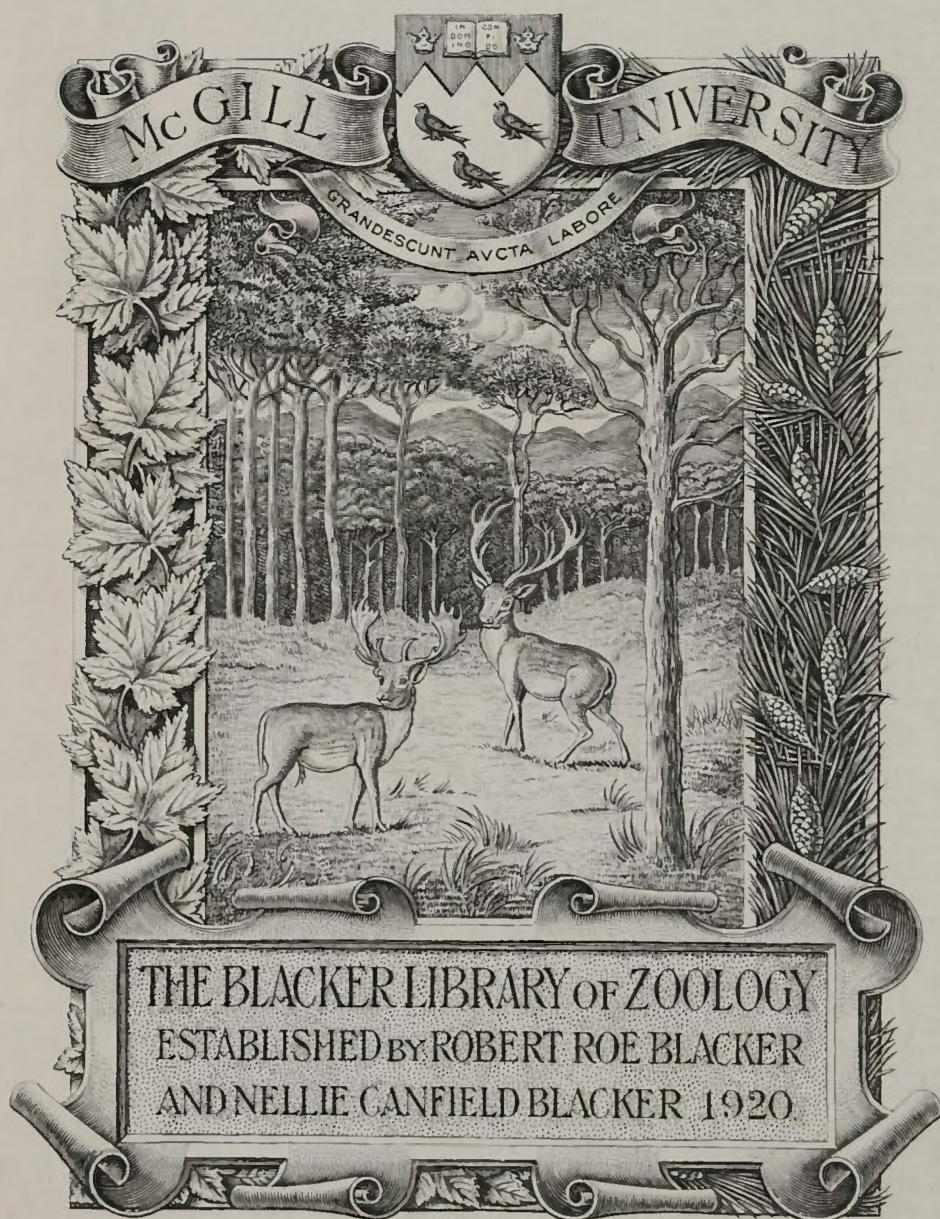
No. 7.

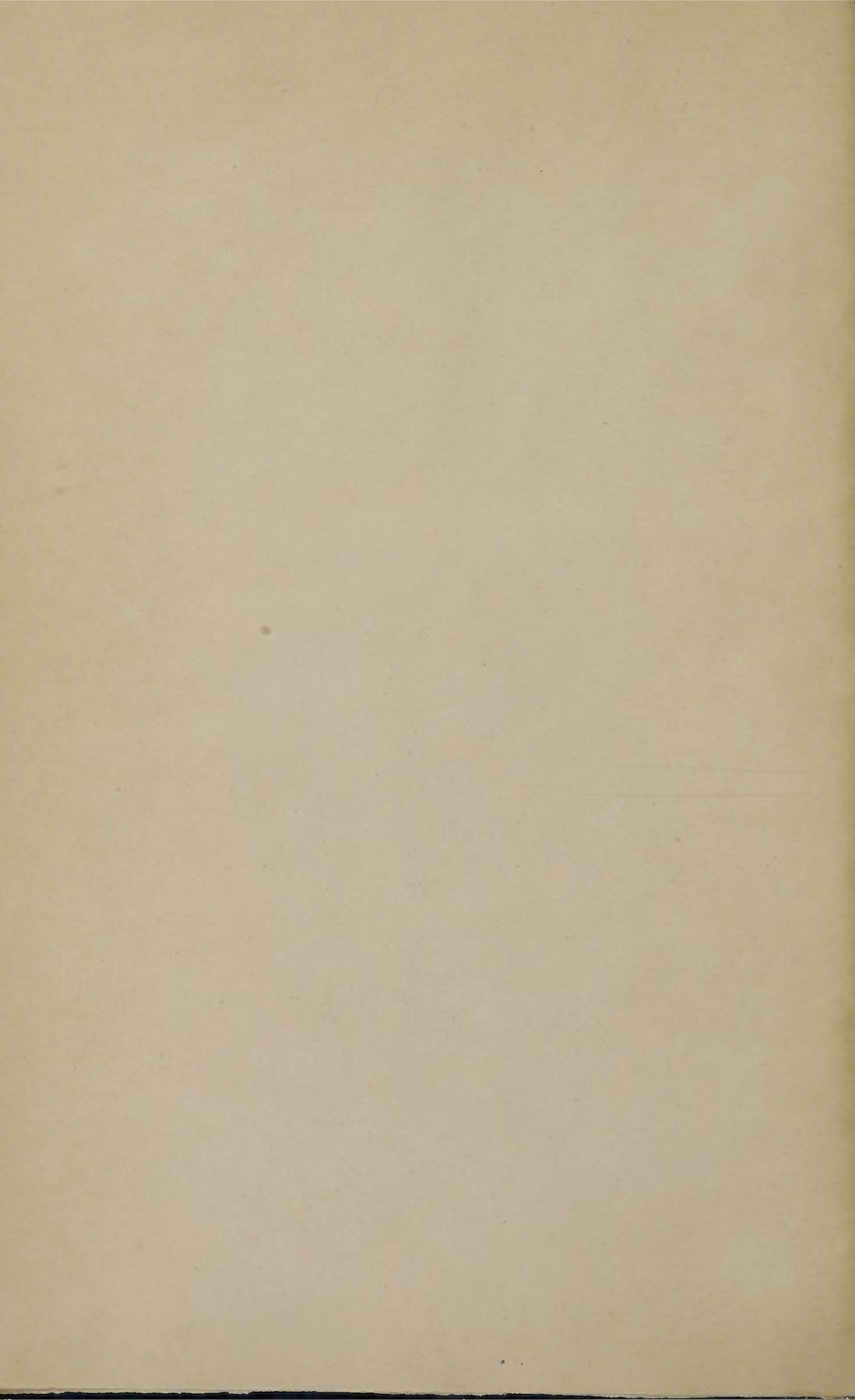
(AmuTale)

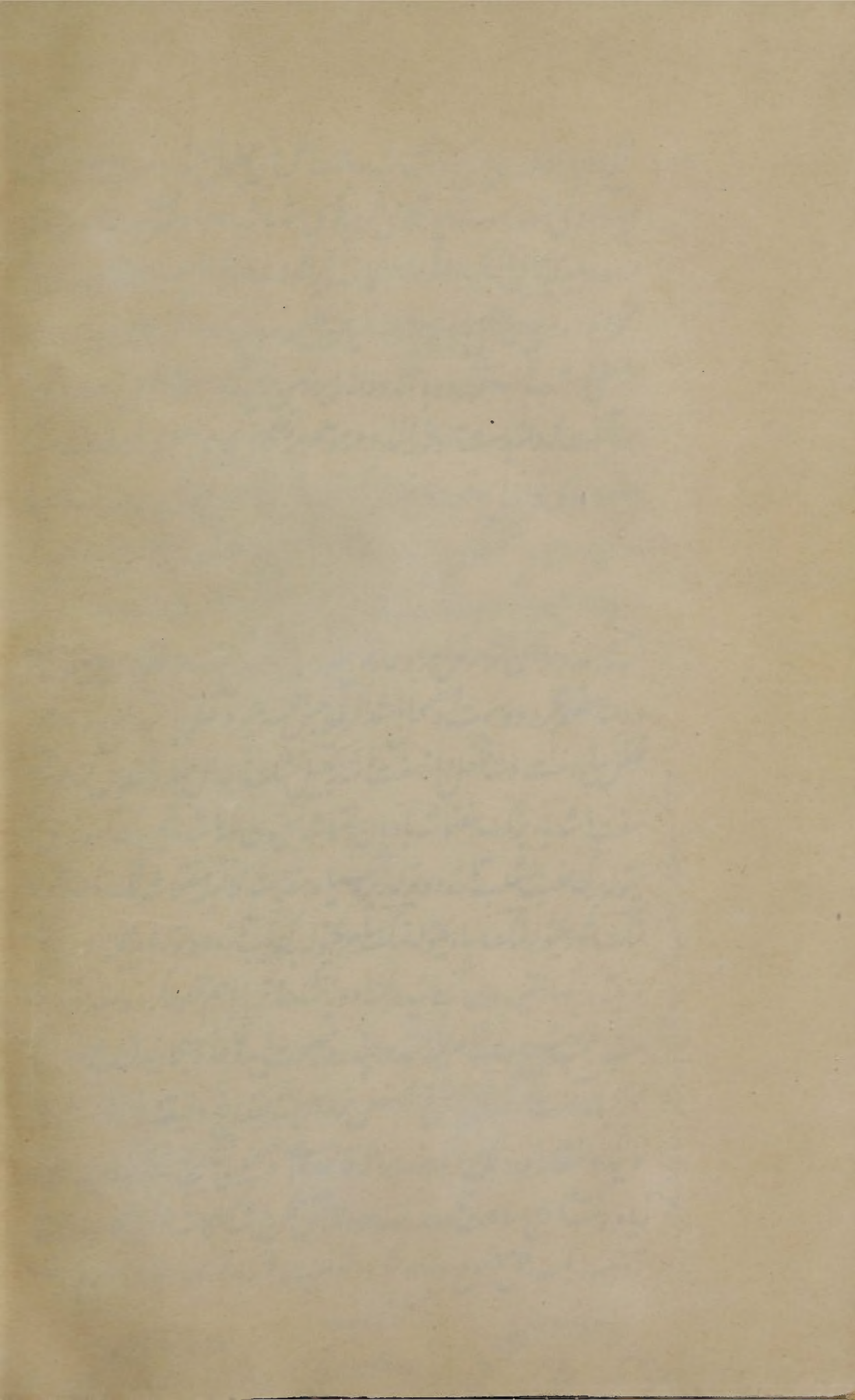
McGILL UNIVERSITY LIBRARY

ACC. NO.

REC'D







محکم و دریا خالهای سرخ نداشته باشد و بانک مثل تپه بطول نخسته و در پستی و بلندی
 حیدر آباد قریب مشهور است چنانکه گاهی اگر چه قوی جسته باشد اما در او صابریه حیدر آبادی
 نرسد و باید چسبیل که کیماله نشود و چون گمانند زیرا که در مدت یکسال همه اعضای و قوی و
 محکم میشود و مرغان جنگلی را باید همیشه از ماکیان علیحده دارند و دانه و باجری با و میدهند
 بشرطی که شب بابت تر کرده باشند و دانه را بر زمین نریزند که منقارش فرسوده شود
 بهتر است که دانه بدست او بخوراند و در موسم برشکال بجای باجری اگر مرشفت و بهتر
 باشد و برای توانائی و قوت مرغ جنگلی که وقت قریشام این خوراک میدهند آرد میدهند
 روغن زردچوبه شکری سفید از هر یک دو مثقال فلفل سیاه سه ماشه پس فلفل و زردچوبه را
 باریک ساییده با آرد و میدهند مخلوط کرده بطریق معمول حلوا بسازند و بخوراند و بعد از دو ساعت
 آب دهند و مرغان اکثر مرض مزه را و عارض میشود عدالتش آنکه تمام اعضا مرغ نیکو شود
 و دانه مضاعف نمیکرد و دوست و مصلح باشد اگر عدالتش نکند نیز و علاج نیز البیج دو درم
 فلفل سیاه هفت ماشه فلفل دراز هفت ماشه بخیل خشک و بنزال بقدر یک فلوپس کند و مخته
 هفت ماشه بآب بزرگ بمقماشته با و این بمقماشته آبیون سه ماشه و نیم برک گسندی تر
 بکتوله برک غلبه الشعب تازه و دوتوله زیر سیاه بمقماشته کالیمه بمقماشته نمک سنگ بکتوله
 نمک شور بکتوله نمک سیاه بکتوله نمک سار بکتوله برک نیب تازه و دوتوله با دویه را گفته
 و نیمه و بر کمال انبساط و آب ساییده همه او نیمه خشک تر را با هم مخلوط کرده بمقدار که در دهان
 حبس بکشد و بکشد و یک شام بخوراند و چند روز صحت یابد و عده بکشد و غنای جوان
 بکیماله است که روز اول با سرغ هم سن خود بکشد بقدر پنج و دقیقه و الفوار هم جدا
 نمایند و منتظر او را بکنند و بدین چنانکه قاعده است و همچنین بتدریج روز بروز پنج دقیقه
 زیاد و گشت تا ربع ساعت هر قدر که زیاده از آن ممکن باشد بکشد تا که بکشد و غنای
 نزد جمهور را بطل مقبوح و مذموم در شریعت غر و ملت بیضا ممنوع است

نور الخاب

Cheetra Press Bombay

MOHAMED

Cheetra

MOHAMED SHIP

فصله خشک اندازد و در وقت فصله انداختن لرزه براندازد و انداختن لرزه براندازد و انداختن لرزه براندازد
 و نمک سنگ و فلفل هر سه را میکشاید و گرفته باریک سائیده بقدر یکماشته بخورد
 بدو سه روز صحت یابد در میان دانه کبوتران معلوم باد که باجری و جوارى و
 ارزن و سرشفت و در موسم صیف و شاکبوتر را هیچ ضرر نرساند گندم و عدس قوت
 پریدن را زیاده کند اما غلبه خون انگیزد و چشمه آرد و ماست و برنج کبوتر را سبک گرداند
 با قلا و ماست قوت پریدن را زیاده کند و فصل زمستان ارزن فایده نچشد و در تابستان
 ماست جو و برنج مفید است و در موسم بهار کال سرشفت و کج مفید باشد باجری
 و جوارى در هر موسم که بپزند خوبست باید که کبوتران بلند پرواز را غیر باجری و
 جوارى دانه و دیگر نپزند زیرا که از این دانه طبیعت کبوتر با اعتدال باشد تدریجی
 کردن کبوتر ساده اگر خواهند که کبوتر ساده را کلی سازند طریقه آنکه پر کبوتر را
 را از پنج پرکنده پر کلدار را بجای او بگذارند و از تار پر ششم به بندند و اگر خواهند که کبوتر
 پر پریده را به او بپرانند طریقه آنکه پر از کبوتر دیگر بدست آورده بطریق مذکور
 پنج پر کبوتر پر پریده از تار پر ششم محکم بندند کبوتر را قوت پریدن حاصل آید
 فصل دوم در میان نسلهای خروسان و جنگا نیدن آنها و علاج امراض آنها
 اصل خروس بر چهار قسم است قینی و کما کس و کرکنا ت و اخیل قینی آنست که
 مردمان عموماً در خانه می پرورند و حوجه و مضیه آنرا میخورند و کما کس آنست که از یک
 جانب اخیل و از یکی نب قینی باشد و کرکنا ت آنست که گوشت پوست و استخوان
 او همه سیاه رنگ باشد و شناختن کرکنا ت آنست که زانش اگر بزرگ سیاه باشد
 بیشک کرکنا ت گوشت و استخوان نیز سیاه بود و اخیل که آنرا کلنگ میگویند
 برای جنگا نیدن مخصوص است و علامت اخیل آنست که مقدار بالایش
 سفید رنگ بود و تاجش کوچک و کله وی قوی و پرهای دم کوتاه و پاهای خارها

برنج
 سبزه

کبوتر
 سبزه

کبوتر
 سبزه

عمل نمایند و زیاده هم تو را بکشایند و کبوتران را بخورند و سرانند چون یکماه بدن
طریق مداومت نمایند و رینیت کبوتران مطیع فرمان معلّم شوند پس بیک شافوت
بهوا بپزند و در روز یک خواندن حاضر شوند و بر تلوار نشینند چون بدین وجه
محکوم حکم شوند قابل جنگانند پسند علاج امراض کبوتران اگر کبوتر نسبت علت
بادهست شده باشد علامتش اینست که پریدن نتواند و اگر به بردار بلند و آری
فرماند علاجش آنکه مالک کنی چهار دانه مقل یک وال قند سیاه کشته یک ناشه ادویه یا
سائیده یا قند سیاه حبسته بعد از چهار ساعت از دانه و آب خوردن یکجای بخوراند در
روز به شود علاج سرفه کبوتران یک قطره عرق بخیل تر بجلقش بچکانند و در روز
شود علاج لاغری کبوتران علامت لاغری آنست که سست باشند و دانه نخورند و آب
بسیار خورند و فضل سبز اندازند بول بطرف خاک شور کنند و حدوث این مرض از خوردن آبک
یا شیشه شود و در سه روز خون می کنند یا با فضل شخون آید علاجش آنکه یکدانه فلفل سیاه
چهار حصه کرده کچمه از آن را در شاخ درخت لاله عیار بر پر کرده بخوراند بهمین طریق هر چای
حصه فلفل را در چهار روز بخوراند صحت یابد و اگر ریزه شیشه خورده باشد فی الفور خون
می کنند یا خون در فضل اش آید پس وقت صبح شربت انار شیرین بقدر یکماشته بخوراند و
وقت ظهر قدری سرشیر با شکر سفید و وقت شام کلفند یکماشته بدهند و غذا نازا
بروغن تر بخوراند و یک ساعت بعد از خوردن نان آب بدهند علاج زهر باد علامتش
آنکه کبوتر بهوش و پشه شده شود علاجش آنکه زنجبیل و بادامان و بلیله و انغذه
همه را کوفته بخیل با آب حبسته بخوراند علاج بلغم علامتش آنست که دانه کم خورد
و بلغم از گلوش آید علاج آنکه آب بدهند و بجای آب چند قطره بول انسان بجلقش
چکانند در سه روز نفع کلی بخشد اگر آب از چشم کبوتر تر روان باشد قدری زرد جو
با آب بلیله سوده بجای چشمش طلا کنند به شود علاج قبض اگر کبوتر را قبض باشد

چون او را اندکی حرکت داده رزمین بگذار و طپیدن گیر و تا او را بر نذرند از طپیدن
باز نماید قسم ششم یا هوا صلبش از کبوتر و قمری است اکثر سفید رنگ باشد و یا هو
صدای اوست لهذا این نام موسوم شده و این شش قسم که مذکور شد اصل کبوتران است
و باقی همه فرع اند اما قاعده بر اینند فرمان بردار گردانیدن کبوتران کوله باید که
کبوتر نو آموز را در مکانی نگاه دارند که غیر از معلم دیگری در آن مکان نزود و از وجود
اغیار خالی باشد و از جهت احتیاط توری در صحن آن مکان بکشند تا کبوتران از میان توری
بیرون نروند وانه آب هر وقت در آن مکان موجود دارند و وقت شام بند کنند
تا سه روز بدین طریق تمام روز باز دارند و وقت شام بند نمایند تا خانه معلم خود
را بشناسند پس روز چهارم کبوتر بکشانند و سه چهار ساعت و از داشته آب
دانه خورانیده بند کنند و روز پنجم بوقت معهود بکشانند و دانه نیم سیر دهند و بجای
آب این جوشانده را بنوشانند خلقت جوشانده مذکور نیست بلکه از دانه جو و بخیل
قدسیاه این اجزاء را با آله ساوی کوبیده در آب جوشانیده دریاچه صاف نموده در
عوض آب بدهند و بند کنند و روز ششم بوقت معین بکشانند و کبوتران را بطرف آب وانه
بخوانند و قدر از دانه در پیش آنها بریزند چون همه را بخورند آنوقت آنها را بپرانند
تا دور روند و باز قدری دانه ریخته آنها را بخوانند هم برین طریق چند بار بطرف آینه بخوانند
و بعد از خوردن بپرانند تا از آنجا دور تر رفته بنشینند پس در این مدت احتمال دارد که
کبوتران معلم و خانه خود را نشناسند پس هنگام شام بند کنند و روز هفتم بوقت معین
معین تلواره برای نشستن کبوتران بپسازند و بوقت معین آنها را بطرف آب وانه
بخوانند و قدری دانه در پیش آنها بریزند چون تمام آنها را بخورند آنها را بطرف تلواره
بپرانند تا بالای تلواره بنشینند و مجدداً قدری دانه ریخته آنها را باز بطرف آینه بخوانند
همینکه قدری دانه خوردند باز بپرانند تا بر سر تلواره بنشینند چهار روز هم برین طریق

ما فی ذلک من الخفا...
 از او که در زیر زانوهاست که بگوید که
 در میان شایسته شایسته که کوئی
 عاقل که عاقل ماند که درون ازین است

در بیان عملی از اوصاف مرغابی که خواص و عوام بیازی آن شوق دارند در فصل اول
 میشود فصل اول در بیان نسل کبوتران و قاعده پراگندن و علاج امراض آنها
 بدانکه از جمله اصلهای کبوتران یک قسم کوله است و کوله نیز بر دو قسم میباشد
 قینی و اصیل قینی مراد از بزرگ است مثل رنگ نیلی و سرکه و رنگ بور و اصیل
 عبارت از خوشترتکست مثل شیراز و کابره و کلی اما کوله قسم قینی برای پراگندن
 و جنگا نیدن مخصوص است و کوله قسم اصیل برای جنگا نیدن و پراگندن
 اختصاص ندارد و صفت کوله قینی آنست که بقامت بزرگ و پرهای هر دو
 بال و سخت و دراز و پرهای دم او کوتاه و چشمهای سرخ و ساقهای پای او
 محکم و کوچک و متقارن نیز کوچک میباشد و این قسم کبوتر بسیار تیزبال و بلند
 پرواز میباشد و صفت اصیل آنست که پرهای بال دوم او کوچک
 باشد و سینه اش وسیع و حوصله اش اندکی فرو رفته و متقارن نیز کوچک
 و چشمهای سیاه یا سفید و یا سرخ و پیکهای چشمش باریک و سرخ باشد
 قسم دوم که باز است و صفتش آنکه متقارن بسیار بزرگ بود و نه کوچک و نه
 باشد و چشمهای سفید و پرهای بال دوم او دراز و سخت و عرض محکم باشد و قسم
 پای صفتش آنکه بقامت دراز و سرش کوچک و متقارن نیز کوچک و پایها
 پر دارد و هر قدر پر در پای او زیاد باشد دلیل بر اصالت اوست قسم چهارم که
 صفتش آنکه سینه وسیع و پرهای دم او بسیار و دراز و خود را چندان بخند که سرش بدم
 برآید شود و چندان کشیدگی باشد که آب و دانه کمتر التفات کند قسم پنجم که
 صفتش آنکه

و همان شتر مست سه نوبت بخلیانی و خشک کنی و از خوردن او طیور بهوش کرد و ۱۳۰
 و اگر با قلا را هم در مرکب موش که ستم الفار باشد بخوشانی در جانی که در نا و قلاز
 و کلایغ و زراغچه جمع میشوند پاشش هر کدام آن با قلا را بخورند بهوش میشوند
 اگر دیر برسی البسته حرام میشوند همین که گرفتگی و سر او را بریدی در ساعت شش
 پاره کن و سبابه شکم او را دور بینداز که بگوشت او اثر نکند اگر قوش
 بوزی یا تو لکی داشته باشی و هر قدر او را کرامی بداری بقشاق در شکار گاه
 کم بشود یا روز دیگر یا چند روز باز بگیر تو سباید نگاه داری آن قوش دیگر باعث
 رحمت است البته طبیعت او مثل اقل نخواهد بود و بد طبیعت خواهد شد
 خاصه اگر شکاری گرفته و سیر شده باشد و کیشب در صحرای خوابیده باشد
 : منکه او را نگاه منیدارم دوستان مختارند :

: بشی که قوش تو آواره کرد : زجای خویش و نزد قوشانش
 : بکار صید دیگر بر نیاید : کنی که در مثل جانی بجانش
 : بویژه آنکه صیدی قسمت آید : در آن صحرا بجای از آسمانش
 : من او را رایگان هم می نخواهم : اگر خواهند دیگر دوستانش
 : بر آن باغی که بخش سر بدری : ز باغش پایی برد یا غناش
 : من آن قوش کرم دوست دارم : که باشد جای دست دلشانش
 : نوشتم این کتاب باز نامه : که تا از من بماند داستانش
 : بعد تا صالدین شاه قاجار : که برگردون رسد حکم روانش
 : همیشه جاه و دولت هم رکانش : همیشه عز و شوکت هم معناش
 : همیشه صید همت در کندش : همیشه دست قدرت در میانش
 : قدر تیر و نشانش جان دشمن : ملک باز و خلک همچون کجانش

آن دو گز که طور قرقی گیری باشد برای دلیجه نصب کردم بچاره بطمع خام آمد و بدم
 افتاد و اگر فتم از دم اسب چهار پنج حلقه محکم قوی درست کردم و پوست
 کنجشک را خیکلی گندم برپای دلیجه با آن حلقه ها بستم و حلقه های مو را در میان
 برهای کنجشک پنهان کردم چشم دلیجه را دو ختم بالا بین و او را را با کردم و بدم
 قره قوش قاتل قوش من نیامد یک ساری آمد برای دلیجه که شکار او را گرفته باشد
 همین که رسید در هوا دست انداخت که کنجشک او را بخیزد و انگشتهاش رفت
 بر حلقه مو هر دو از آسمان با هم آمدند بر زمین من اسب تا ختم و سار را گرفتیم قدری
 بر اضافه کردم و حلقه موها را قوی تر درست کردم چشم سار را دو ختم قدری
 بالا بین کردم آوردش پیش روی قره قوش به اوایش انداختم بلند شد قره قوش
 وید که سار است شکاری کرده است میرود بطمع آنکه بیاید صید او را ببرد
 ندانست که صیاد صید خواهد شد آمد از بلند می در نهایت جلال که طعمه
 سار را گرفته باشد همین که دست انداخت برای آن پر هاشی که برای سار بسته
 بودم انگشتهاش در حلقه مو بکیر افتاد و آمدند بر زمین افتادند قاتل را مقبول
 نمودم کیفی کردم تو کوئی تو شمشه شده است پس باید آلات همه شمشه
 با تو باشد که هر صید را دیگر گونه لذتی است حتی استبانهایی گرفتن با اسباب
 شکار تو تکمیل شده باشد : جهان چون از اسباب پیوسته است
 زهر گونه اسباب بایسته است : تراهم که از صید برپاست
 بدست آر مجموع اسباب صید : اسی فرزند اگر قوش ترا قره قوش
 بکیرد و بخورد و در پیش روی تو نشیند و چنگ را بر زمین پاک کند اگر خرج قره قوش
 کیر یا خورد و آتش باشد بهین بازی و او را بکیری و عشقهای مختلف بر آن بفرمائی
 البته هیچ لذتی بالاتر از این نیست که با اسباب بادی گندم را اگر با کف

و صید

و سیرش کن چه در بازه طرلان و چه قزل و در ترمیای و کاکلی باز اگر دور خست
 ۱۲۸ بسیار عقب گنات برو و البسته از قله کوه هم آورده است انهم زیاد و حیثیت
 کشیده است سر گنات را بر یکداز تا خودش تمام بر بار بکند و بخورد و چون که باز
 کلاه ندارد نمیشود از دست او گرفت فاصله بین ستمکی باز همان بر کند نیست
 اسی فرزند این فقره را بدان حکمت الهی است برای طپور که خودشان در صحرا
 صیدی که میکند اول بر او را تمام باید بکند تا همه بر راجکت دراحت شود
 انوقت میخورد این است که مدام صحیح المزاجند تو هم چنین کن که زبان بخوابی و پید
 از حکمت طبیعت غافل مباش آن که حکمت الهی آن نیز آیتی است
 دور پسر و سیر قمر تاب آفتاب : مجموع از کمال طبیعت حکایتی است
 اسی فرزند بدان هنگام شکار رفتن و سوار شدن از همه نوع الت صید کردن باید
 همراه داشته باشی که هر قسم کاری در پیش تو آید کرده باشی از تبیل تو گنجینه
 گیری و تو قرقی گیری مع دو کوزه بسیار شود در صحرا شکار میکنی طرلان بسیار خوبی
 می بینی و یا قرقی در جلد تو آمده نشست یا شکار می گرفت و یا بالابان بسیار
 خوبی دیدی نشست است اگر سبب گرفتن آنها را داشته باشی پس چه
 قدر کیف دارد که بعلوم آنها گرفته باشی روزی قوشتم را بختار انداختیم و این بالا
 بان چه قدر عزیز بود و پیش من در حالتی که حقار را به نیم آسمان برده بود که قریب
 بکه فتن بود که قره قوش آمد و بالابان مراد را آسمان گرفت و گشت من و سواران
 خود اسب انداختیم و بالا بان را از آن تابکار گرفتیم دیدیم مرده است و حکم را گنات
 کرده است طوق قرقی گیری با من بود آن حرامزاده رفت بنمکنی نشست با طوق قرقی
 گیری نمیشود عقاب را گرفت اول باید دو کوزه قرقی گیری و گنجینه گیری اعقاب
 که قره قوش باشد نمی آید و اگر چه باید او را می کنند دیدیم و هیچ در نظر نشسته است

خوردن بر زمین پاک میکند تو او را بعلم قوتی گری در شیطنت انسانی با هو و دزمانی
 رسائی آن بچاره از غایت حرص و جوع الوقت که آهوار گرفت و تو سر آهوار
 بریدی البسته تمام دماغ و سرش را هم در خون آهوی میکند خاصه آن شاه
 رگهای آهوار که بریدی ده قدم خون جستن میزند بلوله دماغش سهل است مانند
 مغز در سرش جایی میخیزد و در نا هم همچین پس داغ گردن دماغ سیاه چشمان کلان و گریخت
 قوش سیاه چشم را داغ دماغ لازم است تا بتاند از نفس داغ دل تو را آهوان
 ای فرزند اگر قوش زرد چشم و یا سیاه چشم را عقب شکار انداختی و خیلی تلاش کرد
 و زحمت کشیدی یا شکار گرفت تو هم در ساعت رسیدی دیدی قوش تو
 گرفته است از زحمت زیاد دهان قوش باز شده است و پر بار اکتاده بود
 است نه از زندها رسا و تو هم در آن حالت سر شکار را بریدی قوش را
 سیر کنی که خطاست او قوش تو ناخوش میشود دوم لابد سه چهارم روز دیگر
 بکیف تو شکار نخواهد کرد و یالش این است که قوش تو از بابت تلاش زیاد
 و سعی خون باسیه که در وجودش هست مخلوط شده است و صید او هم از ترس
 و تلاش کردن برای خلاصی هر قدر هم و قدرت داشته است بکار برده است تو
 هم در ساعت سر او را بریده میخوری حارث بن کله که از اطامی عصر حضرت
 سید انبیا صلی الله علیه و آله بود و زحمت نوشیروان عادل آمده حکمت با خود را
 عرضه نمود از جمله عرض نمود که چون ششماک باشی با کل طحام سپردار گویا
 در قاطبه حیوان این معنی جاری و ساری است سر صید را بریدی که قوش
 دیده باشد و قوش را از روی صید کلاه کن و پر دارا قلا نیم ساعت بر
 دست بگیر تا دوسه دفعه خودش را تکان بدهد و دهانش را بر هم بگذارد و بالها را
 جمع کند و نفس او تازه شود آنوقت کلاهش را بر داری و بروی صید خود

باز کبک دیگری بلند شد و قوشش تو از دور برایش آمد و بر هوا گرفت و پائین برد ۱۲۷
و گرفت و در هر دو صورت کبک را سیر بر آواز نهار ز نهار که قوش را سیر نخبی که
خطاست کله مغز هم ندی که خطاست چرا که مدام بدور کردن حادث می کند اگر کسی
برخواست البته قوش تو از چشم غایب می شود این فقره در بالابان حقا گیر و دنیا
هم می شود که بالابان از دور حقا را را می بیند که هست هو بره یا مرغابی در زیر
پایش بلند شد می آید و او را می گیرد و تو بر بالابان را بر دار اگر آبی نزد کبک
این قدر بالابان و آن شکاری که گرفت است هر دو را در زیر آب بکن که
خودش آن شکار را را کند دفعه دیگر چنین عملی نکند چو خود را دید در طوقان
گرفتار و کز انسان نخواهد کرد گرفتار آبی فرزند در اول که میخواهی تو شمشیر
سیاه چشم کلان کبک را طو لک بسته باشی داغ کردن دماغشان لازم است
خاصه قوش آهو گیر و در نا گیر چرا که سوراخ دماغ سیاه چشم گودال است و تو سوراخ
را زیر پایش میری او ندیده آهو را می کشد از رکهای آهو خون بر دماغ او پری شود
و منجمد می گردد و راه نفس او را می گیرد و شستن هم آن خون بیرون نمی آید چرا
که مثل چاه است سوزن جوال دوز را خوب در آتش گذارده چون سرخ می شود آن
تکه میان دماغ را بسوزان و آن کودی لوله دماغ را با یک سوزن مثل ناودان
درست کن تا هر وقت دماغ او را می شوی آن خوبست که در دماغ او زفته است
با آب بیرون آمده باشد برای سیاه چشمان کلان کبک داغ کردن لوله دماغ
لازم است خاصه قوش آهو گیر و قوشش در نا گیر اگر گودی چرا خداوند عالم
دماغ آنها را داغ از خلق نفهموده سبب است که آنها خودشان در صحرای
کوچک می گیرند از تبیل کبوتر و با قمر قوز الاغ و انکی بکیف خودش اول پیر
می کشد بعد بخاطر جمعی می خورد همان مقدارش خون آلود می شود آن را هم بعد از

و دور میکند حیلہ دوم از دم پرہای ہجر کہ چار شاہ بال اورا از یک طرف بر و ہمان
 پرہای بریدہ را در جانی نگاہ بدار و اگر طرلان است بروشکار و اگر قرقی است
 بروشکار بلد چین و طرلانت را از مایہ بنید از تا قوش تو پانہ کند شدہ است و یکطرف
 میر و چند روز با این بال بریدہ با او شکار کن البستہ دوسہ وز میشود یکمزد و دفعہ دیگر
 کہ بر زمین بنشینند تو اورا بطلب ہمین کہ از زمین بردست تو آمد سیرش کن و از
 شکارش بگذر چند روز با او ہمین سیاق رفتار کن ہمین کہ دیدی اگر گرفت بزین
 نشست دوسہ دفعہ یکمال اورا پیوند کن باز شکار کن تا چار روز چار بال بریدہ
 با سوزن نازک بخوبی پیوند کن کہ آن عادت دور کردن را فراموش کردہ است
 اگر با سن درین روش مکنی شور : چہن کن تا فراموشش شود و
 حیلہ سیم خیلی اورا لاغر کن اگر ہوا سرد است دم بدم اورا چستہ بدہ کہ خزانہ او
 خالی نباشد کہ سرما اورا بریدہ بچشد و ضعف کند و اورا از مایہ بنید از دو اگر گرفت
 سیرش کن و اگر گرفت از آن لاغری قوت دور کردن را نذر و البستہ می
 نشیند باز اورا بطلب و سیرش کن کم کم اورا چاق کن ببار یکوشت شکارش برسد
 البستہ آن پر سہ زدن و دور کردن را فراموش کردہ است من خود پیچولی بزنی
 داشتم مدام بادوستان کہ شکار بلد چین میکردم عادت این پیچو چنان بود کہ
 میکرفت دور میکرد چار پرہا و را سیاق مذکور بریدم با پر بریدہ چند روز با تو
 دست با او بلد چین میکردم تا آنکہ دور کردن را موقوف نمود اگر میکرفت لابد
 بنشستن بود ہمین کہ احوال اورا چہن دیدم روزی یکمزد اورا پیوند کردم تا
 چار روزہ چار پر بریدہ اورا پیوند نمودم در نہایت خوبی شکار میکرد و کلی حکا
 صورت دور کردن را فراموش نمود و این حیلہ ایجا دحقیر است نصیحت ای فرزند اگر
 قوش را بیکبک یا تہوانداختی از نیمہ منترل برگشت و دور کرد و شامی دور

که اگر در کوهسار و جنگل یا بارنجواهی شکار کنی لازم است که جلقور را از گردن قوش
 در بیاوری که دو عیب دارد عیب اول آنست همین که کبک یا قراج یا تیهو یا
 قرقاول را بر بنه انداخت پیاده شده از عقب صید خودش میدود و در آن
 بین دست قوش جلقومی بچید شکارش میبرد و قوش بچاره دستش در میان
 جلقور رفته و بال کردنش شده در بند میماند عیبی که بسیار اتفاق افتاده است
 که جلقور بر شاخه درختی نیندشده است یا کمره خورده است تو قوش را کم کردی
 و بعد از ساعتی دیدی که بچاره پر درخت آنک و مر جوم شده است درین
 صورت باید در جنگل و کوه جلقومی قوش را در آوری که چابکتر شده باشد
 بدان جلقور برای شکار صحرا لازم است که باید جلقور را بجیری تا کمرش را
 صدمه نخورد و اسب را بتازی با قوت دست مثل کلوه قوش از دست
 تو بدر رفته باشد که بجیر شکارش را بجیرد برای کوه و کبک و تیهو چونکه
 مایه دارد و از بلندی اندازی زور دست لازم ندارد پس ننودن جلقور در کوه
 و جنگل نیکوتر است بدان ایفرزند اگر قوش یا قمرتی بجیر توانی که طبیعت این
 قوش دورچی است اگر انداختی و شکارش را گرفت خوب و آلا دور میکنند
 تا از چشم غایب شود من سه حیل به باین نوع قوش کرده ام و تجربه جفت است
 که این عمل را ترک کرده است حیل اول سر مدین که روعین در آن باشد کمی
 داغ کن تا بسوزد بعد دوسه نوع ابیریشم را بر سوزنی کشیده موم بزن تا مضبوط
 بشود سه انگشت پائین مهن سوزن را بر دم اولین فرو بر و از دم دوم و از دمی دیگر
 دوازده دم را چنان بکش که بین هر دم یک انگشت زیاده باز نشود چنانکه وقت
 دور کردن نباید تمام دم را بکشد البته آن ابیریشم نمیکند ارد که بطور خاطر خواه
 خودش دمها را باز کرده باشد چونکه برخلاف طبیعت او شدمی نشینند

که مرده است و ابد نفس ندارد و لو نمیاخت باشد که او خفته شده است
 علاج در ساعت آتش کن هر آتش که باشد قوشش مرده را نزدیک آتش
 بخوابان و خاکستر آن آتش را کناری بجای چپ دان کرم نباشد که سروبال
 قوشش را بسوزاند و آن را مادر بر زیر بالهای قوش و پشت قوشش بریز
 همین که آن خاکستر سرد شد بر دار باز را و دیگر بریز تا چند نوبت چنین کن بجم
 خدای قوشش مرده تو زنده میشود همین معایجه در آدمی و هر چیز که در آب خفته
 بشود بعد از نیم ساعت سه ربع ساعت از مردن گذشته باشد این معایجه جانبر
 است چه در آدمی و چه در طیور چندین بار این عمل را خود کردم و خوب شده
 هر که خفته شد ز آب همین است بخاش خاکستر کرم است مگر آب حیاش

نصیحت

باب نصیحت که این اندرز را فراموش نکنی ای فرزند آوا هیچ چیز را از هیچکس
 نخواه و لوازی یک پول تا کمر و باشد چه اگر خواهستی و او هم داد تو تا قیامت
 باید بدین منت او باشی و هر احکامی که بر تو کند توقع دارد که امرش و عکس جاری
 شده باشد مگر قوش و توله و نازی که الت شکار و کیف باشد اگر چه آنهم بدست
 لیکن چندان منتی ندارد و اگر ندهد خفت هم ندارد و دوم سه چیز را امانت دانی
 بدوستان و شکار چنان غلط است آوا اسب سواری خودت را و دویم
 تفنگ دست خودت را سیم قوش دست خودت را این سه را امانت
 دادن مثل آنت که آدمی زن خودش را امانت بدهد اگر زن میشود امانت بغیر و
 دوست داد این سه را هم میشود و این صورت زنها این را امانت ندی که حکماً
 رشته محبت بزنجیر عداوت مبدل خواهد شد اگر میخواهی بدی بخش که عطا کرد
 کار جوان مردان است : یامده یا مستان زین دو یکی باید کرد
 دادن و و استدن کار جوانمزد است : آئی فرزند نصیحت چهارم آنست

۱۳۳
 دستکار نخواهی شد بدی را بدی سهل باشد جزا اگر مردی احسن الی من است
 آئی فرزند اگر در زستان قوش تو یا از بابت گرفتن مرغابی یا یکت در آب
 افتاد البسته اگر علاج نکنی هلاک میشود علاج در ساعت اگر گرفته است
 همان صید خودش را بکش خون دل و جگر او را بر قوش بده و او را قیاح کن و در
 بغل قوشی بروی سینه قوشی بگذار و او را بمنزل بفرست یا در سر حمامی یا وسط
 گرمی در آنجا از بغل در آورده بین اگر آن دل و جگر را صرف کرده است بقدر
 لزوم او را از گوشت مرغ گرم سیر کن علاج دیگر او را قیاح کن و آتش کن
 و قوش را در میان شال یا دامن قبا و یا دست مال بگذار او را دور از
 آتش بگیر که حرارت آتش بر دستمال بخورد و حرارت دستمال بر قوش بخورد
 و او را بقاعده مذکور سیر کن تا خشک شود بعد باز نش کن به شود علاج دیگر
 اگر جانی باشی که همیشه نباشد و مجال ایستادن نداری قوش را قیاح کن
 و در توبره بگذار و آن توبره را بر سر اسب بزن سوار اسب شده و بمنزل
 تند بزن آن که نفس اسب قوش ترا حیات دهد و منیر اندازد باق مذکور
 سیرش کن و لو اندکی از این معالجه پرو مال قوش تو دهم شکسته بشود لیکن
 از مردن بهتر است آئی فرزند اگر در برف و سرما افتادی هیچ نوع
 گوشت با خود نداری که قوش را سیر کنی منزل دور است و سرما هم شد
 مع یا در و بر و البسته قوش را زمین تو مرحوم خواهد شد علاج در ساعت
 از اسب فرو و آئی دست اسب خود ترا از باز و بسته باش بانوک چاقوب
 راک بزن جامی در زیر ک اسب بگیر که خون اسب بر جام ریخته شود و بسته
 باشد همانرا بقوش بده که از مرکب بسته باشد اگر قوش تو در آب بفتد و او را آب
 ببرد و قوش بجان بشود بعد از چندی تو او را از آب پس بگیر می بینی

بیفتد و هم تلافی بکند از بسکه با خیانت دارد موافق است کوهی بکر خیانت
 عین خیانت است تیم قوش و توله رفیق و هم رکاب خود را نزدی
 که وزدی بدترین صفات انسان است مدام در خوف هستی که مبادا صاحب
 برسد و من را قوش در دو سگ در دو قلم بدیده که مانند حسن در شتی قلم رفته باشی که مرا
 این کارش بود اگر قوشی از مال رفقا را بهیستی بر همه عرضه دار که من قوشی گرفته ام
 مال که هست و اگر صاحب قوش شناسی او را تسلیم او کن هم ثواب عظیم کرده
 و هم نیک ذاتی خود را ظاهر نموده پسین چه قدر گناه دارد که تو قوش را
 بدزدی و بجان نه نیآوری صاحب بیچاره اش در برف و سرما کوه بکوه فریاد کند
 و بر سر زبان عقب قوش بگردد و خدا میداند چند روز زحمت بکشد و بگردد و
 تو استراحت با قوش غیر در خانه نشسته باشی البته خدا را خوش نیاید لاجند
 روز نمیکند زرد که این مخصص بر تو خواهد شد چونگی کنی نیکی آید برت بدی را
 بدی باشد اندر خورت اسی فرزند بکت دیگران جماع کردن لذتی ندارد
 مکن که بدنام دارین خواهی شد چهارم اگر با قوشی یا شکارچی دشمنی هم
 برسانی و روزی چنین اتفاق بیفتد که دشمن تو قوش خودش را کم کرده است
 و حسب اتفاق آن قوش را تو یافتی اولاً نیک ذاتی کن قوش را بر دست بگر
 برو پیش عدو خودت با و بده که همین محبت تو دفع عداوت با بین را می کند
 و اگر باز او یا تو عداوت کند مردم او را بد ذات و ترانیک ذات خوانند
 اگر این را نکنی و قوشش او را بهیستی زحمت ریزد و نیک نر و ندیده بگر قوش را
 بگذار و بر وجه بسیار مردمان بد را دیدم که بر سر یک کنک با هم قطاران نزاع
 کردند روز دیگر قوشش یکی کم شد بدست یکی آمد و او از صرافان یکی که داشت
 قوش بیچاره را گشت و دفن کرد مبادا چنین کار بایکینی که در دنیا و آخرت

فرقی ندارد باید چنانکه مذکور شد تخم مرغ بهمان سیاق بدی آتا تا آن صبر و سوره
که در آن جراحت رخیه خشک نشود و نه افتد زنه از نگذاری که قوش تو آب باز
بکند که هلاک خواهد شد بدان برای همه زخمهایی که در قوش شود از مخلب
قره قوش و غیره چه از درنا و چه از سم آهو و یا شاخ و یا چوب و رخت هر نوع
زخمی که بر قوش وارد آید و لو بستی روز گذشته تا مادامی که آن کوله نیفتاده
است میباید بگذاری آب بازی کند که بیم هلاکت است اگر نشه بشود بجا رنج
شش روز آب را در کاسه کن پیش رویش نگاه بدار تا چند دهن بخورد همین قدر که
رفع عطش او شده باشد کفایت در اقسام طيور چه زرد چشم و چه سیاه چشم چونکه
خلقت خدائی آنها چنین است که از شاه بال بایشان هفت عدد باید از سر
یار مالت نمایان باشد و دوازده دم باید داشته باشد بسیار کم اتفاق می افتد
هشت پر از زیر یار مالت نمایان بشود لیکن قوش سینه ده دم و چهار ده دم
اتفاق می افتد اما برتری از قوش دوازده دم ندارد و ای فرزند بسیار ترا
چندیندهم توضیحت من را گوش و جزوه بوش کن که در آخرت رستگار و در دنیا
پایدار باشی نصیحت اول اگر چه میگویند و مشهور است که همه شکار چیان کذاب
و دروغگو میباشند تو دروغ نگو که دروغ گوئی و کذب بدترین صفات
انسانی است شیخ سعدی علیه الرحمة : راستی موجب رضای خداست
کس ندیدم که کم شد از ره راست : دویم باد و ستان و هم قطار انت
خیانت من اگر بنه قوش رفیقت را دیدی کجا افتاده است و این کیست خسته
شده و گشته قوش او است بیاید از تو سؤال کند که کبک لگنته قوش من
را ندیدی کجا رفت او را نشان بده بلکه خودت هم ما او برو و لگنته او را با هم بکنید
تا رفیق تو از تو ممنون و دلجو بشود و در انجوش شده باشد تا اگر برای تو هم چنین اتفاق

۱۰۰

روزهم قتمه کرده و سه روز دیگر قتمه کن باز رده تخم بده هر قتمه بقدر فندقی باشد
 زنه را در ایندت گوشت بپزد و بپزی که خطاست چرا که قوت میکند که گوشت پاره
 کند لایه آن قوت یا خزانه و یا آن سه پرده پاره میشود اگر یکی از آنها پاره شود
 البته هلاک خواهد شد اگر کسی خروس را خسته کرده باشد این معالجه را بخوبی
 میتواند بکشد مثل یکدیگر بزند قسم دیگر هم این ناخوشی در قوش هم ظاهر میشود
 که از طعم نباشد آن آسانتر از طعم در آوردن از خزانه قوش است او هم همین طور
 کم میخورد و قادر بر خوردن نیست زیاده از یک کنجشک اگر طوار باشد نیست و بخورد
 اگر درست هم بر خزانه اش بگذاری می بستی که بقدر کردوی بزرگی در خزانه اش
 هست همان کنجشک را اگر باری بپدی فردا صبح طعم را هم می اندازد لیکن آن چیز
 بزرگ در خزانه اش هست این نوع ناخوشی اغلب در قوشهای سیاه چشم
 پیدا میشود از آهولکد میخورد آن لکد بر خزانه قوش و شکم قوش می آید یا از قازبال
 میخورد که قوت بال قازبتر از حماق است و یا از درنا منقار و لکد میخورد و یا در
 وقت زدن بصید خودش خطا میکند شکمش بر زمین میخورد و اگر زرد چشم باشد بر
 سنک یا درخت یا از چیز کلان گرفتن شربی میخورد از این صدمات شکم و خزانه قوش
 از رده میشود دخی در شکم قوش پیدا شده کم کم بنمیرد و در خزانه قوش را سبک
 و خزانه قوش را کوچک میکند که جای خوردن طعم زیاد ندارد آن خون منجمد شده
 کم کم سفید میشود مثل مریز بر روز سفت تر میشود و خزانه قوش را احاطه میکند
 فشار میدهد تا حجرت پیدا کند تا قوش را بکشد و تا حجرت پیدا کرده است
 اگر معالجه کردی خوب میشود و اگر حجرت پیدا کرد دیگر معالجه پذیر نیست علاج
 اینهم با او بخت فرقی ندارد و در این بایده آن پیور را بریده و در آورده که خزانه قوش باز
 شده باشد و آن معالجه باید خزانه قوش را شکافته و آن طعم مانده را در آورده و بجز این هیچ

مرغ آلوده کن و بده ابتدا این چند روزه پرواستخوان با و تخورانی که خط است
 اگر از این مقیّات می‌تکند و طعم را با لانیارده که تو کردن او را گرفته بعنف
 در بیاوری بقدریک کجشک گوشت بره را قلمه کن و در آب گرم بنیز
 بده بقوش بخورد بعد از دقیقه قدری نشا و رو نبات چنانکه مذکور شد با و بده
 باز پیش قوش نشسته باش همین که دیدی آن طعم بر کلوش رسید بسیار
 مذکور بگرد بیا و اگر از این هم طعم را از خزینه بالانیاورد علاج اخراست
 که قوش را محکم ببندی و او را سر بالا بخوابانی در جائی که باد نیاید یا هادی شتر
 فراخ کن و او را به پشت بخوابان سوزنی و ریشمانی با قدری صبر زرد و سنک
 سوره این دورا در هم کرده گویند باشد که حاضر باشد همین طور که قوش را
 سر بالا خوابانیده از طرف راست بین ران و آسنر عظم ذورتی برده است
 نازک پر خورده هاستی بخار بر کن تا پوست نمایان شود چاقوی فلترش بطول نقد
 دو انگشت پاره کن بعد از یک پوست برده سیم سیرسی آنها را هم سحاک می‌پار
 کن دو انگشت را از میان رودهای قوش دراز کن و خزان قوش را با شاد
 در بیاور که نمایان شود بجلدی و چاکلی پهلوی خزینه را پاره کن آن طعمه مانده را
 در بیاور و زود خزینه را بدوز و در جای خودش بگذار بعد آن سه پرده را یکی
 یکی بدوز بعد آن پوست را بدوز اول پوستی که مجروح است از آن صبر
 و سوره گویند بریز و قوش را رها کن تا قدری استراحت کند همه روز
 طعم او را زرده تخم مرغ باید بدهی اگر منخورد گوشت را یکوب تا نرم شود و نقد
 نیم کجشک گوشت گویند و دو عدد زرده تخم مرغ صبح بده تا طهر آن
 گوشت را بدو نوبت دیگر بده تا عصر باز اگر برود و تخم دیگر یا گوشت
 گویند بده تا دو روز چنین کن و در سیم گوشت را ختم کن یا زرده تخم بده سه

معلوم باشد و بالهای اینطرف آنطرف پیش نیامده که سوراخ پر کشده را کور کنند
این عمل میشود هر چه تازه تر باشد بهتر است و این ایجاد حقیر است مثل پر قوش مثل
دندان آدمی است اگر دندان جوان ده بیت ساله از صدمه سرزدن اسب یا خوردن
زمین از ریشه در آید در ساعت او را بر جایش بگذارند و بدندان اینطرف آنطرف بندند
البسته قوی شود مثل سایر لیکن کم قوت تر است سنگام شب و تحلیل رفتن قوی
و افتادن دندانها اول از بهمن دندان خواهد افتاد و اگر دندان از آن جوان بر جایش
نگذار دآن دو دندان اینطرف آنطرف میدانرا خالی می بندند پیش می آیند
انقدر که هیچ معلوم نمیشود که یک دندان این جوان افتاده است پس هر قدر
زودتر علاج کنی تا جایی پر کشیده باقی است بهتر و نیکوتر است اسی فزاید
اگر در خرمنه قوش تو که در آخر غظم زورقی است طعم از پریا استخوان بالشم
یا نمیه گیر کند و هیچ قسم او را نتواند بسیندازد از پائین هم او را با فضله نمیتواند
دفع کند علامت اول همین که تو دست در خرمنه قوش میکشیدی می بینی نقد
گردوی بزرگی در خرمنه او است و حال آنکه هنوز او را طعم نداده علامت
دوم زیاده از یک کجنگ نتواند خورد و میخورد اما جاندار و از این مضرت
رفته قوش لاغر میشود از کارش کار هم می افتد تا مرحوم شود علاج اول اینست
که او را صبح پیش از دادن طعم دوا می مقنی بیهوشی مثل جرم قلیان و جرم حق
و یا آب سوز غرض بر دهان و زبان باز بمالی و پیش او نشسته باشی همین که
دیدنی حالت متوقع برای او پیدا شد و کردن حرکت داد برای می کردن
اختیری که در خرمنه او بود تا بکلو آورده است لیکن از دهن در نمی آید تو بچاکمی بکلو
پوشش را بیکر کس دیگر هم پاشی قوش را بیکر و با چوبی یا با چفتی یا با آلتی هر طور
هست از حلق او بیرون بیاوری به شود چندان روز طعم او را باز زده تحم

بگذاری و با آن مفتاح بارسیمان محکم ببندی که نگاهداری او را بکند بوقه پر را که در
 گوشت می رود با هر خونی که باشد آلوده کن و بر سر مکان خودش بگذار هر سر شاه
 بال یک پر کوتاه کلفتی بقدرت خدای پس بند دارد که عرب آن پر را مفتاح^{کنند}
 خدای جهان آن در بسته را \therefore بدست عنایت کلید آفرید
 نخستین پر باز بر بسته بود \therefore ز مفتاح فرمود او را کلید
 دوسه روز با او شکار کن تا آن پر کشیده اندکی محکم شود تا چهل روز همان طور بگذرانی
 باشد اگر میخواهی آن کره چهار باز کنی بعد از چهل روز عیب است و الا باز گردش لازم
 نیست قوسه روز شکار را بکن تا وقت طولک و در طولک باز کردن آن
 کره چهار لازم است چرا که باید بنیاز و فرق این بال کنده شده در طولک اول آن
 است که این بال را بشیر از نیمه بالهایش می اندازد و قدری هم از بال جفت خودش
 کوتاه تراست در طولک دوم درست میشود اگر بال کنده شده خودش کم شده است
 و چند روز هم اگر کشیدن شاه بال گذشته است علاج قوش را قیاس کن و جای
 پر کنده شده را با آب ترک کن که آن نرم پرهای بگوشت چسبیده که مثل سپیه میماند
 بشود خوب دقت کن جای پر کنده شده را پیدا کن پری که مناسب او باشد
 اگر پر دوم است که کشیده است پر دوم و اگر پر سیم است پر سیم همچنین هر کدام
 که کشیده همانرا بگذار همین سیاق پری که جفت خودش باشد اگر قوش پر کشیده تو
 طوار است چونکه مدتی است گذشته است مکان بوقه بال تنگ شده است
 پس لازم است بقوش طوار پر جره را بگذاری و بقوش حره پر قرقی و قرقی بهرین وجه
 و آن نرم پرهای قوش را با آب نیم گرم ترک کن و این پر عملی را بر دهین بجز تا نرم شد چسبیده
 باشد باز سیاق مذکور بگذار با مفتاحش چنانکه مذکور شد بسته باشی بدان این عمل
 در قوش بال کشیده میشود و لوسه ماه چهار ماه تا این قدر که جای بال کشیده

سر سوزن بطول داغ کن چنین که رگ پی او نوزد اگر باین دو علاج پذیر شود
 دیگر رحمت کشیدن آهن سرد کویدست چه بسیار این مرض را دیدم در انگشت
 قوش اما دو علاج نشد اکثر سیاه چشم میشود و وزر چشم کمتر دیده ام
 گویا در وقت گرفتن صید خودش انقدر مضبوط و قایم میگردد و فشار میدهد
 یک نی انگشت او از کثرت قوت پاره میشود پس التیام عصب مقطوع
 محال است جوش نخورد خورد آن انگشت تا هست بحس خواهد بود و این صورت
 خدا کند یکی از انگشتهای کوچک او باشد که بی عیب تر است و اگر بر این
 چهار مصلب شکاری او باشد سقط است و کاری از او نخواهد آمد بیت
 کر از مصلب قوش بکست پی : زمان شکارش یقین است طی
 امی فرزند اگر کسی از روی عداوت یکدوشاه بال قوش را و دم او را بشکند او را
 تا میتوانی بقدر قوه پاپری بای مناسب خودش پیوند کن چو اسکیم اول با
 سوزن پیوند کن اگر باز بشکند میتوانی لوله پیوند کنی اگر لوله پیوند از بوقه که در کشت
 هست بشکند دست تو بحالی نمیرسد زنه را که پروبال و دم قوش انگشتی
 اول از صد قوش بال کنده یکی بال در نمی آورد اما دم را در می آورد و لیکن
 در عیب اول آنکه ضعیف و پرمزده در خواهد آورد شاید بعضی را هم در نیاید
 و اگر در آمد باندک صدمه میشکند عیب دوم آنست که بسیار مشکل است در وقت
 طولک سال بعد آن دم کشیده را میبازد پس لازم میشود که باز آن دم
 را بکشتی همین طورتا عمر دارد باید عمل نمائی مدام در کثافت و بی تمیزیست
 امی فرزند اگر کسی بدستنی یا اینکه از صدمه آه و ویا در تاد و سه شاه بال قوش ترا
 از ریشه بکند علاج اگر در ساعت کندن پر شاه بال آگاه شدی و همان پر
 کشیده بدست است تو باید آن پر کشنده را در همان موضع خودش

آویزان شدن در درابر خود و امیدار و اگر باز هم از شدت سوزش پا
 آرام نه آید و باز سیاق اول تا دو دفعه زیاده بخوابد پدید بعد از یکدور و زین
 از شدت نمک و فضله کاویس و بی حس میشود که بدانمی فهد تو بروی آن چوب
 اینقدر فضله و نمک باید بگذاری که پایش غرق شود و این دو تا پشت پایش را
 بکیر و هر قدر فضله کاو کرم و تازه بتازه باشد زود تر خوب میشود بهتر است
 که کاوی در نزد یک قوش بسته باشی که فضله اش کرم با کرم بقوش تو
 برسد اگر خفا باشد علامت خفا مثل میخکست اما خفایا بی کف پار اندازد و علق
 او را چند نوبت سیاق مذکور شبها اسفزه بسته باش که به شود علاج دیگر خفا
 پوست انار شیرین را نرم بکوب و قدری نمک بر او اضافه کن چند نوبت
 سیاق مذکور بر نشمین بگذار رفع شود علاج دیگر قدری جفت و ما زور با هم کوبند
 باشاش شتر خمیر کن چند نوبت بسته باش رفع شود علاج دیگر شاش شتر
 و اسفند سبز این دو را با هم بکوب و بر آتش بگذار که قدری بجوشد بعد بردا
 بگذار زمین تا ملول و نیم کرم شود پای قوش را در او قریب نیم ساعت بگذار تا
 آن علت برطرف شود علاج دیگر او را دست بکیر و همه روزه او را بکیر و
 و بطلب که ببله و گردانیدن رفع حقا را بهتر از همه خواهد کرد بیت
 بکیر و شش بکیر و د بلا از طیور بلا که د و از جان گردنده دور
 علاج دیگر او را بروی سنگ عوض نشمین بسته باش اگر قدری هم سنگ زبر
 و خشن باشد بهتر است این تجربت را در میخک و حقا من خود کرده ام البته
 مفید افتاده است اگر انگشت قوش تو کی یا دو تایی سبب بحس شود که آید
 نتواند طعم را ضبط کند اگر در آن ساعت تو فهمیدی علاج اول انگشت بحس را
 یک زالو بیندازی اگر به نشود از اینقره علاج دیگر همان انگشت را با

مرض دیگر بجز پاشکتن پیدا میکنند این است که مرحوم شود نو دساله را کوچکی پاشکتن
 سرخوش کپس و پرواز جای که تا کردوش پای اشکسته خوب ز صدر بچ
 دیگر شود پای کوب بهین قیاس را در قوش کن بهین که گوشت انداختی با این
 پای شکسته گرفت با چه بند کن و آن پای دیگر را بساق مذکور شکسته باش معالجه منجک
 علاج دیگر که از همه قتم معالجه بهتر است بکیر تکیه از آینه حیوه دار و کوب بسیار نرم و
 از نافه بیرون کن که مثل سوره شود زهره بر سیاه را در او مخلوط کن که مثل مرهم شود و بر
 کف پای قوش به بند صبح به بند و عصر باز کن بقدر نیم ساعت باز بماند بعد به بند
 و باز صبح باز کن همچنین نسیاعت فاصله ده مجدداً به بند و غروب آفتاب باز کن البته
 آن سیاهی منجک بلند میشود یا منتقاشی بکیر به استراحت بخش بکشت خالق آن منجک
 از ریشه بیرون می آید جایی خالی او را از سر شکست پر کن و آب بر کف پای او نیا
 برسد ایجا دقیر است و تجربه رسیده است علاج دیگر فضله کا و اگر ما کرم یا و رود
 چندان بر او نمک اضافه کن و بروی ششمن قوش بگذار تا چهل روز یکماه رود
 و دو نوبت عوض کن صبح و عصر بکلی خوب میشود البته خواهی گفت سیاه چشم
 چونکه کلاه دار و آسان است ولیک من زرد چشم را حکم میباید فیروزه را سیاه
 قوش زرد چشم یا طرلان و یا قرل و یا قرنی هر کدام باشد او را بساق مذکور در
 اطاعتی تاریک برده باش چوبی بکلفتی ششمن خودش چنان مدور نباید باشد
 که فضله نماند و بهینتد باید بهین باشد بر دیوای کوب و شکار بند قوش را
 چنان بسته باش که اگر بر واز کند یا ویزد یکد و روز کسی معین بایش
 قوش نشسته باشد البته از تاب نمک و فضله کرم کا و قوش از این چوب
 پرواز میکند تو پیش برو بگذار او زیران بشود و پرواز کند بهین که دیدی
 از حرکت افتاد و بال نمیزند تو او را بلند کن بدان چوب بگذار البته از ترس

از پنجه دانه فرش کن اگر بخوابی خیلی خوب است البته در دو سه شب بادیش بکلی میروند
۱۱۳ سیاهی باقی مانده است همه شب چسبن کن تا آن سیاهی کف پا بروی سفوف
چسبیده کنده شود علاج بخمار ده دوازده موی دم اسب را بر سوزنی بجوش از
طرف بیرون پای قوش فرو کن و از کف پای قوش از روی همان خال سیاه
بیرون بیاور و آن موها را که بزنی باید چنان باشد که مدام آن موها حرکت کرده
بالا پائین برود هر روز یکدو دفعه آن موها را حرکت بده که جراحت هر چه دارد بامو
جاری بشود تا چهل روز دو ماه آن سیاهی از عقب موها می آید چون آن حلقه مو
از طرف بیرون پای قوش سفید خوب میشود علاج دیگر یک سوزنی را بر
آن سیاهی کف پای قوش بقدر دوسه جو فرو کن سوزن را بقدر فندقی قوی
بگذار و آتش بنن تا تمام قوس بوزد بگذار تا قوسا کستر شود آنوقت سوزن را بجوش کف
اورا باروغن کرد و چرب کن بعد از یکدو روز آن سیاهی با دنیا له اش که اصل
میخک است درمی آید جای خالی شده میخک را بجز آنکه چرب کنی هیچ مکن علاج
دیگر اگر هر دو پای قوش میخک داشته باشد بین هر کدام بدتر است پاچه
بنداز همان پایش در آورو قلم پای قوش را بشکن و او را در جانی تار یک بسته باش
و پنجه دانه بقدر چهار انگشت در زیر پایش فرش کن آنقدر باید تار یک باشد که شب
را از روز فرق نخورد روزی یکوقت پای او را باروغن موم و بامومیانی روغن
چرب کن بستن شکسته بندی لازم ندارد اگر این قوش بچه یا دوطولک است
بیت روز نمیخشد که خوب میشود و اگر پیر است ده پانزده طولک است چهل روز
طول خواهد کشید بدان هر قدر عمر قوش کمتر باشد زودتر جوش میخورد مثل آدمی که
جای شکسته بچه پنجاه در پنج روز ده ساله در ده روز و پنجاه ساله در پنجاه روز و نود ساله
در نود روز جوش میخورد و نود ساله درین نود روز که مدام خوابیده است صد

دو وقت گوشت دادن چندان باید مقتی باشی که گوشت صبح دو
 ساعت بغروب مانده صرف کرده باشد تا طعم عصر را که میدهی باشی و قیل
 بخورد علاج دیگر بمشقال روغن کرچک صبح با و بخوران و طعمه او را قلمه
 کرده باز رده تخم مرغ مخلوط کن و بده اگر بهتر شد دو روز بعد مشقال دیگر
 بده علاج دیگر روزی یک فلفل سفید پیش از طعمه با و بده اگر بهتر شد تخم
 فلفل را زیاد کن تا پنج فلفل هم میتوان داد اگر باز خوب نشد بگوئیم
 انا الیه راجعون فکر قوش دیگری کن :: با قضا کار زار نتوان کرد
 کله از روزگار نتوان کرد :: کرد کار آن کند که خود داند
 حکم بر کردگار نتوان کرد :: فصل مرض میخک بدان این مرض
 بر دو نوع آید باشد و اکثر این مرض بر قوش آهوی که واقع میشود چه که آهوی
 استخوان است و بالا بان هم گرم و حرص خودش را بقوت بر سر آهوی میزند و
 او ضرب میخوردن کوچکی از آن ضرب در کف پای قوش پاره و کوبیده میشود
 خون در زیر پوست و روی گوشت می افتد فضا میکند کم کم خال سیاهی در کف
 پایش ظاهر میشود همین طور هست روزی خوبست و روزی بد تا اول بهار که
 درخت برکت تازه میکند او هم طعنان میکند تا بجای از کار می افتد قسم دیگر
 میخک آنست که ضرب میخورد و با و میکند اما آن سیاهی و خال کف پاره
 ندارد و این را عرب خفا می نامند و علاج خفا سهل است علاج میخک البته
 کف پایش بسیار گرم است هر شب اسفزه را خمیر کن بگذار بر و صبح آنی و
 بر پای قوش سر شب بته باش بقدر نیاحت متوجه باش که قوش آن فوا
 را نکند تا اسفزه خودش را گرفته خشک شود تا فردا صبح تو آن کمنه را باز
 کرده بر دار بگذار استراحت کند جانی برایش درست کن و زیر پایش را

چنانکه کوفی قطرات خون دارد علاج قدری نبات و قدری زعفران مخلوط ۱۱۱
کن در وقت طعم خوردن در لای گوشت گذارده بخوران این دوار اجنبی جبه
و بنیه هر قوش باید داد و طعم قوش را از گوشتهای بار و مثل خروس بچه و موش
دو پاد سنگ پشت باید ساخت آب خیارین و لعاب اسفرزه را با طعم
باید با و بخوراند چنانکه ذکر شد در چالمه کرده بدی که جگر او را خشک کند که دفع
آن گرمازدگی شده باشد فصل مرض الکجه بین فالج و رعشه و صرع است نبات
و نه آن بخود لا غر میشود و دام و بالهایش میلزد و از شدت حرکت عینف کاهی
بر روی کاهی بر پشت در افتد و قادر بر دست گشتن نباشد کاهی میشود که
طعم را صرف نکند و بر گرداند اکثر غیور از این مرض مرحوم میشود اکثر در زیر چشمان واقع
شود سبیش اینست که قوشچی نادانش گوشت دوسه روزه مانده کوفند و
یا بز ماده و یا خر کوش مانده بان حیوان خورانیده است و در جای بطوبت دار
هم بسته است علاج در ساعت چهار بند قوش را بطول و روغن دان و مثانی
و مین داغ از دو طرف چشم را چوب بقم داغ کن و طعم او را کبوتر و یک تخم کنگنه با و
بخوران کنه کنه نه بین در مزاج آدمیان کنه بفایده خود علاج آدمیان
کنه معالج هر یک از طيور و خوش بجاى خوشى براى و اج آدميان
اینقدر بده که دو ساعت بغروب مانده صرف کرده باشد باز عصر کبوتر دیگر
برایش بکشد و یک سینه کبوتر را خوب ریزه کن با یک زرده تخم مرغ مخلوط
کرده بده علاج دیگر قدری در چینی را کوبیده در لقمه گوشت با و بخوران
بعد طعم بده علاج دیگر قدری زنجبیل را نرم سائیده در لقمه گوشت اول
با و بخوران بعد گوشت سینه کبوتر را بر دم او بده که خودش کنه بخورد قدری
شراب بر آن گوشت بمال که گوشت را با شراب کمی خورده باشد این

چیده باش علاج دیگر قدری کل ارمنی تنباکو با تو تون نرم بسای و در ماسوره کن
 بدم در زیر تمام پرهای قوش بگذار قدری در آفتاب باشد زایل شود علاج
 دیگر بیاور قدری مپیه حلای شده را بگفتی انکشتی درست کن در شب بگردنش
 بینداز و او را در جانی کرم بسته باش تمام شیشه بر آن جمع بشوند صبح بعجله بپاره کرد
 و در بینداز اگر قوش تو پر سینه و ران و غرنیه خودش را دام با منقار بکند اگر زنجیر
 این عمل را کرده است و طولک هم پیش تو کرد و باز این پر کند ترا ترک نکرد پس این
 عاومی طبیعت او شده است علاجی ندارد و همین کثافت باید بماند و شکار کند
 تو او را پر کرسنه نگذار که در جوع بیشتر بکند مثل آدمیت که دام باریش با سبیل
 خودش بازی کند و بکند و بعضی مردم را هم دیده ام که موسی سینه و زیر بغل و پشت
 ظهار خودشان را می کنند این هم از این قبیل است علاجی ندارد و اگر از این
 حادثه ترا پیدا کرده است بدان کرمی تولید شده است در غرنیه قوش اگر
 سیاه چشم باشد چنانکه مذکور شد نشاء در و نبات باید با و بخورانی و اگر زرد چشم باشد
 علاج چند روز شیر خشک یک در میان باید با و داد شاید با سهال آن کرم دفع شود
 علاج دیگر روزی یک نخود تا پنج نخود الفقه بر و با و بخوران بتدریج زیاد کن
 تا پنج نخود که آن کره ها را یا بقی یا با سهال دفع نماید علاج همان جانی را که میکند
 همان مکان را باز هر که کا و آب تنباکو آلوده کن که و هن نزدیکه شود
 که تلخ کنی مکان منقارش را : شیرین شودت کام ز بهبودی او
 علاج دیگر تمام پر آنمکانی را که میکند تو همه را بکن تا پوست برسد قدری
 بوره ارمنی با شراب و سرکه که نه خوب مخلوط کن و او را چاق کن انشاء الله بخور
 میشود خود این تجربه کرده ام اگر قوش تو کرم زده کی بهم برساند علامتش آن
 بود که دام ترش رو و پرهای سرش راست ایستاده و چلغوز او قرمز رنگ

خون سیاه جرم قلیان یا جرم حق بر جای مجروح بمال در اطافی تر با کن دو نوبت ۱.۴
چنین کن اگر ویدی زیر پرهایش قرمز شده است معلوم است که قسم ثانی فاش شده
است مثل داء نقل است علاج هر دو حکیت مکر اندک فرنی دارد و علاج
همان جای قرمز شده را با سوزن ریش کن انقدر که خون سیاه قدری بر سر
وزیره کا و را با هم مخلوط کرده بر جای سوزن طلا کن علاج دیگر بوره آری
وزنکار و نشادر و صبر زرد و دار فلفل از هر یک دانگی و سه مویر سیاه
همه را نرم بکوب و جای پر خواره را با سوزن بپازن و بسره که تنز بشوی و این
دار و بار را بر او طلا کن به شود این تجربه استادان قدیم است علاج دیگر نیکه
بر او قند و صبر کن تا پر دیگر بر آید و پیش از آنکه بپایند او را بر کن تا سه
نوبت چنین کن دفعه چهارم بگذارتا بیا و در این هم تجربه استادان قدیم است
فصل اگر قوش تو شیشه بکیر و علامتش این است که پرهای پشت گردن
قوش راست بایند و سمر را دام با چکال و پشت و سپینه را با متقار بخوار
و دام و حرکت باشد علاج قدری جیره را بیا و را بسره که جیره را بکش و بر
رسمانی آوده کن بر گردن قوش مندا ز شیشه بپاک شود علاج دیگر آب
تنباکو را بکیر قدری نمک در او ریخته باش بر پس گردن و بر کمر قوش بمال
به شود علاج دیگر کیا بیت در مازندران که او را کنکر و آتش میگویند
او را نرم بسای و قدری شراب در او ریخته و زیر پرهای و پس گردن هر مگا
که بدانی اجماع شیشه و محل مشورت خانه نشان است بمال و ساعت
همه بریزند علاج دیگر قوش را در آفتاب بکوب همین که گرم شد همه شیشه
می آیند و پرهای پس در شیشه قوش است و آنرا گردان بایر مالت
میگویند و در هر طرف سه پر دارد و وی آن پر ها همه جمع میشوند و را با متقارض

تازه برداشته بودند برای من آوردند دیدم یکدم وسط او که قیام میکند
 از دم گوشت شکسته است و چنان نیست که قابل پیوند باشد با خود کفتم این
 بچه قویش است اگر این یکدم او را بکشم البته بهتر و خوشتر در می آورد
 با حفت و گاز بهر استاد می که بود او را کشیدم خوب ملاحظه آن بوقه
 که در گوشت بود کردم دیدم در میان آن چیزی نیست بقدر تخم خشتیاش
 قریب هشت صده صد بلکه قریب هزار دیدم همه در میان بوقه حرکت دارند
 باز زه من نگاه کردم دیدم بعینه قمل است اما پس تر با خود کفتم سبب
 قارشقه و پر خوارگی امنیت این بوقه را سرش را بستم و پیش شکار حیوان
 و دوستان خود فرستادم که بدهند سبب پر خواره کی امنیت بدان بگیرند
 همین که این جانورها در آن بوقه اندکی با قوت تر شدند آخر همان بوقه را می
 خوردند این بوقه می فستد آنها از زیر پست و بالایی گوشت را می پیدا
 می کنند و خودشان را بر بال دیگر می رسانند آنرا می خورد البته ملاحظه کرده
 آن پری که از ناخوشی قارشقه می افتد مثل می رورده است و آب زندگی را ندارد
 اگر باز زه من نگاه کنی جامی خائیدن آن کرمها خوب نمایان است همین طوری
 که رشمیز میل بچوب خوردن خائنها دارد میل این حیوان هم بمیل خوردن
 طیور سحاره است قارشقه را سبب بخر این دو نیست و الله اعلم علاج آوا
 او را در پیشش روز سه نوبت شیر خشت بقدر مذکور زیاده نباید داد بعد از
 رایج و پرهای کوچک او را بر کن اگر باد و آماس کرده و سیاه و نکست
 معلوم میشود که پاهایش ضرب خورده است علاج یک زلور همان سیاهی ملین
 بعد از خوردن خون فاسد جامی همین زلور آنکست بریز باخ بمال تا خون بند
 شود علاج دیگر آنجا را با سنگ یا آجر نرم کرده انقدر بمال قریب بانکه

صبح لعاب اسفرزه و با طعمه عصر اسفرزه خشک که هم جگر و اورا خشک میکند
 و هم فروا صبح با آن پروا استخوانی که خورده است بر میکرداندا که لعاب میدهد
 تا دو سه مثقال میتوان داد و اسفرزه خشک را از نیم مثقال کم است باید داد
 چرا که صبح بر میکرداندا پروا استخوان از حلقش باستانی بدر آمده باشد
 انشاء الله خوب میشود علاج دیگر آب خیار چنبر و آب خیار آبی هم بسیار
 لعاب اسفرزه با و بخوران ربع مثقال شیر خشک اول بر کله می قوش بیدار
 بعد آب خیار را بده یکذراته چهار دفعه چلغوزی بنیداز و بعد طعمه اورا یک
 وقت بقدر کفاف بده روزی بده و روزی بده تا سه نوبت فرو
 سه نوبت بدو و بر تریب غب : اگر خواهی این است آئین طب
 زنهارد بالایی کونشت شیر خست ندی که خطاست تا آب خیار را هر قدر
 خودش منجوا بد بخورد علاج دیگر روزی یک نخود کا فور بده اگر طوار است
 و اگر حیره است نصف نخود و اگر قرئی است بقدر حبثه خودش تا بلیتوا
 سعی در حاق شدن و فر به شدن او بکن که بنیه او این علت را بر طرف کند
 فصل دیگر در باب پر خوره اگر قوش پر خوره داشته باشد که ترکان
 او را قار شقه میکنند و در هیچ جای زیادی ایران نیست و سبب آن آنچنین
 دیده و فهمیده ام اینست که او را از طولک خانه بی موقع برداشته اند و
 او را رس و در خون بوده است خودش را بر جانی زده است و خون پر شده
 مرده است و گوشت زیر بالهایش سیاه شده است تعفن کرده است از
 آن تعفن گرم های بسیار ریزه پیدا شده است و بخ بالهای او را میخورد و
 می اندازد یا مثل داء القمل که بر پشت آن مسلط میشود و تنوع ناخوشی است دلیل
 و تجربه این حقیر آنکه هنوز یکجا پائیز مانده قزل بسیار خوبی از آشیان باز دارند

مدام و بی قاعده آب بازی میکند و آب میخورد بدان این تب لازم اگر طول
 نمکیده است و بدرجه اول و دوم باشد علاج پذیر است و اگر بدرجه سیم برسد
 فکر قوش تازه کن که هر قدر رحمت بخشی بیفایده است آبی فرزند بدان این باقی
 از رطوبت هم میشود اگر از رطوبت هم باشد البتّه آب هم کمی از چشم و دهان
 می آید علاج طعمه او را دو وقت از کبوتر و کاکلی و کنجشک و مرغ سیاه و گوشت
 گراز بده علاج دیگر روزی یک فلفل سفید با و بخور آن اگر دیدی احوالش بهتر
 شد تو هم فلفل را یکی یکی زیاده کن تا پنج فلفل هم میتوان بقوش خوراسید
 علاج دیگر زنجبیل را بکوب روزی یک نخود با و بده با گوشت بخورد علاج
 دیگر بقدر نخودی دارچینی را نرم بسای در میان گوشت گذارده بر بخور آن
 و اگر حرارت باشد او را بر دست بگیر و مکانش را بدل کن که هوای او بدل
 شده باشد مدام طعمه او را از موشش دو پا و سنک پشت تری و خروس
 جوجه بده آبی که میخورد لعاب سفرزه باید باشد و اسفرزه خشک را در میان
 گوشت او بگذار و هر عصر با قدری پریده در وقتی که حرارت او دیدی کم شد
 البتّه لعاب سفرزه را میخورد و لکن تو باید بطور شکارچی گری صبح با گوشت
 بقدر دوسه مثقال لعاب سفرزه با و بخورانی آبی فرزند اگر هیچ قسم نخورد چرا
 حرارت او کم شده است تو باید بقول قوشچیان او را چالمه بدی و چالمه است
 که ران جوجه خروس را از نزد یک کمرش خیلی بکن آن پوست را معکوس
 بخش تا برانوی جوجه که آید بگیر و او را بار بسمان مضبوط کرده به بند و از آن سر
 دیگرش بقدر کفاف لعاب سفرزه و قدری هم از خود اسفرزه بخته باش
 بقدر یک بلوطی چنانکه قوش تواند فرو دهد درین طعمه خوردن آن زیاد تلّی پوست
 را غفلت بردهن قوش بده تا فرو برده باشد اگر باز نخورد او را بر زور بخور آن هر

خوب بشود مدام پیش آب بگذارتا هر قدر میخورد بخورد علاج دیگر بسیار غن
 ۱۵ هسته زرد آلو را و قدری زیره را نرم بسای آن زنجبیل سوده را بقدر کرد و فی مقلد
 قوش رنجیده باشد و در مقعد او را با روغن بنفشه زرد آلو حرب کن سه بار در
 سه روز پیش کن به شود این تجربه استادان پیش است علاج دیگر روغن
 یاسمین با موم صافی و زعفران بگذارد چند بار اطراف مقعد باز را حرب کن علاج دیگر
 منقرض قلم برادر بیاورد و دو سه روز با گوشت با و بخورد آن اگر پیرزاده باشد بهتر است
 ای فرزند اگر قوش توب لازم گیر و چنانکه پیش مذکور شد که نبض آدمی صحیح
 در دقیقه متقا و پنج میزند و قوش سلامت یکصد و بیست و سی هم میزند
 اما همه قوش یکی نیست باینکه مثلاً شش این چنانکه از همه طیور زرد چشم و سیاه چشم همه
 سریع سیر تر و یا قوت تر است نبض او نیز از همه سیر تر میزند بدان ای فرزند اول
 نبض او را بگیر و بشمار بین در دقیقه چند دفعه میزند اگر نبض او را در مفضل دوم
 بال پیدا کنی و یا پیدا کنی و از شدت سرعت نتوانی بشمار این یک علامت
 تب لازم است علامت دیگر در شب یار و ز قوش زیاد بموقع سرش را
 در زیر بر کرده میخوابد علامت دیگر هر قدر گوشت خوب با و بدی میخورد و روز
 بروز لاغر تر میشود و اینقدر میخورد تا از هوشش گوشت پیدا بشود باز از غایت
 حرص با مقدار میکند چونکه حوصله او زیاده بر آنکه خورده است جاندار میکند
 دور می اندازد با وجود این شها باز لاغر میشود خوردن پیوده لاغر تر کند
 کچ و گول و عاجز و مضطرب است هر که با پیوده خواری خوی کرد
 سوی بیماری و خواری روی کرد علامت سیم بالهایش را جمع نمیکند
 یکبال از این طرف دم و یکبال از آن طرف دمش مدام آویخته است بدن او
 و کمر او نمایان است ابتدا بالهایش را بر روی هم نمی اندازد علامت چهارم

در قوش
 در قوش
 در قوش

علاج قسم سیم خفقان امنیت که از ضرب میشود این را استمادان این فن
 خفقان تبرکی محال العلاج میگویند سببش امنیت که قوشچی اش مرد یا خلقی بوده
 است قوش از دست او زیاد بریده است بنوا هم سر و بوده است در فن
 و پوران این جوان آفتاب سر از قوشش زیاد بریده است کج خلق شده است
 او را بعد از زدن ده بیت سیلی و نوبی سری قیام کرده و در دامن نخس خود گذارد
 البت چند دنده کوچک اواز این صدمات شکسته و بر جلگه نشسته است
 و مخرج کرده است و یاکم در هنگام شکار قدری قوش لاغر بوده و از
 غایت حرص خود را از عقب شکار بر سنی مایه درختی زده است که باز دندهای
 او را شکسته علاج قوشچی را بطلب و قوش را بر او بنوا حکم جاری کن که کسی
 چهل عدد نوبی سری بکام قوشچی نرند او را اخراج کن که این بد بخت پیش دیگری
 نکر نشود و فکر قوش تازه کن که خفقان ضربی بخیر این علاج ندارد بیت
 قوش چون مبتلا بدین خفقان شد بیت جز زدن قوشش حی علاج ندارد
 ناخوشی کسج که خشکی باشد علامت او امنیت که اطراف مقعد قوش از چلغوز خودش
 آلوده میشود و پهای زیر دمش هم آلوده و در وقت چلغوز انداختن یک دفعه تواند از خود
 خارج کند دوم راز یا بده بلند کند از زایل زور بعضی زمین نیست و بعضی با طرف
 مقعد و پهای زیر دمش آلوده شود علاج چند روز گوشت خمر و کس جویده و به
 زوره این گوشت را با لعاب طیلمی آلوده کن و بده روزی دو نوبت و مؤثر است
 بار و عن بادام یا زیتون چرب کن علاج دیگر گوشت او را بدل کن که بوتر و
 کنجیک و کاکلی که اعراب او را قیره میگویند بده از روغن سته شفا لود
 زرد آلود و بادام چنانکه ذکر شد شانی درست کن با منیه و پیش از آنکه او را طعم
 دهی بر او غل کن بقدر دو و معتدق کمره کا و بانبات یا شکر بر او بخور این که نشانه

۱۳۳
 از زن خورده رانده ای که از زن برای قوشش تم است انقدر او را فریب کن که
 علت بر طرف شو و قسم دیگر حقیقان از رطوبت میشود باز باندک حرکتی نفس بتواتر زنده
 و از تنش رطوبت آید و از دماغ و چشمش آب بریزد و سر و چشم خود را مدام بر
 کتف مالد و چشم را پاک کند و درینست صاحب این مرض مرض خشکی هم داشته باشد
 بین اینکام چلغوز انداختن اگر تکه تکه چلغوز را می اندازد معلوم است پرهای
 سفید زرد مش و دور مقعدش آلوده بفضل خودش است پس این حقیقا نیست
 بمشارکت خشکه علاج تاملیت و او را بگوشت گاو خوب چاق کن یکدور روز
 او را بسایق مذکور روغن و شیر خشک و نجاست سفید شده سگ را بده یکدور روز
 میان گوشت او را با بکره و یار و روغن بادام صرب کن و بده اگر باز چلغوز را وصله
 وصله بنیازد علاج بکیر و روغن بته شفا لور را بار و روغن فندق و روغن بادام
 بقدر بخندی درست کن و آن سه روغن را با آن پیله شاف آلوده کن صبح یک
 شاف بر او عمل کن و از گوشت بگو تر بچه و کاکلی و کراز و جری و قره قوش با و
 بخوران انشاء الله خوب میشود علاج دیگر قدری شیم بره را با بیا و پاک از شقال
 کن بکش مثل تلجی بشود بقدر چهار انگشت ابر شیم دوسه لایر میان کمر آن شیم
 بته باش او را با آب گرم بشوی قدری گوشت کمی بر سر شیم به بند آن ابر شیمی
 که بر وسط شیم بته بقدر دو وجب باید باشد سر ابر شیم را بکیر آن شیم را با آب گرم
 بشوی بر قوش بخوران باز گوشت نشانش بده که آن شیم را بخرنیه برده باشد
 همین که دست گذاردی بر خرنیه قوش دیدی رسیده است آن ابر شیم را بش
 تا شیم از حلق او بدر آید اگر هر کسافتی در کلو و در خزان اش باشد پاک میشود
 اگر طرلان قزل و زرد چشم است بجای شیم پیله را با چنین کنی با آب گرم با
 دختر و شیر الاغ اگر آن پیله با شیم را بشوری و با شیر بیدی البته بهتر است

دوسه کرم سفید شده می افتد و الا فلا دفعه دیگر می میکند تا دفعه سیم که
 کردن زد و می گردان بسته کاغذ نشاء در یک کیسه است از پیه زرد و همین که
 نشاء در وان کیسه آمد معلوم است بعد می نمیکند تو باز قوش را بیکر و آب
 نیم کرم را خوب بر حلقش بریز باز بگذارد و دفعه چلغوز بیندازد باز او را بخور
 و آب سرد بر حلقش بریز باز بر نشاء بگذارد بعد از آنکه یک چلغوز انداخت
 تو سر جوجه یا کبوتر بچه را بر اگر خودش میخورد یک سیئه او را بی پریده
 بخورد و اگر بد حال است و میخورد خودش را بر حلق قوش بریز و دلش را هم
 خورد کرده بر حلقش بگذارد و بعد از آنکه بد حال آمده دفعه دیگر از سیئه او بد
 این علت صرع بر طرف میشود علاج دیگر پنج کردن که جمیده سیر است
 داغ کن و همه روزه گوشت او را بدل کن تا خوب جاق و فریه میشود
 طولک خانه این علت طولک بر طرف شود علاج دیگر بقدر کفاف بیاور و رو
 زیتون و قدری شیر خشت جوجه فروس را بکش پوست را نش را خیس
 در بیاور شیر خشت و روغن را و بخاست سفید شده سگ در آن پوست
 را نریز و بخور آن مفید خواهد بود انشاء الله تعالی فصل در حقائق اما
 این ناخوشی بر سه نوع میباشد یکی از دود و گرد و خاک میشود علامت هر سه
 یک است بآنکه حرکتی تنفس بدشواری کشد از حوصله تا انتهای غزم دوری
 او بجز کت آید و نفس کشیدن دم و دم لیزه را هم حرکت دهد و با لهارا
 از تنگ شدن نفس کشاده دارد علاج تا سیت سونا و افریجین و اسوده
 بگذارش در اطاق تاریک سه روز او را پیش از طعمه و غن کر جاک بد روز
 روز نوزد آیش او بگذار تا بخورد و آب بازی بکند طعمه او را کاملی بده با پروتخون
 که همه روزه صبح پر را بر گرداند و گوشت کبوتر بچه بده زنهار گوشت کبوتر

فصل
در
سینه
فصل
در
حقائق

شنبه روزه هم بگذرانید و با همان کوشش مجروح می گرفت تا دو سال هر قدر علاج
 کردم مفید نیفتاد اما مرحوم شد اگر در اول آدمی نفیرو دوزا الو بر کوشش او همان جا
 که درم کرده است پسند از تخمیل خوب بشود و الا معالجه پذیر نیست اینست که پیش
 مذکور شد که بر سر بالابان تازه یا بالابان و شاهین از طولک درآمده کلاه بونباید
 گذارد کلاهش نرم و کار کرده و اندازه سرش باشد البته نیکوتر و بهتر است
 فصل دیگر اگر قوش سرع پیدا کند چه بسیار قوشهای مصروع دیدم و دهم و هشتم
 همین که او را بشکار فراخوار حوالش می انداختی می رسید و می گرفت قریب بآنکه
 آدمی برسد بشکارش را با میگرد و خودش به پشت می افتاد آب از دهاش می
 فریاد میکرد و بجز این صدای رسمی خودش جور دیگر صد میداد و بر پشت افتاد
 می دوید و می تکان میداد تا او را نمیکشتم و قیاس نمی کردم ابد از حرکات عذیف
 اسوده نبود تا سیم ساعت پسین بود بعد خوب میشد بالابان حقا کیر بسیار
 خوبی داشتند روزی در قزل رباط بختار انداختم با حقا در دور گردید بسیار
 بلند شدند در نیمه آسمان او را صرع گرفت مثل آنکه کلوله بخورد و همین طور بخود
 کاهی سر بالا و کاهی سر از پیر آمد بر زمین خورد و علت پیدا کرد بکار بعد نیاید علاج
 بقدر نیم مثقال نشادر و نیم مثقال نبات مصری با هم نرم بکوب در کاغذی بگذارد
 و آن کاغذ را گرد و در دست کن مثل بسته تربت آب نیم گرم و آب سرد و کچو
 کبوتر یا جوجه مرغ برایش حاضر کن که اگر اندکی غافل بشوی بیم هلاکت است صبح دم
 آفتاب قوش را بگیر و آن بسته کاغذ را که نشادر و نبات در اوست ده بیت
 سوزن بزن که سواخ شده زود اثر کند بخلق قوش پسند از و چند تنیکه گوشت بگذارد
 بقوش بده که آن بسته کاغذ را بهوای صرف کردن گوشت بخزان برساند و را
 بروی نشین بگذارد تا آرام بگیرد بعد از نیم ساعت می میکند در قی اول کاهی میشود

کلاه بونباید
 گذارد

بکن سراسوره را بر لوله دماغ قوش گذار پف کن تا کندش بر دماغش برسد چند
 عطسه بخند و آب از دماغش بیاید آن علت برطرف شود علاج دیگر آب کشیز را گرفته
 با آب ترب مخلوط کن بر دماغش بچکان رفع شود علاج دیگر از بالای آن زردی
 که در منقار است با چوب بقم بقدر سه جو دماغ کن اگر طولش از سه جو زیاده بشود
 با سخوان مغز میرسد و بد است چنانکه عرب گوید آخر الدوالکی دوار آخرن
 دماغ است اگر کام و سق قوش ورم کند دیده ام انقدر ورم کرده است
 که دماغش ابد ابریم نمیرسد علاج اول امنیت که قوش را بگیر می و دهان او را با
 کنی نگاه کن آن ورم اگر قمر است با سوزن جوال دوز دو جایش را بعدل دماغ کن
 که جراحت آمده نیک شود و اگر سفید و سفت شده است معلوم است مدتی
 بوده تو بخیر بوده حالا آن جراحت بخیر شده است تو او را با چاقوی برنده تیزی
 باز بطول بشکاف مثل پیچ جراحی سفت شده در می آید جایش را قفل سیاه خوب
 بمال تا بر نشود باز دیگر طعم او را از جگر خرگوش بده بگذار همان طور آن جگر سفید خوشه
 کر ما گرم با خون بخورد و روزی یک دفعه هم دهن قوش را با رب انار و آب سماق
 بشوی که بهتر میشود فصل در گوش اگر گوش قوش ورم کند و بعد از آن جراحت از
 بیاید غالباً از این ناخوشی قوش گری شود و سپح نشود و قوش را رفته رفته از تنگ باز دارد
 علت اول این علت گوش در نزد چشمان بسیار کم پیدا میشود اغلب در سیاه چشم است
 سببش امنیت که کلاه قوش از سرش کوچک است باز از سه او نیست ملام
 کلاهش را از سرش می اندازد اوقات تو چشمش تنمخ میشود و بند کلاه را از عقب
 سر قوشش که میزند آن کره به جوی گوش چرخ با شامین یا بالابان یا قلع میشود و
 آن حیوان را میگویند و بعد جراحت میشود از سوراخ گوش حیوان مدام جراحت می آید
 پنج علاجی خوب نخواهد شد خودم بالابان آمو گیر بسیار خوبی داشته ام این روش را

صند
 سنج
 شربت

و نیت کنی که سفیدی چشم قوش من برود با قلب صاف شک نیاموری بکوبی بخیاؤ
 قدوس تو توانی که اخن شک کو بهار یارب این سفید پیر از چشم قوش من برد
 اسی کافر میده تو سیاه سفید چشم : از چشم قوش من بر این نقطه سفید
 و انگاه زهره را در چشم قوش فرو چکان اگر دفعه اول خوب نشود باز همین طو بهین
 آداب زهره دیگر چکان انشاء الله خوب میشود تجربه رسیده است فصل در
 امراض دهن اگر دهن قوش جوشش کند و مانع خوردن طعم شود علاج آن قوش را
 درست بکیر اول کرباسی را بر انگشت خود بسته باشش در دهن قوش برده باش
 تمام جوششهای دهن او را با کرباس بال تا بجدی که خون آید بعد ساق و بازو
 بیاور مخلوط بکوب با همان کرباس بر دهن قوش برده باش انقدر باید نگشت
 بر دهن قوش فرو بری تا بجلق قوش برسد البته در انجا هم جوشش دارد
 علاج دیگر یارب انار چنین کن و چند روز طعم او را که سید بی پر و استخوان
 کردن بده که لقمه اش بزرگ باشد تا بدشواری فرو برده باشد اگر در کلوش
 جوشش مانده است یا آن لقمه فرو برده باشد و فردا صبح طعم پر را که می اندازد باز
 اگر چیزی مانده باشد در این آمد و شد طعمه صافش میکند علاج دیگر بیا کرباس را
 فیلد کن به بلندی سه چهار انگشت بکیر آب زرشک را به آتش بکوب و قدر
 آب برک بید را هم مخلوط کن فان فتیله را با آن خوب بیالای در کام قوش
 فرو بر تا بر حوصله اش برسد و بعد از آن کشیده بیرون بیاور آن علت انشاء الله
 رفع شود فصل در امراض دماغ اگر بینی قوش گرفته باشد علامت آنست
 که گوشت را بقوت نتواند بکند و سنگام نفس کشیدن سختی نفس کشد و حوصله اش
 پر باد شود علاج او لا طعم او را یکد و روز از ران مرغ بده که ران مرغ را بچند که
 دماغ او آب بیاید تا باز شود اگر باز نشد بیا قدری کندش را در ماسوز به ری

فصل در
 امراض دهن

فصل در
 امراض دماغ

۴۸
 که شمرده و یکدر باشد و در دستجوی طبع باشد هر صبح که طبع را می اندازد و سفت
 و نه به باشد چنانچه شش را در او بریندازد و یکدر از خوشش و در انداخته جدا کند
 سفیدی چلقور شش نبات سفید باشد و سیاهی کمی در چلقور اوست سفت تر
 از آن سفید باشد بجا عده آب بخورد آب بازی بکند و خزان او بعد از خوردن
 طبع بزودی بر شود و در شب که او را بر ششین میگذاری وسط نشینم بخوابد یکطرف
 نشینم استایش کند اینطور باز را صحیح المزاج میگویند و هیچ ناخوشی ندارد اگر باز آید که
 در مزاج بر هم خوردگی داشته باشد این حالتها با او بخوابد بود آب دیگر در من
 سر چشم گاه باشد که چشم قوش پرده کشد بزودی پرده را بیاورد و دیدن شود
 بر کرد و اند علاج اگر رطوبت باشد سه روز طعم او را گوشت کامل و کنجشک
 بده و پر هم بده که فردا طعمه بیندازد اگر به نشود با چوب بقم میان چشم و دماغ او را
 بقدر دانه فلفل از هر دو طرف داغ کن اگر به نشود بیا چوب کنز تازه را در شش
 بیکر از آن کنی که از ته چوب میریزد قوش را بیکر بیند رافت سیمه کن از آن کف
 چوب کنز که با گرم با آن فستیمه بر دار بروی آن پرده بگذارد بیکر و پر هم قدر
 شیر خشک با و بده که چند دفعه اطلاق بشود علاج دیگر آن پرده نازک را با مقصر
 چیده باش که چشم قوش باز شده باشد اگر چشم قوش سفید شود چنانکه
 روی مردمک چشم را بیکر داین علت اگر از سرما می شدید و برف شده باشد
 علاج او را بخور با برف بده و اگر به نشود او را بخور با آب بده و اگر به نشود او را بخور
 ماست بده اگر از برف سرما باشد بر طرف شود و اگر از صده و یا ضرب باشد
 که چیزی بر چشم او خورده است علاج دو دفعه قلم جنم بر چشم او بکش بر طرف میشود
 اگر به نشود بیا خروس سفید را بکش و زهره او را در بیا و چنان باید پاک و
 با وضو باشی و صلوات بفرستی رو بقبله ایستاده باز را قیاحه مضبوط بگیر

از خوردنش لذت میرد خاصیت اول او ابدًا در طولک خانه قوش ناخوش و ۹۷
رخور نشود چرا که هوا گرم است و گوشت او سرد است شکمش را پاره مکن دست
در شکمش بگذار پس بر عکس همه و خوش طپور است که شکم همه در وقت کشتن گرم
الاجر بوع که خشک و چاییده است خاصیت دوم هر پر قوش که از گوشت جربوع
پرورش باید ابدًا تا طولک دیگر شکست نشود مثل قیر میاند من خودم تجربه کردم نیم
بالا بان آهوی که همین که سر آهوار گرفت با آهوز من خور و تا میت سی قدم با آهوی غلطید
تمام بر ما و دهانش زیر آهوار آن غلطیدن مانده بود او را با آب گرم شستم همه بجای
خودش آمد یکی شکسته بود و خاصیت نیم روزی دو دفعه طعم ششم قوش را می اندازد
صبح و عصر اگر بتوانی که صبح و عصر قوش دو پا طعم دهی که چه بهتر و الا عصر را زاید
حکما خاصیت چهارم در آخر طولک یک کره سفیدی بر قوش می نشاند مثل
آنکه ارد بر قوش پاشیده اند بسیار مقبول و شفاف میشود و خاصیت پنجم اگر قوش
ناخوش بدی خوب میشود انشاء الله و معالجه مذکور خواهد شد آبی فرزند اگر چه جیت
و ممت دست ۹۸ خالق است لیکن طبیب برای دلخوشی بیمار است
آنچه من در ناخوشی طپور زرد چشم و سیاه چشم تجربه کرده ام بنویسم که یاد کار برآید
آبی فرزند بدانکه نبض طپور مفصل دوم بال است حرارت مزاج و رطوبت او اگر تن
بال و دین نبض معلوم شود و اول بدان نبض آدمی که صحیح المزاج باشد و چهار خلط او
موزون باشد هیچ خلطی بر خلط دیگر غالب نباشد همچو کس را صحیح المزاج میگویند
و نبض این آدم در یک دقیقه هفتاد و پنج ضربان میسرند اگر رطوبت غالب باشد
کمتر و اگر حرارت غالب باشد بیشتر میزند اما قوش از بابت حرارت غریزی که در او
صدوسی و پنج الی چهل هم میزند اگر تب داشته باشد البته حرارت او زیاده خواهد
بود و اگر رطوبت غالب باشد کمتر میزند علامت صحت طپور زرد چشم نیست

نرم نچان کرده است همین که مور سحاره در آن کودال افتاد و ساعت میگرد
 وزیر آن خاک های نرم برده میخورد چنین گفته اند چو در طاس لغزنده افتاد
 مور را مانده را چاره باید نه زور طاس لغزنده همین کودال است این جانور را
 اگر نخواهی بگیر صیدش این است که کودالش را در صحرا پیدا کن یا مور یا کسی را
 بگیر در آن کودال بسند از در ساعت از زیر خاک نرم دستی می بینی در می آید
 و مور را میگیرد و تو سر کار دی یا چاقوئی بر زیر آنجا نور فرو کن و او را یک دفعه
 بلند کن تا صیاد و مصید تو شود و بجز همین مور سحاره را بر دهن گرفته است
 روزی از همین جانور یکدانه با سه عدد قد و دو سفند در لای گوشت گذار و بخور آن
 علاج دیگر زنبور قمر را هم خشک کرده بسای بر گوشت پاشیده چند نوبت
 بر او بخوران گیر و زبده گیر و زده ماسه نوبت علاج و یک سه چهار روز گوشت
 کم بده تا اندکی لاغر شود پوست مار را بسای با گوشت باود و نوبت بخوران
 پرز و دیف کند چاره دیگر چند عدد قد و دکلوی شیش را در سائ خشک کن هر
 وقت گوشت میدهی او را بسای مخلوط گوشت بکن پرز و دیف میرد علاج
 دیگر بچه سگ هشت نه روزه را بکش و گوشت او را در شش روز سه
 نوبت بده برودی پر بسند از دو نیکو در بیاورد خاصه برای سیاه چشم
 خصوص برای کجری که از همه نوع بهتر طولک میکند ای فرزند از برای صحت
 قوش چه زرد چشم و چه سیاه چشم در طولک خانه هیچ طعم مثل گوشتش
 و واکه عربها او را جربوع میگویند نیت و اگر نباشد موش خانگی شعر
 بگیر موش و و پار او ساز طعم قوش که نیت طعم قوش تو بهتر از اینش
 خاصه دو سه ماه پیائز مائه که نصف طولک قوش شده است که هر قوش سه
 شاه بال چهار شاه بالش ماند باشد در آنوقت جربوع خیلی حایق میشود که قوش

بسته باشد در پیش روی سیاه چشم با یک مشتی سنگ ریزه که بقدر خود یا قفل گوشت
 یا اندکی درشت تر باشد بگذارد چنانکه رسم همه سیاه چشمها اینست که عصر یا غلب
 روز با پیش از آنکه طعم بدی سنگ میخورند و بر میگردانند با صفای نیا و اینقدر میزدند
 که اگر سنگ در معده اش باشد و گوشت بدی گوشت را بدست میگیر و تا سخته
 همین که سنگ بار ابراهیم بر گرداند آنوقت گوشت را میخورند لیکن طرلان قزل و همه
 نزد چشمها سنگ در طولک میخورند صبح یک فیه گوشت بده و عصر یک فیه طعم بد روی
 دو وقت باید گوشت بدی هر قدر بخورد تا خودش نخورد و اگر طولک خانه نود
 سر دمیر باشد از تیغون الی قرقی هر چه نزد چشم باشد برای هر یکی بقدر خودش طای است
 کن چهار سوراخ از طرف شمالی او بگذارد و سه چوب برایش در میان اطاق نصب
 کن یکی اندکی یار بخیر و یکی کلفت تر این چوب با هم یک هوا خراشی کرده نباشد
 که خود قوش هر جاییش را خوش کند نشسته باشد باز یک حوض زمینی برایش درست
 کن بزرگ بقدر قوش و پارچه بوریانی را بساورد در وسط بوریانندی بسته
 باشد و اوایل دو وقت باید طعم داد همین که قوش سه کرفت طعمه او را معین
 کرده برده بروی بوریان بسته باشد تا هر وقت خودش میخورد خورد و باشد
 اما سیاه چشم را گردنش در اطاق جایز نیست بلکه بدست آبی فرزند قوشها
 در طولک بر دو نوع میباشند یکراستی میگویند و یکراست بخیل میمانند و نخی است
 که زود طولک کند و بخیل است که ابداً پر نمی اندازد اگر در قوشهای تو قوش
 بخیلی باشد و بخوابی زود طولک کند و ناری پیدا کن چهار انگشت سر و دم او را
 گرفته بیک فیه قطع کن پوست او را کنده کمی گوشت او را بقوش بده علاج دیگر
 چند روز گوشت بده بده علاج دیگر حیوانی هست مثل خر خاکی در صحرا با خانه از خاک
 نرم میازد که اگر مویا کسی در آن کو دال سفید آن جانور خودش را زیر آن خاک

خواجه
صفت

تایید
صفت
خواجه
صفت

در طلب و در بولی دادن خراج کن با هم شکار میکنند اما آشیانی او پوچ و بی
 مصرفت بکار نیاید ای فرزند چنانکه ترا در علم شکار آگاه کردم چند کلمه در حفظ طویر
 و صحت آنها نیز ترا بیاموزم اولاً بدان هر قدر با قوش شکاری زیاده شکاری
 و او را از صده سر ما و کرم با حفظ نمائی البته بهتر زود تر طولک خواهد کرد مطلقاً
 در کرم سر بهتر از سر و سیر طولک میکند و زود تر در می آید لیکن چه بسیار باید مواب
 و مفید گوشت او باشی همه روزه یک نوع گوشت با و نخورانی تا نخور نشود و اگر
 در کرم سر مثل بغداد یا امثال آن نخواهی قوشهای را طولک بسته باشی در کما
 شط که دام هوای شمال داشته باشد یکجائی از چوب فی بقدر کنجایش عدد
 قوشی که داری بساز و یک دیواری در جلو آن خانه بساز آن خانه را یک فرع
 فاصله سکونی بقدر گوشت ساخته باشی قوی آن سکورا از شن و رمل پر کن
 و زمین اطاق را همه شن و رمل بقدر یکو جب فرش کن هر چه زرد چشم است
 روی سکوش علف تر مثل برگ بید یا پونه تازه بزن یا هر سبزی که باشد بریز تا زرد
 چشمان بروی سبزی بخواند و پیش روی هر سکونی حوض کوچکی زمینی از گل سرخ
 بساز و هر روز صبح قوشخانه را آب باشی کنی که آفتاب غروب کرد همه زرد چشم
 و سیاه چشم را در بیاورد آن حیات فی سقف بسته باشی و در مکان بیرونی هم
 باید هر قوشی یک حوض زمینی داشته باشد البته خواهی گفت چرا اتا عارفان کلام
 بدان در وقتی که دم و پر قوشها به نیمه رسیده است و هنوز خون است اگر
 لکن مس یا سفال باشد در وقت آب بازی بال و دمش را قایم بر دم لکن میرند چونکه
 خونت صدمه بخورد و خون در دم و بال او میمیرد و لا بد او را خفه میکند و می اندازد
 اما حوض کلی زمینی این عیب را ندارد هر قدر بال و دمش را بلب حوض نندک
 کوبیده و شن است عیب نمیکند غرض هر کدامی را بلب حوضی خود شن

۹۳ دو بالابان تو پائین می آید و به گنجه خودش میرند باز همه برویش میریزد و درازا
 از دست بالابان میگیرند آبی فرزند در هیچ مقامی تو و آدمهای تو چنان باید جواب
 را بی اختیار بگویند برین سوراخ و جوب و آب و رودخانه و چاه ابد هیچ نباید
 مقید بشید تا خودتان را در میان این دعوایر ساندید هر کس خوشنما باشد
 دارد همه سوا میخوانند بر نای نزدیک بیند از ند چه بسیار برای مرگ اتفاق
 افتاده است آنچه در ناچار تایش گرفته ام چه بسیار اتفاق افتاده است با
 چوب چماق زده ایم با تفنگ که در غایت خوبی میتوان کشت در میان همه طيور
 هیچ چیز نیست بحیثیت و شجاعت در نادر وقتی که بالابان یکی شان را میگیرد و اگر قصد
 دارد تا در هوا بکشد حکما مثل شاهین از آسمان پائین می آید و قوتش را میزند
 آن در نارا پس بگیرد بر تخیر ندان است که از یک کل در ناچ و شش و هفت
 هم بگیرد می آید و کشته میشود اگر پادشاهی بخیر سوار داشته باشد که بهمت و
 جرئت آنها مثل درنا باشد بجزئیست قسم میخورم که روی زمین را اگر نخواهد بگیرد
 در این صورت تو و کسان تو باید چنین اسب بتازند که از جوی و قنات
 و شط و اینهمه گشت و آفریند هیچ شکار صعب تر از شکار بالابان و در ناهیت
 لیکن از آن بهر هم شکاری نیست در دنیا مگر شکار شیر با کوشش و یوز با
 آه و در چرند لیکن شکار شیر بسیار کردم و بدویدم میمون نیست چرا که شیر
 پادشاه جانوران است و حضرت امیر المومنین علیه السلام را اسد الله میگویند
 اینست که شکار او میمون نیست شکار پیش البسته خیر نخواهد دید لیکن بسیار صفت
 من کردم لیکن ترا صیحت میکنم زنهان کنی که پشیمان بشوی و سودی ندارد آبی فرزند
 بیا در عمل شکار لیل اگر لیل طوار خوبی بدست تو بیا چونکه خیلی مقبولتر و درشت تر
 از ترتمای هست اگر کشیانه ایست هیچ خمت نکش و اگر طوریت او را بترمتا

شکار

انتقد ریزند که بعد عقب درنا نخواهد رفت اگر صاحب جرئت است در دشت
 از آن صده که خورده است و اگر کم جرئت است هیچ قسم درست نمیشود چاره اش
 اینست که ده پانزده فوت اورا بالا باند است و درنا که جناح بنیاز می شود
 بکمی که خودش تنها در چهار دوسه دزمانی بکیر و آتا بالا بان چه فرخ باشد و چه بطول
 در شکار بجا فخر دارد و طمع نمک بدوسته درنا قناعت کن چرا که هوا گرم است
 اگر کیر و زرا بالا بان در کمر خمت کشید و گرفت مشکل دست بدست بسته خواهد رفت
 پس اصرار کن بدوسته درنا قناعت کن همین گرمی که امروز گرفت خوب سیرش کن
 و توکل بر خدا کن و او را طولک بسته باشی همین که دو طولک شد ملوک تو است استاد
 هم شده است اما در طولک تویم باز بعد از طولک که درآمد هر طور هست یک حقه
 باید با او بگیری و یک دزمانی زنده تازه از دست تو شش دگر گیری در ساعت
 اورا کنی که ندانند صحرایی بود یا دشتی شکر : چنان چالاک بجز او یکی درنا را نمیکند
 که در حیرت فروماند که دشتی بود یا دشتی : اسی فرزند در سال سیم بالا بان تو تمام
 است و میشود از برای یکی دست یا طهر ساله یک بالا بان جدید خوب باید نگاه
 داری با او شکار حقار که برای عمل درنا حاضر باشد اگر این بالا بان است و تو مایه
 و یک شده شود و یا سببی برکت تو شش تو وارد بیاید آن بالا بان حقار که فرخ
 حاضر باشد برای دست پر دادن و آموختن بدینا و آلا سیکال کارت عقب
 خواهد افتاد و بدان تو شش خانه همیشه از انواع تو ششهای شکاری لازم دارد چه شاهین
 و چه بالا بان اسی فرزند در آن ساعتی که بالا بان تو از کل درنا که سی چل باشد کیر گرفت
 البته همه آن درنا مایه تو شش تو میریزند و حکما درنا را از دست تو میکشند
 اگر تو شش تو است و است را میکشد در بالای سر درنا و میکشد همان دزمانی که گفته
 کرده است از چشم نمی اندازد تا تو برسی و درنا را بلند کنی و همین که بلند شدند

تا این و آرام شده بچرخند اگر برخاستند جای دیگر نمی نشینند باز برویا آنها یا غیر
41 آنها از یکی تا دوسه زیاد نباشند پیدا کن همین که بدانه خوردن مشغولند و لو قوت
هم دورتر باشی عیب ندارد تو گواه از سر بالابان بگیر همین که نگاه کرد و دید تو کل
بر خدا کرده رهایش کن ای فرزند چشم تو چنان باید اندازه رسیدن بالابان
را بداند همین که طبیعت سی قدم مانده است که بالابان بدرنا برسد تو و سواران
تو یک دفعه اسب بیندازید تا در نا آمده است که حرکت بکنند بالابان رسید
باشد البته سوار اول که میزند هر سه درنا را بر زمین می نشاند تو و سواران تو
حین نزدیک میشوند باز درنا بلند میشوند قوش تو بر هر سه آنها مسلط
اگر دیدی قدری قوش تو سست کرده است زد و یک قوش استاد
باید او بینداز تا بگیرد :: بھر چه روی نیم یا بھر چه رای کنم
مرست است چون دست یاری :: چه خوش تنها بگر در زاول
نوکشاد و چه دوسه سرزند بعد باید او قوش برسد و بگیرد یک حساب است
هیچ فرقی ندارد و زلف را تا میتوانی امسال تا بهار او را بدرنامی زیاد نمیدان
که امداد و زما مثل هیچ حیوانی نیست قوش تو یک طولک است با عتقا و حقیر
قوش بر پوری بهتر از قوش فرخ طولکست یعنی یک طولک کرده باشد چرا
که فرخ مجبول دیوانه است بھر چه حکم کنی و بولی بدی همانرا میکیر و اما یک
طولک که کرد بعضی علوم قوشچی کری را فهمیده است کول منچورد و اگر بعضی
را هنوز نفهمیده باشد و طولک که شد همه چیز را یاد گرفته است حالا این
بالابان عزیز تو اگر او را بکله درنا که سی چهل شتر یا کمتر باشد بیداری این بالابان
البت صاحب جرات است و گرم درنا گرفتن شده است در کل درنا میرسد
بگیر میکیر و اگر تو و همراهان تو زود برسید که خوب و الا بدان قوش ترا

بعل درنا یک درنای زنده با قویشهای شکاری برای او بگیر و برای او بپر
 بیکر و سیرش کن بعد دو درنای دیگر هم بسلف برای او را کن و گوشت بر
 پشت او بند وقتی گرفت سیرش کن بعد برو یک درنای امین برای او پیدا
 کن با مید خداتو کل نموده او را را کن و او را بسلف بیندازد هر قدر تر و بیکر درنا
 بشوی بهتر است همین که انداختی و قدری رفت یکت قوش استاد
 از عقب او بکک او را کن اول او میرسد یکد و سربا و سینه بالا بان استاد که بکک
 یکد گیر سید آن درنا را متاصل و معطل نمایند تا سوار تو با کمال سرعت خود را
 با و برساند و درنا را بگیرد که مبادا بقوش تو اذیتی برساند بعد که گرفت سیرش
 کن این بالا بان تو را و است اما ایفرزند وقتی که نزدیکت بین درنای امین
 شدی و این درنا پرید مبادا بالا بان را را کنی که درنای تو رفته و بالا بان کرم تو
 از عقب رفته در راه دور او را میگیرد و درنای دیگر بکک آن درنا آمده تا تو
 و آدمهای تو برسد قوش ترا زده و زخمی کرده و دیگر هیچ مصرف بر نمیخورد
 و زحمات دو ساله تو بهدر میرود و تحمیل که چنان از قفای برو که دیگر بدست تو نیاید
 ای فرزند طیور شکاری چه سیاه چشم و چه زرد چشم بر دو نوع سیاه باشد بعضی را
 قوشچی باید بکک بر قوش بکند و برخی هستند که لازم بکک ندارند و قوش
 بکک بقوش پیش میکند اگر پر دل و صاحب جرئت و جسور است یک
 دست پر که دادی میداند دفعه دیگر خودش میگیرد این قوش بکک بقوش
 میکند بعضی هستند که ده بولی و دست پر لازم دارند چنین قوش را قوشچی باید
 بکک بکند تا بگیرد بقانون سابق پنج شش روزی قوش را بسلف بدزاید
 ایفرزند حوصله کن و نصیحت من را گوش کن اگر این یک درنا بدو درنا هوشیار
 و مستعد پریدن شدند قوش را کلاه کن و درسی از درناها دوری کن

تا قوش اذیت ندهد چن روز هم دو درنا را هم را بکن که بروی بکیر ایند و بکیر داکر
درنا است نوز در انولایت که تو هستی مانده است و بهنوز زرفته است پروشکار
و قوشهای استمدار هم با خودت برده باش هر طریق هست یکد زانی با قوشها
بکیر در همان ساعت برای بالابان تازه خودت را بکن بگذار بقدر صد ذرع راه
دور شود تو بالابانت را بنیاز البسته میگیر دسر بریده سیرش کن همان دل
درنا را با قدری پر کردن در مانده باز فردا بروشکار اگر یک درنا دیدی تنها
نشسته است تو کل برخدا بکن بنیاز اگر دیدی ده بیت تا با هم نشسته اند
زنهار بنیاز می و طمع نکنی که خطاست باز امروز هم یکد زانی و بکیر از قوشها
بکیر در ساعت برایش بران و سیر کن باز بروشکار اگر باز یک درنا دیدی بنیاز
یا شاهین یا چرخ یا بالابان هر یک که استمداد باشد آنوقت که بالابان تازه خود
ترا بیک درنا انداختی یک قوش درنا گیر حاضر باشد همین که بالابان تازه رسید
بقانون شکارچی گری اگر دیدی بالابانت بر درنا مسلط است کمین و اگر
دیدی خوب شجرات کار نمیکند فوراً دفعه یک قوش بیا داد و بسینداز تا بکیر
سیرش کن اگر یکی دو تا هم در این چهار درنا بکیر د خدا را شکر کن و ابد هیچ
چیز نباید بنیازی آنرا بطولک بسته باش در طولک خانه چنانکه بعد مذکور
خواهد شد باید عمل نمائی تا تمام قوش تو از طولک در بیاید همین که از طولک
در آمد باز بقانون آنکه در وقتی که مجهول بوده است رفتار کردی باز هم باید همان
سیاق رفتار نموده باشی همین که باز تمام طلب شد برو و چهار بنیاز از اگر خودش
گرفت چه بترسیر کن و اگر دیدی که میل ندارد و خوب تلاش نکرد یک
حقار ز رنگ خوب برایش از دور بران تا بکیر و همین که امر و دست پرا
گرفت البسته خودش فردا خواهد گرفت بعد که دو سه حقار با او گرفت برو

۸۸ بر پشت او بسته بگذار روی زمین بود و وبال بزند تو بالا بایست رها کن اگر سر در گرفت
 معلوم است که پر دل صاحب جرات است و اگر گوشت را گرفت و سب است
 در هر صورت صبح یک دفعه و عصر یک دفعه همین عمل را بکن تا فردا بگذار قدری پرواز کند باز
 دو دفعه بینداز تا بگیرد و روزی تم اگر در نایمیر خوب و اگر نمیخورد او را یا لایمی تلی یا
 تپه یا از جای بلندی با گوشت پشت رها کن بالا بایست را بینداز که در هوا او را
 بگیرد یا هم بر زمین آمده باشند اگر دیدی سر در نارا گرفت باز گوشت علاقه نکرد
 اگر در ناز یاد داری یا آنکه بدانی فردا قوشهای تو میکیرند البته این در نارا سر
 بریده مجهولت را سیر کن و اگر بجز این در ناز داری یا کبوتر صحرانی که بزنک نیا باشد
 یا مرغ خانگی از زیر بال در ناسرش را بدست قوش بده و سر او را ببر که صدای
 مرغ را نشنود باز فردا از دور تر او را بران بعد از آنکه خوب فهمی که از کجا در ناز
 پرواز مانع نمید و سیر داورا بیاورد بزرده یعنی باز گوشت بر پشت در نایم
 یک ناخن در ناز در مثل ناخن قوش تند و تیز از پیش روشت او حساب میشود او را
 ببر و یک بند در دماغش بکن و منتظر او را بیکد یکد بته باش که با پا و منتظر قوش را
 نترساند در نارا رها کن تا راه برود با چشم دوخته ده قدم بیت قدم دور کن
 تا بقدر هزار قدم دور اگر در ناز داری همین که اینقدر دور در نارا رها کردی بالا بایست تو
 بی مضایقه بخواست و رفت دوسه سیلی بد ناز و دوسرش را گرفت آن که کارش
 نزدیک شده است هر قدر در نارا رها کنی گوشت پشت او را کمتر بته باش
 بدفعات کم باید کرد تا هیچ نماند فردایش اگر در ناز داری پر داری برایش بران و
 اگر پر داری باز از برایش از دور رها کن نزدیک در ناز همان قوشی که در ناز
 برده است باید در نارا رها کند خودش در زمین نخواهد یا جایی خودش را پنهان
 بکند همین که بالا بایست آمد و سر در نارا گرفت او حاضر باشد که پای در نارا بگیرد

۸۷ بیا موزم بدان که منافرت قوشچی سیاه چشم است که بالابانش در نارا در غایت
 خوبی و جلال گیرد و دو روز سوار نیز دو سر زود و بزود تا تماشا کنند کان بر تو
 و بالابان تو آخرین کنند در دنیا و شکار است که عامه است و دیگر همه شکارها
 است این دو شکار عامه اول بالابان و حقار است بعد بالابان موزماست که
 اگر هزار سوار باشد همه تماشا و کیف می کنند بجز این دو سایر شکار هر قدر
 جمعیت کمتر باشد بهتر است چه شکار زر و چشم و چه سیاه چشم اگر چه جمعت
 شکار در نارا و بالابان از همه شکار با بیش است اما جلالتش و کیفش از همه زیاده
 است آبی فرزند بدان کسی که میخواهد شکار در نارا بکند باید پنج شش سوار حاکم
 و دوسه بهله بالابان شکار کرده کرم و دوسه شاپین کرم و دو چرخ قرا قوش گیر
 داشته باشد اگر برای او ممکن نشود باد و ستان شکارچی که این تدارک را دارد
 همراهی کند بالابان خود را بتواند در نارا گیر نماید و الا محال است در نارا گیر شود قوش
 که در چنین کارخانه باشد هرگز خراب نمیشود چه اگر قوشش قوش با درست
 میکند اگر زنده بخوابی حاضر است و اگر جناح بخوابی بسند که حاضر است
 و اگر در نای مرده بخوابی حاضر است همچو کارخانه قوشش خراب نمیشود و انفرز
 اگر بخوابی بالابانت را برای در نارا حاضر کنی بدان بهمان سیاق مذکور اول او را
 بختار برسان اکثر روزها هم که سایر قوشها در نارا میگیرند تو هم بالابانت را با
 قاتلده آبی فرزند از اول باین تا اول بجزار بقول اعراب بالابان بزور
 مجبور میگویند یعنی دیوانه است بجز چیز او را و کل و بولی بدی حکم میگیرد الا
 قره قوش چرا که در صحرای ضرب او را خورده و زهر غضب او را چشیده است بغیر از
 او هر چه حکم کنی بر وجود او حکم است غرض از اول باین تا ده روز قبل از عید نوروز
 باید مجبور تو قهار بگیری و آنوقت یک در نای زنده فی غیب بالدار میگوشت

این کتاب
 در تاریخ
 و جغرافیه
 و غیره
 است
 و در
 این
 کتاب
 در
 تاریخ
 و جغرافیه
 و غیره
 است

اشتها بدی و نشان آنکه میگرد و بختار سیر است که وقتی با حقار دور میکنند
 زود باش را بر هم میزنند اما نشان آنکه نمیرسد است که باش را در هوا نگاه میدارند
 و بر هم نمیزنند در این صورت بدانکه نخواهد رسید تو بالا بایست را بطلب همین که آید یا
 مرغ یا کبوتر برایش زیر طبله بال در ناخوش و او را خوش بکسیر کن که این آمدن
 از اینقدر بلند می در نزد شکار چنان بستر از ده حقار گرفتن است چرا که حال ملک
 توشده است و پیش از این امانت بود و اینفرزند ازین بگرفتن دلخور نباشی اگر بی
 آنکه دو دفعه لطلب به سر برزند یک دفعه باید بر طبله توشند پسند ملک فرمانبردار
 توشده است فردا باز برو یک حقار در جای خوب پیدا کن اول بالا بان تازه را بلند
 همین که دو سه سر حقار زو آن بالا بان استاد را بلند از که با هم نزنند و بگیرند روز
 دیگر که نشانه اش کن باز برو بختار پسند از اگر بگوش خودش است و چاق
 نیست و گرسنه باشد محال است خطا کند اگر حقار با آسمان هفتم برود که خواهد گرفت
 مگر قره قوشش برایش بیاید یا آنکه در رود خانه بزرگی حقار نشیند که آندوشد
 محال باشد اگر این دو اتفاق افتاد تو هم او را بطلب و سیر کن چنین میدان
 گرفته است فرقی با گرفتن نمیکند فردا انشاء الله خطا نمیکند اینفرزند بالا بان چلی
 زحمت میکند روزی یک دست زیاده نباید انداخت و سیرش باید کرد و کمز و کج
 یا او را بزند بچند در این دو صورت دست دیگر هم میشود انداخت عیب نداد
 اگر او را دام برای شکار حقار بخواهی بجز حقار هیچ چیز دیگر نمیدان که خطا است
 بدان بالا بان بوزیوری حیل خوبتر از بالا بان تو لکی حقار را میگیرد و همین که
 تو لک کرد و سنگین شود خوب و در دست و انداخته بختار بچند و بلند بشود یک تو لک
 یا دو تو لک هم بدون مرون کاری میکند و چون به چهار تو لک رسید
 بکار حقار نمی آید بالا بان مرغ پیدا کن که لذت بدتر از اسی فرزند بیایا علم بالا بان

بچه

۴۵ بکیر کلاه بالا بابت را بر داری و آن گوشت را بکیر و بگذار قدری بخورد و دفعه
دیگر حصار را بر هاکن و چشم او را بدوز که نتواند یک دفعه بلند شود بلکه سه چهار بار حصار
را هم ببند که در زمین بدو و پرباز کند و بالا بابت را بنید از همین که گرفت است
فردا باز گوشت بر پشت او ببند و بالهای او را باز کن تا پرواز کند و برایش را کن
و ده دوازده قدم که رفت بنید از خون گرفت گوشت کمی بده عصر نوبت بکیر و
بروز گوشت حصار را کمتر بکن تا آنکه او را از دور بر هاکنی و کلاه از سر بالا بابت
بر داری همین که دیدی بشوق آمده و گوشت نگاه نکرد و سر حصار را گرفت بر پشت
بکش و سیر کن فردا یک حصار دیگر برایش بیاور و خیلی دور تر کن از امر و زنی
گوشت برایش را کن همین که گرفت سیرش کن و لاشه حصار را از او بکیر هفت شش
قدم دور بنید از که بداند شکار او است اگر بعد از سیر شدن همین که تو لاش حصار را
چند قدم انداختی میخوابد بروی لاشه برو و تو هم برایش کن تا روی آن لاش برود
باید و لقمه بخورد بعد از لاشه حصار را دور بنید از یک دفعه بگذار برای او بطبق
رهایش کن و کلاهش کن و خونهای دماغ او را شسته باش باز یک حصار تازه
که خوب دور کند و خوب پروید و در جای بقدر صد فرس بلند باشد بگو حصار را در آن
بلندی میریز خودت در پائین سواره بایست حصار را از بلندی کسی را کند تو خودت
از پائین کلاه بالا بابت را بر داری و تا از زیر پای حصار تماش کنست و زور برند
تا خودش را بالا دست حصار برساند اگر دوسته سر زد و گرفت چه بهتر تو هم او را
سیر کن فردا بر و شکار یک حصار مناسبی نزدیک پیدا کن جای خوبی بشرط
آنکه یک بالا بان شکاری حصار گیر هم با تو باشد اول بالا بان تازه را بنید از لایچا
پنج سرنیزد اگر حصار بد و راقا دیدی بالا بان توست کرد و دفعه بالا بان است و او را
بجاک بنید از تا او هم بشوق آمده بکیرند همین که گرفتند خوب سیرش کن که فردا

تو شی آنت که نوشش چیزهای غیر عادی را بکیر و کبوتر چاق و راک
 و امثال آنها که صید صحرائی خودشان است ایفرزند در علم بالایان و حقارت را
 بیا موزم بعد از آنکه بقانون مذکور کرم بالایان تو کرم طبله بال درنا شد
 یک مرغ بر طبله به بندی که نیم ذرع از طبله بلند تر باشد بحیر بند را بیای مرغ بسته
 باش و سر دیگرش را بر طبله از دور بالایانت را بطلب سه چهار دفعه
 طبله را با مرغ بهو اینداز که او یا شوق و حرص باید مرغ را بگیرد و سر برود
 سیرش کن دو مرغ این طور کنش تا شوق و ذوق برامی طبله باید بعد
 برود در صحرا اگر واق پیدا کردی برو نزدیک با و بلند از علامت واق
 اینست که اول از جنس حقارت است لیکن کو چکتر رنگ او کیو و چکترش
 بوری باشد زرد رنگ با حال سفت مقبول طولک او کیو و چکترش
 بلند بقدر سه انگشت چشمش قرمز مثل خون سا قماش بزرگ و انکشتایش
 دراز بر درخت هم می نشیند شب که شد می آید کنار جوها و فی زار با هاتی
 می گیرد اگر او را در کنار جو پیدا کردی بپنداز که بالایانت بگیرد گرفت
 سیرش کن اگر گرفت یا پاشا هین یا قزل و طرلان یک نده بگیرد برایش
 بران تا بگیرد اگر باز گرفت قدری گوشت بر پشت او بسته باش بملکه
 گرفت یا ز عصر بدست او بده دفعه دیگر تا خوب خودش بکند و واق با جرد
 بگیرد علامت جرده هم آنت که از حقارت کو چکتر رنگش سرخ رنگ حال
 دراز بر گرفتنش آنهم مدام بر کنار آبهاست آبی و قریب به میخورد بعد از یک
 واق و یکد جرده بگیرد و بعد از گرفتن بکند و جرده یک حقارت زنده پیدا کن
 گوشت بر پشت او با همان چپد پیرا مالق که درست است پس منضبوط
 بسته باش مبادا بالایان گوشت را بکند بدو شسته برود اول بال حقارت را

۸۳ شاهین درنا گیر اگر قصد درنا خورد سر : خواهی کرش تا بر سر صید آوری بار که
 روزی کلاغ قوزقون یا چاق خرق با او بچیر : پس چون بدرنا افکنی کیر و زاول خوتر
 گیری اگر حق را از او دیگر نیاید کار از او : زان پس نماید هر زمان اینک مختصر
 گوید نخواهم من در دمی نیت سخت جان : چون هست در عالم چنین دمی سهل مختصر
 یا اگر شاهین درنا گیر دیگری داری دوسه دفعه با هم جراح بنیدار یعنی اول
 او را بنیدار همین که قدری رفت شاهین خودت را از عقب او بنیدار تا دوسه
 دفعه بعد که با هم گرفتند تو شاهین خودت را اول بنیدار تا گرم شده بر
 سر شکارش آمده باشد ای فرزند شاهین را خیال نکنی مثل سایر سیاه چیت
 و روزی ده دفعه هم اگر بنیدازی عیب ندارد چنین نیت که خراب شود
 و از شوق می افتد از یک دست تا سه دست جایز است زیاده حرام است
 البته خواهی گفت کدام ولایت که این طور حیوانات در آنجا جمع باشد
 که هر روز با شاهین هر شکاری که لایق باشد حاضر و موجود باشد بدان اول
 سلیمانیه شهر زور و کردستان بعد از سلیمانیه شهر زور ولایت بغداد
 که هر نوع شکار شاهین را بخواهی از دوسه فرسخ دور نیشوی بعد از این در
 ملک شیراز است بجز این سه جامن بجز خودم ندیده ام هیچ جا که شکارش
 این طور مجوعه و زیاد باشد ای فرزند اگر شاهین شکاری را بخواهی دوری
 کنی که از آسمان آمده هر چیز بر جلوش بلند کنی باید و بچیر و بدان شاهین دور
 چیزهای بزرگ مثل قاز و درنا و غنق و و حقا این چیزهای درشت نمی گیر
 مگر چیزهای کوچک را می گیر و تماشا میدهد برای این کار البته بستی بچری و
 شاهین طوری خوتر است حسن شاهین این است در مانت اسب از زیر کلاه
 او را بنیدازی مثل کلوله از دست تو دور میرود و چیزهای کلان را می گیر و مخرب

سزید که مثل کرختن باشد تو آبی فرزند باید اینقدر چست و چابک باشی اگر شاهین
 تو در آسمان سر در گرفت بیت سی ذرع بر زمین ز درهایش کرد تو باید چنان جلد
 باشی که در مارا اگر خورد نشده است بگیری قوش استادی هم شاهین لازم
 دارو یا شاهین یا چرخ چرا که اغلب شاهین را رسم است که صید را از آسمان
 آورده بر زمین سزید و راه می کند باید تو قوش دیگری حاضر داشته باشی که
 صید لگنته او در رود و این فرزند اگر شاهین در نا گیر تو از درنا سر خورد و میگرد
 چند روز در غروب آفتاب بنیاز و اگر باز دیدی میگرد و علاج او این است
 دوشه روز با او سپح شکار کن همه روزه او را طلب کن زنده بزرگ طلبه
 که بالهای درنا باشد برای او بکش بعد سوار شده برود در صحرا یا کلاغ سیاه
 قرقون یا بوبره یا چا خرق اگر آنها بدست تو نیامد چند که بایه قوش باشد
 از اینها بگیر اگر شاهین خود را خوب بپریش کن فردایش در وقت عصر
 بنیاز بدزنا البسته خطا نمیکند و بر سر کار می آید کلاغ قورقون یا چا خرق
 برای شاهین که از درنا سر خورده و ترسیده باشد عجب دوائی است
 ای فرزند مبادا خیال کنی شاهین از درنا برگشته را بجای بنیازی که خطا
 چه بسیار دیده ام که حیادان او را بجای انداخته اند و شاهین نازنین را
 خراب کرده اند البسته خواهی گفت چرا حقار که رنگ درناست کلاغ
 سیاه مناسبی بدزنا ندارد ای فرزند حقار مثل درناست اما بی جان و کوچکتر
 و مفلک تراست شاهین او را باسانی میگرد و همین که یک حقار گرفت
 خیال میکند این درنا خوب است من عقب آن درنا می درشت کنده میروم
 اما کلاغ ازین جنس نیست همین که یک کلاغ سیاه گرفت پر دل میشود
 که گرفته است و میرشد است چا خرق هم او را گرم میکند شعر

۸۱ یا شل باش با او بکیر بعد قاز با او بکیر بعد دوسه حقا بکیر بعد از گرفتن آنجا
بهین ترتیب چرا که شاهین پله پله بالا میرود مثل آن سیاه چشمان نیست که دست
بر لازم داشته باشد اگر در ولایتی باشد که این شکارها جمع نباشد لابد است
قوشچی شاهین را هم دست پر بدو و الا طبیعت شاهین این است که پله پله
خودش بالا میرود و غرض بعد از گرفتن دوسه حقا را و را بکلاغ قزقون بیداز
اگر گرفت او را کمی گوشت بده کلاغ رازنده نگاه دارد فردا برایش پیران از
دور بهین که گرفت سر کلاغ را بر که خوش را بخورد اما گوشت کبوتر یا مرغ باو
بده که گوشت کلاغ بدست فردایش برود و دوسه در نامی نزدیک آرام و
این بیدار کن بهین که بمنزل خودش رسد در آنجا اسب تو باید شاهین بشود خود
شاهین بشوی و شاهین را بیداری آبی فرزند اگر شاهین رسد و چپ بید که تو حقا
هستی بکیر باش را و سرش را بریده سینه او را بشکاف سیرش کن و اگر سر او گرفت
دوسه تابش داد و راهش کرد باز او را بطلب سینه که آمد بر طبله تور و دیا که بوتر
یا مرغ برایش بخش و سیر کن که فردا خطا نخواهد کرد اگر برود نزدیک دریا و صبح
ترند باز او را بطلب و او را سیر کن در پیش قوشچی شاهین دار مشهور است اگر
شاهین بقدر شکار بند خودش عقب شکاری که انداختی برود و او را سیر کرد
البته فردا دوسه مساوی او میکند باز سیرش کن اگر چنین کنی و حوصله کنی البته
روز سیم و چهارم آن شکار را خواهد گرفت ای فرزند بدان طبیعت شاهین
مثل هیچ نوع قوش نیست اگر با خرج آشیانی این عمل را نکنی چونکه دله
و پست فطرت بهین که از شکار برگشت سیر شد مدام کار بهین خواهد بود و لیکن
شاهین جوانمرد است میداند امروزه قدم روی شکار رفت و سیر شد فردا
پنجاه قدم سیر و دوبار سیرش که کردی پس فردایش یا میکیرد یا چنان سلی

خواست قصد او کند تورها کن اگر گرفت سیرش کن و اگر در سوراخ رفت
البسته شاهین دوتنه دور بچند تو بزودی طبله را بیدار که آمده بر سر طبله بشنید
بکیر و زنهار که شاهین بر زمین نشیند نشستن بر زمین برای شاهین عیب بزرگست
ز بعد سیر چو شاهین نشست بر سر خاک نه ازود کر طمع صید و رهو اعلی
تو اگر کبوتر یا مرغ یا گوشت هر چه داری و اسی کن روی طبله همین طور که
اول طبله پسیده است کلاهش کن سعی کن که آن جند را از سوراخ دریاور
اگر او را در آوردی در کیسه بگذار تا عصر اگر گوشت کم داده سوار بشویر و در جانی
که چاه و سوراخ نباشد با یقوش را برایش رها کن زیر کلاه بنینداز و بگذار
تا به بند البسته او را میکیر و بکش و سیر کن دوتنه چند با و بکیر بعد برو یک
چاق خرق پیدا کن و سینه شاهین را بیا دیده در وقت انداختن پس دو چاق خرق
بکیر تا بخوابد بعد پیران بگذار بقدر بیت ذرع برود آنوقت شاهین را بیدار اگر
گرفت چاق خرق را زنده نگاه بدار برای روز دیگر و سیرش کن مبادا که
پشت گرم باشی و اگر نکر گرفت با طبله صدا کن و سیرش کن اما اگر قوش
استمادی همراه داری اول او را بگذار تا چاق خرق را بکیر و تا شاهین تو بلند
شود اسی فرزند ترا ضیحت میکنم آنوقت که شاهین نکر گرفت تو او را طبله
همینکه رو بتو کرد مبادا این چاق خرق زنده را برایش بهوای پیرانی که این حرکت
خطاست چرا که دو مرتبه که این نحو حرکت کنی ابد شاهین تو بعد طلب و طبله
منی آید و از دور فقط آنست که جانوری زنده برای او پیرانی تا بیاید اگر زنده
نباشد البسته کم خواهد شد یا در این بین با قره قوش یا چیز دیگر
برایش می آید تا آواره اش کند باید شاهین بر طبله گرم باشد نه بشکار زنده
غرض دوتنه چاق خرق بکیر بعد دوتنه هو بره بکیر بعد سه چهار مرغابی سر بر

۷۴ بکوب بعد از ظهر بر دست بچیر در هوای خنک غروب آفتاب اندکی بر کبوتر
یا پر مرغ نشوی با آب کرم با ویده تا فردا صبح طعمه و صفرا را بنیاز و همین که
اندک از گوشت پائین آمد و لاغر شد بسیار طبله از بال درنا و گوشت را بر طبله
بسته باش بقدر شکار بند خودش از دست تو شیخی بلند شده بر طبله درنا
بباید کفایت است شاهین و چرخ آشیانی اسم لازم ندارد خاصه شاهین
توری اگر او را اسم گذاری مثل بالابان توری در زیر کلاه او را صدا کردی
بد است اولاد ام دستکش را دندان میگیرد در وقت شکار همین که کرم شد
بر دست آرام میگیرد دماغ او زان میشود و صاحبش را عاجز نمیکند اسم لازم
ندارد همان قوقونکان او را کفایت است همین که خوب کرم طلب که از همه جا
همین که تو طبله را حرکت دادی بی مضایقه از دست تو شیخی بر خواسته بر آید
تو آمد تو یک مرغ زیر طبله برایش بخش و سیرش کن عصر یک دفعه صبح یک دفعه
دو سه مرغ برای او بخش همین که آمد طبله را گرفت تو سه مرغ را از میان
بالهای طبله در بیاورد دست شاهین بده و سیر بر و سیرش کن اگر صبح مرغ
در زیر طبله میکشی پر مرغ مبادا داده باشی و اگر عصر مرغ برایش میکشی بریده
که فردا صبح طعمه بنیاز دانی فرزند بر قدر بتوانی شاهین را بجای عملی بپوش
بهتر است همینکه کرم طلب شد یک کبوتر چاهی بیا و چشم کبوتر را بدوز
همچنان بدوز که بالابین باشد بر و در صحرای کبوتر را نشان شاهین بده و با
کن اندکی که دور شد تو شاهین را ببیند از تا در هوا بگیرد و سیر بر و یک وقت
سیرش کن بیا و رخانه دماغ او را با آب کرم خوب بشوی که خون در دهانش
نماند و سه کبوتر همین سیاق بدست او بده بعد بر و در صحرای یک جغدی
پیدا کن زنه از نزدیک چاه نباشد او را کلاه بر دار بر و در و بعد همین شاهین

دویم اندازہ آہو نچا بد گرفت بعد شکارش مادیہ آہو ونرہ آہوی دو سال
 شاخہ ز نوچک ونرہ آہوی یکسال کوچک است البتہ بالابان کہ اورا
 اول نرہ آہو کارکنی بہتر از آن دو نوع مذکور است بدان حوصلہ کن در بالابان غیر
 خوب نجیب آہی فرزند بیا در علم شاہین ترا تعلیم کہم کہ شاہین تو از شاہین کسان
 تو خوبر شکار کند و تو است مادیہ قلم رفتہ باشی بدان اولاً خودت باید شاہین باشی
 و اسب تو مثل شاہین باشد و شاہین سم بایست تو پر دست بگیری
 تا بتوانی شکار شاہین نمائی بدان از شاہین ہمین قدر مطلوبست کہ بھر جہ اورا
 میزاری در منزل خودش چنانچہ تو چیمان مثل شاہین را با کلولہ تفک مثل
 زده اند کہ ہر قدر بدانی کلولہ تفک تو خطا نمیکند البتہ شاہین تو ہم خطا
 نکند آہی فرزند بدان طبیعت شاہین نزدیک طبیعت قزل و ترلان است
 چندان دست پر و بولی لازم ندارد در میان سیاہ چشمان جوان مرد است
 اگر شاہین یوری بدست تو آید بقانون مذکور اورا البتہ بستہ و اورا کو
 خوب دادہ تا سارہ سہیل بزند تو ہم دور و زری کوشت اورا کم بدہ کہ از رو
 نشمین بر دست تو آمدہ باشد نیم ساعت از شب گذشتہ یک کلاہ کہ نیپدا
 کن کہ دفعہ اول بد کلاہ نشود و شاہین را کلاہ بکن پر کہ دفعہ اول اگر
 بد کلاہ شد شاہین ابداً خوب نمیشود اگر عقب کلاہش قائم باشد کوشش اورا
 بزند پنا خوشی در کوشش مبتلا میشود و ہیچ چارہ ندارد و غرض کلاہ نرم شدہ کہتہ
 کار کردہ باشد ہر یک ساعت یا نیم ساعت در ہر چراغ کلاہ اورا برداردستی
 بر سر و سینہ او یکش برومی نشمین گاہ بگذازد باز بردارش کلاہش بکن تا ساعت
 سہ و چہار بعد کلاہ اورا یکم در جای ہشیش بگذازد استراحت کند باز صبح زود
 کلاہش بکن اندکی کوشت با آب گرم بشوی و بدہ باز در جای خودش

استخوانش سیاه بشود خودش کلفت و درشت بشود و هفت روز بعد ۱۷
نوروز مانده او را بدست میکیند با کله آهو همه شب و همه روز او را میطلبند و
بازی میدهند چونکه دشتی و دشتان خیلی گرمی است ده روز پانز روز پیش
از عید یا بعد از عید نوروز البته تیره آهو پیدا میشود بقانون مذکور با و دکل برده آهو
میدهند و با او از کوه چلی برده آهو میکیند تا برده همراه مادرش بگردد همین که بالا بآنها
بهفت هشت تیره آهو انداختی البته تیره آهو را سوا میکند و میکیند و همین سیاق
هفت هشت تیره آهو را از عقب مادر سوا کرد و گرفت پس است هوا هم بسیار
گرم میشود که قادر بر رفتن صحرا نیستند لا علاج او را بتولک می بندند بعد از در
آمدن از تولک بقانون مذکور دوشه آهو برایش می کشند و می اندازند با آهو
بزرگ صحرائی آمی فرزند اگر حوصله بکشی این قسم از همه اقسام بهتر است اول
آنکه در ایام پائیز اگر قوش را برشش هفت آهو بیندازی چونکه او برده آهو را از عقب
مادرش سوا کرده و گرفته است فراسوش نمیشود حالا هم نگاه میکند هر کدام کو چکتر است
او را میکیند و با ستراحت شکار میکند خواص دوم این است که بالا بآنها استخوانها
از آن بستن چند ماه محکم و قایم کرده است عبت عبت میخک نمیشود و سیم آنکه او
شده است و کمتر گرم بشود هیچ خیال نکن که تیره آهو می شاخد و آهو می بزرگ را نمیکند
همین که گرم شکار شد و حریف شد اگر دوشه تیره آهو همراه باشند و ماده آهوئی
مذاشته باشند و تو بالا بآنها را بیندازی این سه تیره آهو که قالبی نیستند البته
یکیشان بالسته از آن دو تیره دیگر کو چکتر است باز او را سوا می کنند و میکیند
و اگر یک تیره آهو باشد و لو بقدر کره الاعنی باشد بیندازی خطا نمیکند و میکیند
بدان تا از تیره آهو شاخدار صده نخورد یعنی روزی او را تیره آهو بیندازی تا پیش
نرسد خیلی با او دوشه بشود و عذاب بکشد از تیره آهو صده نخورد و در تولک

چرمی بر سر آهومی بندند و دو سوراخ بآن چرم می کنند و گوشهای آهورا
از آن چرم بیرون میکنند که مخلب قوش آهورا دیت نکند و گوشت بر
آن چرم می بندند تا بجای که باید آهورا برای چرخ بدواند و آنچومی
کنده او را را می کنند تا راست برود و این طرف الطرف نرود تا با نجا
که عادت کرده است برود و در این بین اگر چرخ گرفت که آن بند پای
آهورا می کشند و قوش را سیر می کنند با یک آهومیت چرخ را میتوانست
وکل و بولی بدیند همین که باین قانون آهورا برایش گشتند از عدم و قوفی که
داند چهار پنج چرخ باهوی صحرایی می اندازند و پنج شش تازی هم می
کشند خدا و اناست میکیند یا میکیند . کر یکیر دهنر نخواهد بود
و یکیر د کمال بی هنریت . کر بید اندرون خیال کنی
رسم کرد آن خیال بی هنریت . اما شکار چنان بغداد و جعب و
مغمره که این عمل چرخ و بالابان و شکار آهواز قدیم مخترع ایشان بوده
رسانیدن آنحضرت هیچ دخلی بترکستانی و خراسانی ندارد چرا که بالابان
تک می اندازد و بدو بیت آهوز و دوازده تازی را میکند آن تازها چنان
قوش شناس دارد و فند که اگر هزار آهوز بدیشان بیا میدیکیرند الا آن آهوی
را که قوش میزند اما همین و قوشان بچرخ و بالابان آهوز و هویره کیر
و خر گوش کیر است و قوف از هیچ کار ندارند و نمیدانند بکنند
هنر آن است که هر گونه شکاری کنی . اهل دشتی و دشتستان فارس
نوع دیگر بالابان و چرخ شکار آهورا می کنند اول پائیز که بالابان را گرفتند
بقانون مذکور او را رام میکنند و با کله آهومی میبندند بعد از گرم طلب شدن
در جای تاریک می بندند تا اینکه استخوانش مضبوط و قایم بشود و مغز

۷ که ذکر شد آی فرزند زنها زنها بخروش بندازی که خطاست اولاً طبیعت
 بالابان عالی است و طبیعت چرخ آشیانی نیست است همیشه بعد از
 آن صدمات که از آهوی دید او را بخروش انداختی چونکه هر دو چرخه انداختن
 نزدیک یکدیگر است تو هم بمن که خروش را گرفت بسته و را باید
 خوب سیر کنی چرخ و نه فکر میکنی منکه این را بگیرم بی رحمت سیر بشوم چرا
 بعد ازین خروش تکمیل منده که نداده ام بدیوان اعلی که با همچو نره خری و جا
 و دوشم بشوم لیکن هویره چونکه از سنج خنده نیست و چرخ هم مثل بالابان
 در صحرانگرفته است همین که یکد و هویره گرفت بشوق می آید و جور میشود و
 شکار آمار ویریم و چهارم او را سرجه گرفت و سیر کردی که خوب عاجز
 شد از هویره سر میخورد و چون بر سر آهوی انداختی و سیر کردی باز رجوع
 باهوی گرفتن میکند خاصه وقتی که یک آهوی مفت هم بدست او میدی
 سیاق رسانیدن بالابان و چرخ را باهوی این است که ذکر شد و اهل بغداد
 و عربهای صحرائین که استادان این فن میباشند این طور چرخ و بالابان را
 باهوی میرسانند اما ترکستان و خراسان و یوز نور و چونکه استاد قوی نیستند
 طور دیگری میرسانند آنهم چرخ آشیانی را چرخ که قدرت آنرا اندازند بالابان
 طور را عمل میاورند و باهوی که وزشکار کنند اول که میخوابند چرخ را باهوی
 برسانند یکجونی می کنند بقدر سه چار یک فرع کوه و چهار صد یا الفصد
 قدم طول در آخر آنجوی یک اطاقی درست میکنند بقدر یک آهوی چرخ
 آهوی را می آورند در آن اطاق می کنند هر روز آهوی را بند برپایش بسته
 میدوانند و میزنند که آهوی فرار کند و دور خانه که دارد بخوابد شراحت
 کنند تا اول پاسبی که بنای مرج و بولی کردن چرخهایشانست یک تیکه

غرض همین که چرخت هوبه گیر شد که روزی شش هفت هوبه را میگیرد
 امروز بر وشکار هر قدر میتوانی با او هوبه بگیر و سیرش کن و لوسی دست
 بر هوبه بپندازی و همه را بگیر و سیرش کن تا آنکه عاجز نشود باز میندازد و
 عقب هوبه نزود همین که زلفت عقب هوبه یک آهوی سار بهمان توان
 بالابان گوشت بر سر آهوی بسته باشی همین که سر آهوی را گرفت یک مرغ یا کبوتر
 سفید پایش مکش و خوش سیر کن تا لذت آهوی را بدانی چرخ آشیانی را
 هم مثل بالابان توری باید ز قمار کنی مگر دوسه چینه فرق دارد فرق اول اگر
 بالابان توری دست تو کشد اول دویم تازی را گرفت چنانکه مذکور شد باید او را
 سیر کنی تا چرخ آشیانی را نباید سیر کرد که مدام کارش همین شود فرق دوم اگر
 چرخ در عقب آهوی رفت و خیلی حمت کشید و تازی غلط افتاد البته از
 حتمی چرخ روی روشت است او را بر دار طلب و در آن ساعت سیر
 بکن فرق سیم اگر حید نوبت از آهوی سر بخورد و در حمت زیاد بکشد و بشوق و
 ذوق مثل شیر عقب نکند چاره اش اینست برود دوسه هوبه با او بگیر
 روزی یکی و سیرش کن روز سیم و چهارم باید انقدر او را هوبه بپندازی
 و سیر کنی که عاجز نشود او را بر سر آهوی مثل روز اولش بپندازی سیرش کن
 بگذارد دوسه روز استراحت کند بعد یک بره آهوی زرنگ خوبی بر صحرا
 و خفیه او را از دور رها کن یک سکی یا توله قوش را یا بچه تازی که بدو این آهوی
 نرسد بر آهوی رها کن دور که شداسب بدوان بقانون آهوی صحرائی
 تازیهاست را بکش و چرخ را بپنداز همین که گرفتند سیرش کن بقانون سابق
 که باز لذت شکار آهوی را بداند بر وشکار او آمده باشد خواص هوبه بر آن
 چرخ همین است اگر خیال کنی که خرگوش میگیرم عوض هوبه مثل بالابان

۷۳ بنیذاری چونکه اورا در صحرا گرفته است و خورده است در چاقی و قوت
 هر قدر هویره بخوابد از دست بالابان صحرانی بدر رود محال است تند و تیزی
 کجا و هویره بیچاره کجا تا نگیرد دشمنان نمیکند لیکن اگر تو بالابان طوری به هویره
 انداختی البتّه سحاقی و فریبی آنکه در صحرا بود دست تو نیست لاغر تر است
 اگر هویره جلو او شکست و بلند شد بالابان توان قوت را ندارد که زود به او
 برسد اینقدر هم لاغر نیست که طمع او را نکند و بر زمین نشیند لابد هویره را
 در جلو انداخته عقب میکند تا از چشم تو غایب شود خدا داناست دو
 فرسنگ سه فرسنگ او را برده است کجا گرفته است اولاً بالابان
 نباید هویره انداخت اگر لایق شدی که بسند از پیش چپار شاه بال
 بالابان از یک طرف بسته باش تا در زمین لنگ لنگ برود هویره لابد برای
 دعوا ایستادگی میکند حکماً بالابان در زمین او را می گیرد و اگر پرواز کرد و فرار کرد
 بالابان چند قدمی عقب او میرود و می بنید هویره نمیرسد لابد می نشیند
 لکن خرج آشنایانی چنین نیست بسیار چرخها داشتند که روزی دو سه قره قوش
 را می گرفت و در نامیکرفت و آه می گرفت لیکن از هویره بهتر سید این شد
 که چشم هویره را اول نوبت ندوخته رفت نزدیک هویره او باد کرد و دعوا
 است تا در چرخ آید پیش رویش نشست فهمید این چرخ جرات گرفتن او را
 نمیکند براق شده بروی چرخ دوید بالا خیره چرخ را فرار داد خداوند عالم یک
 میتی و یک چلقوزی برای حربه او قرار داده است اگر چه هیچ نیست لیکن دست او
 هویره که چه بره صفت بهین بود و در میت و صلابت چون شیر نر بود
 اگر یک دفعه در زمین چرخ از هویره که نخت تا عمر دارد در زمین هویره را نمیکند
 اگر دست است و خوب باشد دور میت دست او بنیذاری در هویره

که کرد و بصید قرا قوش چیر : عقاب و لا و از آن برتر است
 که سر نخه چرخش آرد بریز : شاهین آشیانی هم قره قوش
 میکرد و آما این سبب که کوچک و نازک است و رانمی اندازد این عمل که
 قرا قوش گرفتن با چرخ باشد عملی است که البته باید در دشت و جلگه
 صورت بگیرد و الا در کوته تانات از مختلفات آبی فرزند اگر حرکت
 را بخواهی با هو برسانی چونکه آشیانی هست با عمل بالا بان توری که نکند
 شد فرقی دارد اول در اول پائیز باید با او هو بره زیاد بگیری که استاد
 بشود و چونکه آشیانه است و صبح ندیده است لامحاله بعد از یک دو مرغ
 کشتن بردست او یک هو بره زند بکن چشم هو بره را بدوز که یاد نکند و چرخ
 را فراری نماید که بعد نخواهد گرفت چشم او را بدوز و بعد یکد از چیل قدم دور شود
 و او را بیندازد بزرده بجانب و بروی همکایه بزرده رفت و گرفت در روی هو بره
 قدری گوشت با ویده عصر چشم هو بره را بالا بان بکن که از بند می چرخ را
 به بند باد بکند همین که چرخ برایش آمد و جلوش افتاد نه بند که عقب قوش
 تو بدو چون گرفت باز کمی با و گوشت بده فردا صبح بنی از چشم هو بره را باز
 کن که گاهی خودش را برای دعوی با چرخ آماده کنند و گاهی بنشیند
 تا حیل و دو برو و آنگاه کلاه چرخ را بگیرد و دو بهین که گرفت او را
 بکشد و سیر کن فر و ایش یک هو بره دیگر بی اینکه چشمش را بدوزی خیلی دور
 برایش رها کن تا برو و بگیرد اگر چه هو بره برای قوشی خزینه نیست و هر قوش
 بهی هو بره را میکرد و لیکن یک خواص دارد برای چرخ آهو کیر بعد ذکر
 خواهد شد تا بدانی که خواص شکار هو بره این بوده است برای چرخ
 آشیانی نه بالا بان توری که خودش در صحرا صید کرده است اگر او را بر هو بره

نه اندازی برایش نکران که بیم هلاکت دارد همین طور که او دست باز کرده است
 وزمین را گرفته است تو بچستی و چالاکي از اسب فرو دای از پهلوی قره قوش بپائین
 پای چکه بر پشت او مضبوط بگذاریم میان دو کتف او مضبوط بگذار که حرکت نکند
 آن دست را با ستادی از پشت او برده هر دو قلم را مضبوط بگیر و پای
 بر کمرش باشد سرش را بر سینه اش را بشکاف و دل او را در آور و قوشت
 را سیر کن از گوشت عقاب بدان عقاب خیلی حریب و سنگین است مباد
 زیاد بدی که قوش طعم زده میشود : عقاب را بیکوتر قیاس نتوان کرد
 اگر بشیر توانی قیاس آهورا : چو کشت طعم چرخ توار و دوران عقاب
 اگر ز چرخ نه سیری گرفته دارا ورا : روز دیگر کم بده باز روز شکارش
 بھر نوع قره قوش که دیدی بیند از آبی فرزند اگر چه چرخ او را معطل مسکنند
 اما بدان آن بگیر بیکر هو و سوار با حواس او را بکلی مغشوش می کنند
 میخواهی تجربه کنی چرخ را بقره قوش بنده از هیچ صد اکن بپوش بپوش بر شل
 باز و کبک و باز و مرغابی بپین دست می آورد و چرخ بیچاره را از پشت خودش
 بر میدارد و میکوبد خدا روزی بنادانان رساند که صد دانادار و حیران
 بماند پس بدان نهیب آدمی و صلابت آدمی از همه چیز زیاده است خصوصاً
 صدای آدم خداوند عالم به مخلوق از وحوش طیور و غیره ماهره داده است
 که از آن حربه بدام محفوظ باشند این صدای نهیب آدمی هم حربه است که هر چو
 و درنده و پرند و گرنده از نهیب و کوازه آدمی فرار میکنند و لو شیر باشد چه رسد
 بعقاب این جمله صیادان است و قوچگی اش قابل است چه سگ است
 چرخ که تواند قره قوش را بخورد : ز تدبیر صیاد چرخ حقیر
 شود شیر چک و قره قوش گیر : و این نیست چرخ فرومایه کیت

۷۰. باشد که در این مدت بهفت هشت روز با این کوششهای گرم خوب چرخ توجاق نشود
 بعد از چهار پنج بوع خوره گرفتن او را بقره قوش سیاه لی نشان بنید از همین
 که قره قوش سیاه را گرفت بعد بقره قوش آینه لی بنید از همین که قره
 قوش آینه لی هر نوع قره قوش باشد بی مضایقه میکیر و اگر قره قوش
 اندکی بزرگ باشد مثل کرلک و کوچی کان و ماه دم که بزرگ ترین
 قره قوشهای پیانشند از بنیب وهای و هوئی سوار از کار می فتنند
 مثلاً در صحرا سی صاف خوبی که ماهور و خرن باشد که آدمی بحیرت اسب بدو
 و معطل نشود دیدی قره قوشی نشسته است سینه قره قوش را بسا دیده
 و اسب بر سر قره قوش بدوان تند و توکل برخدا کرده چرخ را بنید از قره قوش
 می بیند که قوش آمد خیال این را نمیکند که قوش او را میکیر و دولی از حیل
 انسان پیچر است بخاطر جمع بر او میکند و میکوید این چرخ سکت
 کیست که من را گرفته باشد اگر قره قوشش توار و پر زور است البته
 چرخ را هزار قدم میبرد و اگر جرعه و کم زور است چهار صد یا نصف قدم زیاده
 نمیکشد و نمیرد و تو باید زیر پایی قره قوش باشی تا آنکه خسته میشود بر زمین
 می آید از پرواز کردن می فتند بعد می وود و بال میزند مثل مرغ خانگی که
 خسته شده باشد و از زمان فریاد کنان هو هو کنان بکیر بکیر همین که دیدیش مرغ
 کارش بدویدن رسید سوار جلو قره قوش را بگیر و رسم آن پدر سکت نیست
 همین که دیدی نتواند پرواز کند و بکوار هم جلو او را گرفت است همه طرف
 هو هو فریاد است هیچ هیچ بخمال آن نیست که چرخ کم او را گرفته است همین که این
 داد و فریاد را از همه طرف خودش دید او هم از غیظ و حرص که دارد زمین را می کوبد
 ایقر نذر زحف را این پدر سکت را مثل سایر حصاب نکنی و خودت را از شوق

نوع یکدانه زنده بدست بیاوری روز سیم اورا یکش و سمر اورا پنجاه کن که
 ۵۴ عادت او بر این بشود که همان کمر اورا بگیرد و بجز کمر او جای دیگر را نگیرد و بعد از
 کشتن و سیر کردن همان کمر اورا بشکاف که گوشت میان کمر او را بخورد
 و جای دیگر او را نه بیند در این روزها که او را دست پر میدهی هر چه دور
 میسرانی گوشت کمر او را روزی روزگرم تر کن که آخر بی گوشت همان
 کمر او را بگیرد و ایفر زندبان دو پیراخر با لجهای این طپور بین و بزرگ
 میباشند که او را ترکان بار مالتی میگویند و دو پیراخر طرف راست و دو پیراخر
 طرف چپ بروی هم بگذار و گوشت را بروی آن پیراخر بند که در دست
 پر دادن و پیراخر آن گوشت نمایان باشد بعد از کشتن و سیر کردن استخوانها
 خوبی بده برود در صحرای یکدانه بچه کچل کرکس که بزنگ قره قوش باشد پید کن
 و بر او ملین از البسته او را خوابد گرفت سمر او را بریده خوب سیرش
 کن باز روز دیگر استخوانها بده روز بعدش بر و شکار یکت بوغ خوره که سابق
 ذکر شد از جنس قره قوشها است و زیاده از حد بی عرضه است پیدا کن
 نزدیک بر و بر او ملین از که تا از زمین حرکت کرده است چرخ یاور سیده
 کمر او را می چید و برین می آورد بزودی خودت را برسان و او را بگیر
 یک مرغ سیاه بی برایش یکش و از زیر بال بوغ خوره گوشت او را نشان
 بده و سیرش کن و کم بده آن بوغ خوره را زنده از دست چرخ بگیر فردا که
 قوش تو باشد استخوانها آمد بر و شکار در صحرای پس قلاب بوغ خوره را بقلم پیش
 به بند و از دور در پیش کن چرخ را بر او ملین از البسته میگیر و همان بوغ
 خوره را یکش و خوب سیرش کن بعد از استخوانها بده برود در صحرای چهار نوبت
 باید از این بوغ خوره پیدا کنی که بگیرد و سیر شود آبی فرزند خوب سوطب

۶۸ توخته شد و تازیهای تو ماند و یا عقابی پیدا شد که این شکار گرفت نشد باز
 همان عمل سابق اگر لاشی از آهوی مرده داری بالا بیا بر سر او بنشین و
 بسیار کم بادیده و طعمه هم از پوست او بخوران که فردا صبح زود طعمه را بیندازد
 برو و شکار انشاء الله تعالی خطا نخواهد کرد و اگر هم بحسب اتفاق باز امروز هم
 نگرفت اورا لازم است که خوب سیرش کنی دو سه روز اورا آرام بگذارد
 که راحت شود طعمه روز سیم بر سر آهوی زنده بده و کم کم و روز چهارم
 بگذارد آهوی زنده زنجی بر لاش بکشد مثل عمل سابق در صبح که ندانستی
 است یا صحرائی بعد روز دیگر که اشتها دادی و شکار رفتی هسته
 انشاء الله شکار خواهد گرفت آبی فرزند بیا در عمل صرخ آشیانی و کاکا
 قره قوش ترا بیا سوزم بدان یک هنر صرخ آشیانی از همه نوع
 سیاه چشمان بیشتر است چرا که صرخ قره قوش میکشد و دیگران نتوانند
 گرفت ابتدا صرخ را که از آشیان در آوردی زیاد گوشتش بده که خوب
 چاق شود و ترفتی کند در بنیه و جثه که با قوت و شوکت شکار کند
 اول طلوع سهیل اورا بر دست بگیر و گاه بر سرش بگذار بقاعدۀ ساق
 چشمان اورا تربیت کن تا بجای برسد که از هر جا طلبی باید کرد
 اورا لاغر کن که از گوشت پائین بیاید یک کجی چل کر کس را بیا رو گوشت
 بر سرش به بند و برایش روزی دو مرتبه صبح و عصر خنکان بپزد آن
 اگر کجی چل کر کس سیرت نیاید یک سار سیاه بزرگ و اگر زرد سیم
 باشد عیب ندارد اما سیاهش بهتر است بهر حال هر کدام باشد قلاب
 عقب پای اورا باید بقیلم بپیچد و ش بپنجهی همان قرار صبح دوبار و
 عصر دوبار همه روزه سیر آن سیرش کن اگر باز ممکن نشود از این سه

۶۷
کرم شکار آهوشده است دوریت که اول تازی را کبیر دوازین عمل بالان
توضایع و خراب بشود پس لازم است که اول قوش را میندازی که بجز آهو
چیز دیگری نه بیند بعد قدری که دور شد تازی را کشیده البته نشاء آه
تعالی بهمان قاعده خواهند گرفت زخار روز اول بدو آهو بالان
را میندازی با یکدانه باید پیداکنی یا سه دانه البته خواهی گفت چرا بدو آهو
میندازم و بسته تا میندازم آهی فرزند لیلیش این است که دو آهو یاد و تیره
آهو بوده اند که از صدمات روزگار و از شکار حیان مادر اینها تلف شده است
و این دو تیره آهو با هم بزرگ شده اند یک نر و یک ماده است از شدت
محبت و الفت زن شوهری از هم مفارقت نمیکند یک ماده است
و یک بچه آنهم مفارقت نمیکند و قوش تو قسم و نادانست بلکه ندانم کاد
جابل است گاهی این سرنزل میزند و گاهی بآن و تازیهای تو هم قوش
شنا پسند همان که یکسر زو عقب این میکنند بالاخره انقدر باین زن
سرنمزنند و صد میخورند که هم تازیها از کار میفتند و میایستند و بالا
تو بی تازی آهو را میبرد تا اینکه کم بشود و اگر هم پیداکنی دست بتو نمیدهند
شدت تغیر و اگر هم دست به پدر حمت بیست روزه تو بهر خواهی رفت
باز تو بهمان اعمال پیش را باید بجایآوری اما یک آهو مثل همان آهو
دستی خودت خواه نریا شد خواه ماده اما سه دانه آهو که باشد همیکه بالان
تو سرزد کنی از آنها و سوا کرد آن دوی دیگر با اتفاق وفاق خواهند
نمود و با هم فرار میکنند و تازیهای تو با کمک قوش بسرزدن چنین کلید
را خواهند گرفت این نصیحت را از من گوش کن پس بهوش کن اگر گرفت
بهمان قرار سیرش کن و بیا به سرنزل و اگر اتفاق افتاد که گرفت و قوش

باشد باید در روز با گوشت بدی که گوشت او پائین بیاید و اگر لاغر است باید
 چهار روز را بر روی آهوی زنده خوابیده پسندازی مثل روز اول همین که گفت
 سر آهوا چسبید یک بره سفیدی یا زغاله سفید اگر ممکن نباشد مرغ سفید
 کشته و از نیسه مرغ روی سر او گذارده خوب بپوش کن از این دوروزه
 قوش چاق شود فردایش باز اشتها بدو همان قاعده سابق و آهوی بسیار
 چاق زرنکی حاضر کن که مثل آهوی صحرای باشد روز بعد برو در صحرای طور سابق
 بالا بانرا بطلب با سر آهوی مرده بازیش بده و کلاه کن بگو آهوا بقدر هزار قدم
 دور بریز و بازیش کنند و قوچی اسب بدواند عقب آهوا و تو بالا بانرا
 بنیاز همین که ده پانزده قدم دور شد تا زیار بجش و خودت هم اسب و آن
 البتة این بالا بان یک دوسر باهوی نرنگه تا زیار رسیده بک یک بگری
 خوابانند تو بر مثل سابق سر آهوا بریده خوب بپوش کن کافی السابق
 با او رفتار کن باز روز بعد اشتهای خوبی بده باو و غروب آفتاب طعمه از پرباو
 بخوان و فردای آن روز دو ساعت صبح مانده سوار شو بالا بان و دو تازی
 امین خودت را بردار برو صحرای که قوش تو طعمه را در سر اسب بردست
 تو پسنداز چهار قل و آیه الکری بخوان بر خودت و گوشت بدم باید همان صبح
 اول آفتاب بگذارد آهوی آرام تا کی پیدا کنی بعد از دیدن آهوا بالا بانرا بطلب
 مثل سابق با سر آهوا بازیش بدی بعد کلاه کرده عقب آهوا بروی هر قدر
 نزدیکتر شوی بهتر است کلاه قوش را بردار همین که قوش آهوا را دید و سل
 کرد که برود قوش را پسنداز قدری که رفت تا زیار را با کن البتة خواهی
 گفت که چرا اول تا زیار را نکشتم که نزدیک شود بعد قوش را بنیازم ایفرزند
 از این علم بی خبری بسا بالا بان هست که حلص و صاحب جرئت اند و باین عمل

روبراه و نزدیک با تمام است بگذار راحت شود باز قریب صبح او را دست
۶۵ بکیر که طعم بیند از دامن و مقدار یکسیر یا کمتر گوشت بره یا از خورده را خوب با
آب گرم بشوی که سفید شود و خون نداشته باشد امر و طلبیدن لازم
ندارد همان روی نشین سیرش کن اگر بالابانست چاق است طعم از ششم
کوسفند را بشوی وقت غروب آفتاب با و بخور آن اگر لاغر است از پرمغ
مالوست آهوا با و بخور آن امشب هم بگذار راحت شود طلوع صبح بر دست
بکیر که طعم را بر دست تو بیند از دوازده یا یک یا غایت از روز گذشته برود و صبح
آهوی زرنک خوبی با خودت ببر و دو تازی این هم با خودت ببر که
حاضر باشند مثل سابق گوشت را با همان کله آهوی مرده بطلب و قدری
بازیش بده و بگو آهوی زنده را ببرند و پا لصد قدم فاصله را بکنند و قوی
عقب آهوا سب بدواند و تو کلاه گوشت را بردار و بیند از ده قدم که از تو
دور شد هر دو تازی را با کن بالابان تو میرسد یکدو و سرنیزه بعد تازیها میرسند
و میگیرند تو بر سر پای آهوا به بند که بالابان که پییده است سر او چشم
او را خوب زخم کند و خون آلود کند بعد سر او را بریده خوب سیرش کن که تا غروب
آفتاب بقدر کرد و دوی گوشت داشته باشد دماق او را پاک این بالابان
دیگر شبها کلاه کردن لازم ندارد بگذار بی کلاه است راحت کند تا دو غایت
از شب گذشته باید در دست تو باشد بعد راحت نشود آهی فرزند دست
ملاحظه کن در این دو تا آهوی که بدست این بالابان تو کشته اگر سه چهار سرنیزه
و گرفته است معلوم میشود که بالابان بر تو غالب شده است چاق شده است
و اگر رسیدنی سر زدن چسبید معلوم است که بالابان تو قدری لاغر است اگر
یکسری و سرنیزه چسبید معلوم است که گوشت حسابی خودش هست اما اگر چاق

میدان باشد بقدر فزونی گوشت خشک شده یا گردن مرق خشک شده بر
 سر آهوی بپزدنی و همان آهوی مفلوک مرج دیده را بر در صحراندا زپایش
 باز کن بقدر صد قدم دور قوچچی تو سوار شود و آهورا بر دتو بالا یا نت را طلب
 بکند و او را با سر آهوی خشک شده اولی بازی بده بهمان حرص کلاهش کن
 تازی آهینی هم با خودت حاضر داشته باش بگو قوچچی از صد قدم فاصله آهورا
 را بکند تا میاید و خودش از عقب آهوا سب بدواند و تو هم سواره کلاه آهوا
 را بر دار آبی فرزند خوب متوجه باش در اینجا که حیل اتفاق افتاده که در
 همچو وقتی از حرث و گرمی که در بعضی بالابا خفای رشید حیور است سربازی
 که سوار می سیکیرد و در دست بر چشم بالابان نگاه مکن که آهورا به بیند همین که میل
 کرد در هاکن ده قدم که از تو دور شد تا ز میرا هاکن بالابان میرسد و سربازند و
 آهورا می گیرد تازی هم میرسد آهورا میخوابد تو هم بر بس پای آهورا به بند
 قدر می بگذار چنگ و متقار بر چشم و زبان آهوزند چرا که آن گوشت خشک
 شده سر آهوی چیزی ندارد و بخورد لا بد است که بر دهان و چشم و متقاری چنگی
 بنزد سر آهورا بر خوب بپوش کن چنان سیر کن که تا غروب آفتاب یک
 کرد و گوشت در سینه اش بماند بعد او را بر بخانه درین آمدن من نرل
 آن آهوی مرده را زیر شکم اسب به بند در جلو خودت بگو بیا و رند و دفعه
 کلاه بالابان را بر دار که به بیند آهورا و بداند که این شکار اوست و از گوشت
 این شکار سیر شده است بر و در خانه دماغ او را پاب کرم بشوی اگر خونت
 خونهای او را پاک کن کلاهش را بر دانه پر خون بکن دور و غن کبیر
 نماید بعد از روغن کبیر او را بر دست بکیم کلاهش تا غروب آفتاب انفرزند
 در این اوقات مثل شلش نباید بالابان را با سر آهوی بازی داد چرا که کار او

و بند را همان قانون مذکور بر پایش به بند بگذار آهوی پیش روی تو بایستد و یا بالابان
 را بطلب و بازیش بده امروز او را بر آهوی ایستاده بلند از او دست بندایی
 آهو را بر دست بگیر و همین که بالابان سر آهو را گرفت بگویند پای آهو را بکشند
 اما آهو بقیه باز عصر پس بکن و خیلی خوب متوجه باش که قوش بر تو عجب
 نشود در این دو وقت گوشت دادن چاق نشود امی نرزد تو گوشت
 دیگری سوای آن گوشت که بر سر آهوست در پیش خودت میران بگو
 نگاه بدار که همان قدر زیاده نخورد و گوشتی که بر سر آهوست باید خیلی قوی باشد
 که قوش بعد شواری لقمه بکند آنکه گوشت پشت بازه نرم باشد یا و به
 خورانی که بزودی کشته شود و قوش تو زیاد خورده چاق شود خلاصه
 روز اول گوشت را بر آهوی خابیده بیدار است روز هم بر آهوی ایستاده به
 همان قاعده و قانون بپرداز و سه روز دیگر هم گوشت بر سر آهوست
 و آهو باید راه برود همین که درین راه رفتن بالابان تو سر او را چسبید بندار کشید
 که آهو بر زمین بخورد و او را همین قاعده صبح دوبار عصر دوبار با او رفتار کن
 بعد از این عمل که نه روز شد حالا آن قوشی که بنمای آهو دست او ستاید آهو را بدو
 و خود او هم در عقب آهو بدو و همین که به دست قدم آهو دور شد تو بالابان را
 رها کن بالابان سر آهو را میگیرد و منی چسبند آنکه بند دست او ستاید بند
 را بکشند که آهو بر زمین بخورد قدری گوشت ببالابان بده کلاهش بکن بر دار باد فوغه
 مانی قدری آهو دور تر برود باز بالابان بپرداز برود دیگر در بر و سیرش کن
 اما انقدر گوشت بده که عصر هم همین عمل را بکنی سه روز هم چنین کن هر روز
 قدم آهو دور تر برود امی نرزد هر قدر آهو دور تر میشود تو هم روز بر روز گوشت
 سر آهو را کم کن که کم کم در نیت دوازده روز که گذشت هیچ گوشت سر آهو

رزق ترزاده میدهد سیم انحرکت عادی طبیعت تو میشود همیشه صبح زود در کلاه
 گاه پیش از آنکه قره قوش و جانوران پرند در هیچ طعم باشند و پرواز نکنند
 تو شکار را کرده و قوش خود ترا سیر کرده چپ ارم است که بالابان غریز
 تو طعم را زیر کلاه نمی اندازد و ناخوش نشود بدان اسی فرزند همه این خواص را
 دارد و بعد از طعم انداختن مثل سایر روزها با او رفتار کن همین که بالابان تو خوب
 کلاه آهوی و کرم طلب شد یک بره آهوی باور یک حلقه از آهن بر یک پای او مضبوط
 بسته باش و یک بند باریک قوی که بقدر ده ذرع باشد سر آن بند را
 از آن حلقه بیرون کن و بر آن قلم دیگر آهوی که بر آن و بقدر نیم سیر کبیر گوشت میان
 دو گوش آهوی باند باریکی محکم بسته باش اول بالابانت را بطلب همینکه
 آید با همان کلاه آهوی مرده او را بازمی بده در روی همان کلاه بر سرش بگذارد
 بعد آهوی زنده را با آن گوشت که بسته بخوابان و اسم قوش را بر یک دفعه کلاه
 قوش را بر دار بهمان عادت های شب و روز که تو او را آموخته حتما بر
 گوشت و کلاه آهوی چسبیدن کسی که بند پای آهوی گرفته باید دست را بلند بکند
 که سر آهوی تکان نخورد و آهوی او پا و کمر آهوی او باشد پس تکان نخورد و بگذارد یک دو
 مقدار از آن گوشت بخورد و بعد بالابان را از سر آهوی بردارد دفعه دیگر او را بر سر آهوی
 بنیزد قدری بگذارد و کلاهش کن و او را دست مالی کن چنان باید او را گوشت
 بدی که باز عصر همین محل را بکنی او را در خانه برده دماغ او را با آب کرم بشو
 کلاهش را بر دار که پر خون و روغن کیس بکند تا عصر باز همین عمل را می کنی تا سه
 روز در دویم و سیم آهوی را بخوابان و آن بندی که بر پای آهوی بسته اند بگویند طو
 آهوی خوابیده را بر زمین بکشند درین کشیدن تو بالابانت را بنیز از نشه وز
 باید خوابیده ببنند از سی روز چهارم باز همان طور گوشت بر سر آهوی بسته باش

شب و روز باید چهار پنج ساعت استراحت کند و بخوابد آنهم یک ساعت از شب
گذشته او را با کله آهو وقت چراغ در مجلس بازی بده بگذار بقدر قندنی گوشت
بخورد بعد او را بر دست بگیر کاهنی کلاهش را بردار و او را در جلو خودت برو
نشستن بنیاز و کاهنی با چه بند او را تکان بده تا پر خون بکشد و خودش را بچو
نماید بعد از پر خون کردن باز کلاهش کن بر دست بگیر کاهنی زیر کلاه او را
بخوان تا بیاید و اندکی گوشت با و بده که بداند که هر وقت اسم او را میبری
گوشت در کار هست عرض در مجلس که همه می آیند و می روند تو هم باید دست
بگیری یا بیوی زانویت بگذار تا چهار پنج ساعت از شب گذشته بماند
میخواهی بخوابی او را با همان کله آهو خوب بازی بده در مقابل چراغ اگر کله گوشت
ندارد قدری گوشت از خارج تیکه تیکه کن و بر چشم آهو بگذار که همان تیکه
گوشت را خودش در بیاورد بخورد بعد او را روی همان کله آهو کلاه کن
و کلاهش را مضبوط بکش مباد از سرش بفتد و بگذار بروی نشین خودت
بخواب او تا یک ساعت دیگر همان هر صفت میخوابد اگر بخوابد و در سه ساعت
بیش نیست طلوع صبح تو برخیز او را بر دست بگیر اگر صفر آنجا بده که بیدار
و تو حاضر نباشی که کلاهش را برداری آن لابد است که صبح زود و طعم و
صفر بیدار و اگر کلاه بر سرش باشد دهانش باز نمیشود و آن صفر او را در دهانش
می آید و از این علت بالابان تو بیدار و ناخوش خواهد شد پس رحمت بر
خودت روا دار تا او را راحت کنی رنج خود و راحت یاران طلب
سایه خورشید سواران طلب صبح زود برخیز ای فرزندان بخواب
اول طلوع چند خاصیت دارد اول نماز تو قضا نمیشود در آن وقت هر دعا
بکنی مستجابست دوم وقت فیض است اگر تو حاضر باشی خداوند کریم

فقره را بر خودشان مدح میکردند که پدر ما از بس سیل لشکار و بالابان شوت
 چنین کرد و مشهور است که سید مذکور یک بالابانی را با پاشای بغداد نیز
 بست که دوازده روز با هم برساند در حضور پاشا بنده از در و دوازدهم آنها
 و آهوا در نهایت جلال گرفت و کر و را بر دو تپچی میدانچه قدر شکل است
 که بالابان تازه با طور بخیری در دوازده روز او را بنده از آهوا بگیرد بر این
 دو فتره خدا دانا است همه کلین بغیر از سخاوت بر این میداننداری
 اگر بالابانت را برای آهوا گرفتن میخواهی برسانی سر آهوی تازه پیدا کن روزی
 دوسه دفعه و شبی دو دفعه او را اسم برده باش و کلاه او را بر دار تا یکی
 از دست تو برخیزد و کلاه آهوا بگیرد بگذار دوسه متعار بکند و بخورد و بعد از آن بخیر
 بایش بده تا خوب حریص شود بکلاه آهوه همه روزه اول گوشتی بقدر آنکه باید
 ببالابانت بدی علیحده نگاه دارد که در بازی شب و روز او را بازی نندارد
 زیاد از اندازه بخورد و بعد از شیر کردن برود در بازار و جامی که مدام آمده شود
 میشود جامی نشسته باش که پشت قوش تو بدیوار باشد از پشت سر او کسی
 اندوشت نکند کلاهش را بردار تا او جمعیت واسب آدم از هر قسم را دیده باشد
 که از هیچ چیز خوف نکند بلکه لازم است که بقدر یک نخود گوشت بدست
 اوست بدی که در میان مردم بیاید پس که نزدیک بالابان رسید آن نخود
 گوشت را پیش رویش بر دما هر کس عبور میکند چنان بداند که گوشت را پیش
 می آورند بعد کلاهش را بکن و بردست بگیرد بیدانی او را از دست نیستند از
 حتی استمدان این فن گفته اند بالابان تازه گرفته را با بردست تو باید بیاشد
 و اگر نشسته زوی زانویت بگذار و الا ازادش کن تا برود و اینقدر تاکید
 کرده اند تو ای فرزند نباید او را از دست بدی در این بیت و چهار ساعت

۵۴
باتیکه پستی یا پیچیده بر آب بزن و دماغش را پاک کن و بشوی در سایه بنشیند کلاهش را
مضبوط بکشد که نیفتد بروی نشین بگذارت آن سه چهار ساعت باز او را بردست یکبار
حکایت مشهور است که در بغداد قوشچی بود او را سید او هام می گفتند بسیار بسیار
در رساندن بالابان با بهوسته مادی بود او را دلش نمیشد تا خداوند عالم سپری به او
مرحمت کرد و سپری دو ساله رسید سید او هام بالابانی داشت که نهایت میل
و محبت را با او داشت روزی صیادی بالابان احمد شامی نو بر گرفته بود برآ
داو و پاشای بغداد پیشکش آورد چونکه سید او هام قوشچی باشی بود او را طلب فرمود
بدست او را و سید او را بردست گرفت و رو بچانه برد تا او را بعلم بالابان داری
برساند چشمش را بعد از سه روز باز کرد و اسم او را شهاب گذارد و روزی سید رفت
بر آفتاب نشست بهمان قانون که ذکر شد تا قوشش روغن کشی بکند اگر بالابان
جفل شود یعنی از چیزی ترسد و خوف کند بسیار شکل است آن خوف و ترس را
فراموش کند و خراب میشود بالابان تازه در بین روغن کشی بود که طفل دو ساله
سید پیش پدرش می آمد سید او هام می بیند پیشش بی موقع آمد و بچه است نادان
منی فهمد که آن بالابان را می کند و خراب میشود خودش میان بچه و بالابان
حایل میکند با دستش کی طفل را پیش خودش صدا میکند تا بچه می آید پیش طفل را
در زیر بغل خود میگیرد که حرکت نکند تا اینکه بالابانش بکشد خودش بر خون بکند
و روغن بکشد کلاه بکند آنوقت طفل را را کند تا آنکه بالابان خوب روغن کشی
کرد و کشتی با و داد و کلاهش کرد از زیر بغل بچه را را کرد و طفل سجاده خود
را که در زیر بغل کردنش را گرفته بود خفته شده است بر آبی قوشش و آغوش
خود کشید پس چنان فشرده سرش که سپر نما داشت من خود سید را ندیدم
بلای او را دلش را دیدم همه ایشان در علم بالابان و آهویی ندیدم بودند همین

خلوت که میخاکس نباشد و او را آفتاب بسته و زیر بالهای او را آب تر کن و
 دماغ او را با آب بشو که اندکی آهیم در دماغش رفته باشد بقدریک طعمه که او سیر
 بشود و گوشت در غلبت بگذار نشمین بالا بیاثر البوب بر زمین کلاه بالا بیاثر را
 بردار و دستی بر سینه و سر و گردن او بمال پیش نشمین بیاثر تا خودش
 بمیل خود برود بروی نشمین تو شکار بندار و ابدست بکمر گاهی بکش آهسته تا
 خودش را تکان بدهد لا بد روغن کشی میکند چونکه دیدی منقارش را آورد و بر
 دمش که روغن از دهنش بردار و بالهای دیگرش را باله ساد ا بهیچ حرکت
 بکنی و نباید پاچه بندار و بکشی هیچ تکان مخور بلکه نفس را هم آهسته آهسته بکش
 تا یکیف خودش روغن کشی بکند اگر دیدی بی وایمه زود زود روغن کشی میکند
 علامت آنست که خوب امین است خودش را تکان میدهد اگر دیدی بعد
 از تکان دادن بروی نشمین باز منقارش را برد که باز روغن کبری بکند علامت
 آنست که هم امین شده است از آدمی و هم صاحب جرات است بگذار تا یک دفعه
 دیگر هم خوب پر خون بکند و تمام پایش را صاف دست خدنگ بکند باز خودش را
 تکان پر زور بروی نشمین بیدهد تو و فغان آن گوشت که در بغل داری بدست بگیر و
 اسم او را بر تاز نشمین بردست تو بیاید بگذار و دست خدنگ بکش بروی نشمین او
 بگذار دفعه دیگر اسمش را بر تاز بردست تو بیاید باز بروی نشمین بگذار و او را تکرار صد کن
 بقدر شکار بندار که میترسند که آید اسم او را بر او و انیمه سیر کن کلاه بر سرش بگذار و او را
 با کلاه بروی زمین بگذار باز اسم او را بر پیش رویش دست بر زمین بزن اگر دو
 انگشت هم زیر کلاه راه بیاید کفایت میکند بگذار زیر کلاه سه چهار منقار گوشت بکند
 و بخورد همین طور که گوشت میخورد کلاهش را بر دار تا بخورد خوب کیف کند خوب
 سیرش کن که بداند امنیت خوبست کسی او را نیز ند بعد از گوشت دادن دماغش را

نوشته
 شریف

۵۷ خاصه بالابان و شایین اگر بالابان چشم دوخته بر دست تو آمد آتلا بفهم که
 از آن جنس کدام از بالابانهای است که نوشته شده است و اسمی که لایق او باشد
 بر او بگذارد مثل سلطان و خضر غام فارس شیب و حبیب و محبوب و شهاب و بدرکن
 از این قبیل اسمها بر او بگذارد با چشم دوخته کلاهش کن و کلاه کنه کار کرده که
 نرم باشد که چشم بالابان را نرنزد که عادت بکلاه بکند و بد کلاه نشود و سه روز بپا
 چشمش دوخته باشد و همه روزه وقت گوشت دادن اسم او را برده باشی
 و گوشت بده تمهیک با چشم دوخته خوب گوشت خور شد که اسم او را میسر
 عقب طعمه یک کرد و شب نیم چهارم دو ساعت بغروب مانده چشم او را باز
 کن و کلاه بر سرش بگذارد بر کلاه صدایش کن بهین که عقب کشت بر قول تو
 سر فرو آورد و گوشت بر دم او بده تا بر کلاه بگذرد و دفعه بخورد قدری دست بر
 سینه و ران بالش بمالد کلاه را از سرش بردارد که دنیا را به بند و زود کلاهش
 بکن تا نیم ساعت بغروب مانده بر نشین بگذارد و پنج بر مدار تا بعد از نماز مغرب
 بر چراغ جانی نشسته باشد که پشت سر گوشت کسی نباید پشت بر دیوار
 باشد باز اسم او را بر بهین که سرش برای گوشت پایش آمد باز لقمه گوشت
 بر دم او بده که بداند هر وقت اسم او را میسر گوشتی میخورد باز دست
 بالیش کن تا ساعت سه چهار او را بر دست نیک بر بعد او را در جانی بچو
 و کلاه او را مضبوط کن که در شب کلاهش را از سرش نیندازد هنوز
 طلوع صبح نشده باشد بر و بالابانت را بگیر باز آتش یا چراغ روشن کن
 با چیت نفرز فقا چای و قهوه را بخورد و نمازت را بکن باز هر ساعت کلاهش
 را بر دار بقدر پنج ثانیه و بر سرش بگذارد تا سه روز در زیر کلاه طعمه او را بده
 و اسم او را برده باشد روز نیم و چهارم اول طلوع آفتاب بر و در جانی

روزی دوسه دفعه آب بخورد و در جام یا در جوی اگر چه یک دهن سم بخورد
 خوبست خاصه در شب آب بخورد و هرگز قوشش رنجور و ناخوش نشود و نفرد
 مفاخرت قوشی از شکار سیاه چشمان است چرا که در صحرای اموش و باقرقرو
 و کبوتر و مرغابی و کجشک و امثال اینها را صید میکند بعد از آنکه بدست قوشی
 خوب آمد باید در ناوقاز و آهوبکیر و نا قوشچی او قابل نباشد چگونه این کار را
 میکند اما طرلان و قزل شکار خودشان در کوه کبک و کبوتر و تیهو است
 بدست قوشچی هم که آمد باز کبک و تیهو سیکر و همین قدر بر قوشچی زو چشم
 لازم است که او را این از اسب آدم و طولی بکند که از سر بنه بر نخیزد و دور نکند
 و از کبک برنگرد و او را خوش طبیعت بچل بیاورد اما این بنده در گاه در رکاب
 حضرت شش زری روحنا فاده در جبال پوشش من محال بازندان رورک
 در شکار گاه کله کبک در می برخواست در حضور مبارک شاهنشاه قوش طرلان
 توار دو طولی بدست من بود کله کبک در می که بقدر بیت سی دانه بود و در کت
 کردند قوشش را انداختم یک کبک را دست رو در هوا گرفت بتجیل سیاه شدم
 و کله و مغز آدم و سیر نکردم در این بین متله عالم سیاه شده مشغول به بخار
 خوردن شدند کبک را به حضور برده مشغول تماشای آن کبک شدند
 و بر من تحسین کردند باز مجدداً سوار شدم و اندکی راه رفتم سه دانه کبک در
 دیگر جلو من برخواست باز همان قوشش را انداختم و یکدانه دیگر را گرفت هنوز
 شاه از خفا خوردن فارغ نشده بودند که بحضور آوردم قشربین برین
 کردند و طاقه شالی مرحمت فرمودند چرا که رسم قزل و طرلان نیست که بتواند کبک
 در می را بگیرد نکته آن اینست که اگر بدست رو قوشش گرفت فها و الایه
 بدون محال است چرا که کفیر سنج میرد و قوشش میرد و لیکن قوشچی سیاه چشم

۵۵ کلان گیر کردی و شکار صحرائی با او نمودی و چیزهای درشت با او گرفتی بعد یک
 و تهوران خواهد گرفت غلط فهمیده اند معلوم است قوش این نوع حیوانات صحرائی
 مثل مرغابی و هو بره ازین جنس و اگر سب اول و دوم گرفت والا بعد میرسد لهذا
 قوشن باید هر چه پرش دارد بکند در زمین صاف و سرچه سی دار و تحمل ساورد
 تا دیگر این پرش و جلدی عادی طبیعت او شود مثلاً اگر کسی با پهلوان شهوتی
 بگیرد و سایر مردم و نوچه از این تبیل بار مثل آب خورده دارد و قوش کلان که
 هم چنین است یک و تهوران و لا بنظرش نمی آید ثانی آن پرشی که در صحرا کرده
 است از آنکه نفس خودش کرده است تو او را در کوه مایه دار هم می اندازی تا شای
 کن چگونه خواهد پرید شرط آنکه او را زیاد ندانند ازنی و او را الکت نمی کنی که سر
 و ماغ باشد خواص دیگرش چونکه در صحرا سار و لا شخو و حیلای و عقاب قره قوش
 و امثال اینها زیاد است قوش تو دام آنها را می بینی چشمش از دیدن عقاب
 که قره قوش باشد میشود چندان و اهمیت میکند خواص دیگرش اگر گرفت و در
 صحرا نشست بجز آنکه تو با اسب پیش او رسیدی برخواست بر دست تو
 می آید چه که طبیعت با چنین است که نشستن بر زمین صاف را خوش ندارد و یا
 بر درخت بایستد باشد یا بر کوه و سرسنگی خواص دیگرش قوش تو همه
 چیز گیر شود امروز شکار یک رفتی بکرت نیامد هو بره و کلاغ چاق و خرق
 و ازین نوع چیزها را شکار کن که تو و لنگت خسته بمنزل مراجعت نکرده
 باشی ای فرزند قوش را چنان عادت بده که مذکور شد و قوش را انجور
 بکن که بعد از هر طعم بگوید و در آن آب بخورد و در همه وقت بهتر است که دو ساعت
 از شب رفته در جامی آب کن بیا و پیش روی قوش تا سه چهار دهن آب
 بخورد که طعم را با شراحت صرف بکند چنان او را باید عادت بدی که اقل

۵۴ انداختن از قوت انداختن تو و از قوت زور اسب تو و از قوت پرش خودش
 کرده و جب بشکارتش مانده باشد و به او با این سه قوت بازمی چید و مردم ترا
 و قوشش ترا آفرین میگویند و اگر پشت بیا د باشد بنا بعا دت باز چند و جب بشکارتش
 مانده بال نمیزند در این بین باد بر کمر میوزند و او را واژگون میکنند البتّه نخواهد گرفت
 در این صورت زنه را که پشت بیا د نیست که خطا است لیکن در کوستان باز
 و کبک و تیهو و در صحرا چرخ و بالا بالان با هوای قندرقید سپینه بیا د بودن نیست
 چرا که طرلان را مایه دار از بلندی نمی اندازی به بنه میرود و در کوه هم انقدر با د قو
 ندارد چرخ و بالا بالان را هم در شکار آهوی پشت بیا د میباید انداخت چرا که رسم آهوی
 اینست همیکه یک سر آهوی زود و تازی هم نزدیک شد چاره ندارد و بجز آنکه دماغش
 را بیا د دهد و رو بیا د کند بالا بالان یا چرخ اگر اندکی با دش قوت داشته باشد
 هرگز با هونمیرسد اگر بعد از سعی و کوشش زیاد برسد و بکیر بر تازد سزا قدام
 از آن زدن و بلند شدن عقب می افتد در این ضمن نفس تازی هم میوزد و نخواهد
 گرفت پس باید بالای باد آهوی را گرفت چنین که در صید آهوی چرخ ذکر میشود و برای
 کبک و تیهو این ملاحظه لازم نیست چرا که بر بنه خواهد رفت هر چند در آنم سپینه
 بیا د انداختن خوبتر است چرا که البتّه طرلان زیاده از کبک و تیهو پرش دارد
 و از مایه و بلندی هم نمی اندازی زور دست هم با او هست کبک بچاره از زمین
 بلند میشود تا حرکت کند قوشش تو رسیده است البتّه باز سپینه بیا د انداختن چه در کوه
 و چه در صحرا بهتر است آبی فرزند بعد از آنکه قوشش تو خوب گرم بگیرد کبک و تیهو
 شد که هر دست بیا د خطا نکند چندی با قوشش شکار صحرا را بکن از همان زمان
 صحرائی که مذکور شد بدان که شکار صحرا برای قوشش گرم شده بکبک و تیهو
 هزار خواص دارد که صیما دان نمی نمند اعتماد قوشچیان اینست که اگر قوشش را

و سه چهار مرتبه بعد بالای بنه نشسته باشد تا تو سائی بلند شده بروی دست تو
 نشیند آنکه از بنه فرار کند تا تو قوش را بگیرد و گلبش رفته است این صفات
 زرد چمنان است و شکار در کوستان و کبک و تیهو اگر در صحرای باز و چشمه
 شکار کنی بجز قراول و دراج همه شکار صحرائی از مرغابی و غاز و درنا و طای طغلی
 و کلاغ و هوبره و جاقرق و بالابان حتی با قرقره و بلدرچین و قلیق و عنقود
 همه اینها را بگیرد و سر را باز گرفت و فجا و الاخواهد گرفت آبی فرزند تیر و صیحت
 میکنم هرگاه بخوابی باین نوع چیزها قوش میبازی اگر طبیعت قوش تو چنین است
 که همچو چینه را که در صحرای دید و سینه بر دست تو گذارد و مات شد و خواب
 بروی دست تو لازم است که طرف با و او را ملاحظه کنی به بینی با دانه کلام
 طرف می آید تو سینه قوش را بر سینه با دیده و اسب خوب بدوان بروی آن
 حیوان بگذار و حرکت کند مشروط بر آنکه دست خود را همچو نگاه داری که قوش
 تو با لهار باز نکند باید مثل کلمه از دست بدر رود و شکار تو پایش بر زمین است
 باید قوش تو از دست تو در رفته باشد تا ده قدم رفته است البته قوش تو از
 در هوا می چید ز نار پشت بپا دیند که مخاطره بسیار در پشت بیاد انداختن
 است اولاً که قوش در دمی آید و باز دست تو بدیر و در شکارش نمیرسد
 صمدیادان شکار چنان بر تو و رفتار تو می خندند و اگر چپیلی نزدیک
 برسد که بروی دست او بدی اگر بادی شاند کی با قوش با حکم قوش با شکاری
 که گرفته است بین خور و البته شکار از دستش بدیر و بعد نمیرسد اگر هم مضبوط
 بگیرد که صیدش در زود قوش ازین حرکت بی وقوفانه علتها پیدای کند و ناخوش
 میشود و عادت همه نوع قوش اینست که همین که او را برای شکار انداختی بجز قوش
 و جب شکارش مانده هیچ بال نمیزند که برای گرفتن آماده باشد اگر سینه بیاد

سه روز گوشت کهوتر را در شراب بینداز و بر قوش بده که اگر یک کت گیر است بپخته
 در ناکه کشود و بر عکس کذب محض و محض کذب است من این تجربه را نمودم در ناکه گرفت
 سهل است ناخوش هم شد جرات و پرش قوش را باید خدا بد عیت
 با خدا دان جرات و پرواز قوش بی سبب در کار این صنعت مکوش
 در این دو فقره قوشی نیست و هیچ کار بکند مثلاً ده اسب سوغان میگردانند یکی جلو
 می آید و هر وقت او را باز با اسبان بدوانند البته جلوی آید مگر عارضی پیش
 واقع نشود و دماغ دویدن را انداخته باشد تازی و همه چیز همین طور است غرض
 جرات و پرش دخلی بقوشی ندارد و لطف خدا را می لازم دارد و لیکن اول قوش تو
 باید از هر جا که صدایت برسد او را با بهله بخوابی یا شوق تمام نباید بردست
 نوتشند و گیر آنکه بر او را حریص سکت نکنی که طوله را بگیرد چرا که اگر بر سکت گرفتن
 دلیر شد گاه باشد که او را در شکار گاه یکبار انداختی رو باهی یا شغال جلو او
 و آمد شغال را می پید و بار و یاه را میگیرد و گرفتن همان منافع شدن همان دیگر
 بشغل کوچک گذارد و دلیر شود آنهم اتفاق می افتد که در خانه کویده و خود دستی
 بچپه توان داد است پیش قوش آمده البته بچپه را می گیرد کسی بفریادش نرسد او را
 میکشد یا کور میکند بسیار اتفاق افتاده است هر دو این فتره هم قوش طفل را
 کشته است و هم شغال قوش را لیکن انچه را در طرلان و قزل توری کمتر است
 اغلب قزل آشیانی این عمل را دارد اینست که نزد قوشچیان قزل آشیانی
 پسندیده نیست غرض درین صورت قوش را باید چنان عمل آورد که اندکی
 از طوله و سکت خوف کند مگر با طوله خود آشتا باشد از طوله غریب که تو نمیدانی
 قوش گیر است یا نیست سکت ایلاتی اگر از آنها خوف کند بهتر است
 ثانی قوش تو باید یکبار را یا قریب بهینه بگیرد یا نه برساند و دور بهینه ببرد و

۵۱ شام حاصل کنند هر طور باشد برای تو خواهد آمد و اگر قوشت را کم کنی وقت نداری
 که عقب قوش بگردی چه وقت نمیشد که خواهی رسید و اگر قوش تو کم نشود و یک
 کبک هم بگیرد صافش بینداند چه تو قوش را سیر کند اگر کم بدید شب دراز
 رنستان در برف و سرما البته قوشش خیلی لاغر شود و اگر زیاد بدید و او را از
 ترس سرمای سخت سیر کند شب همه شب قوشش خسته میخوابد اگر بخوابد کوشش
 صرف نمیکند و فردا صبح ز قفا شکار میکنند و قوش تو هنوز با شتھا نیامده است
 و طعمه انداخته است من که شکار عصر را خوش ندارم باین واسطه اگر ترافقا
 حکما بزد عصر شکار دست اول هر طور گرفت سیرش اصرار کن که زیان خواهی دید هر
 چند قوش تو با کیف خودش شکار کند بهر دست زیاد انداختن قوش و طمع کبک
 زیاد خطاست اگر پنج فرسخ برای شکار بروی و یک قوش عزیز بسیار خوب معشوق
 داشته باشی اگر دست اول خوب گرفت بطور قاعده و دلخواه تو البته
 سیرش کن بگو آنقدر آمده ام یک کبک بگیرم برگردم ای سرزنده همان شب
 لازم نیست برگردی و قوش را خراب کنی آنجا بمان و روز دیگرش شکار کن
 که قوش تو با کیف باشد منکه حرام میدانم و از پنج دست زیاده بیندازی
 یکدو سه دست او را کفایت که مدام باشوق و با دماغ شکار کند نه ببردن و نه
 کبک لگنته را بگیر و همین سیاق که نوشته شد با قمری و بیغو و قزل و تیغ و
 طرلان چنین رفتار باید نمود بدان که این طيور شکاری همه خوبند خداوند عالم آنها
 را برای شکار و کیف مخلوق خودش خلق کرده است لیکن خوبی و بدی
 آنها بدست تو شعیان است و چه آتھا اولادت پریدن کند پریدن را قوی
 هر قدر خوب باشد علاج نکند ثانیاً حرات قوش را هم نمیتواند صیادش
 زیاده کند اگر چه در بازنامه یادیدم که نوشته اگر بخوابد حرات قوش زیاده نشود

قوش تو در سربه سیر شده باشد اگر یکدور و سوار نشدی و در سربل بازی از
دور بطلب و سیر کنی اگر سوار شدی و شکار کردی دست آخر که قوش کبک
را گرفت کله و مغز او پده پس قوش را بر سربه بروی سنگی بگذار و خودت خیلی
دور برو و او را از دور بطلب تا بساید سیرش کن کبک گرفتن را یاد گرفته است
این عمل را کن که طلب را فراموشی نخند اگر روز اول ناکشاد قوش باید و م قوش
نود و هوا گرفت نکند اگر کبک پرواز کند اگر سیرش کردی دفعه دیگر که می اندازی بگوید
پیریدن می آورد اگر در هوا گرفت خوب و آهسته بیکر و دو کپک را به سربه بغیر و چه
بسیار قوشهای خوب را قوشچیان نادان دیده ام خراب کرده اند البته همه دفعه
قوش کپک را در هوا نمیکرد پس باید قوش را به سربه رساند اگر چه پیش گفته ام باز
تراضحت میکنم بی مرغ زنده و کبوتر زنده نباید شکار بروی که خطاست در هر صورت
قوش تو بهتر از جره اش هست پس تجربه کرده ام بعضی شکارچیان اگر چه میگویند جره قوش
از تو آرتند و تیر تو جلد تر است نفخیده اند کاری که بک طور از بکند صبح جره
نمکنند بنظرشان می آید که جره تند تر است چونکه کوچک است بال را تند نمیزند
لیکن طوار درشت است و دراز میشود از قلهای بلند کبکش را به سربه میرساند جره
آن قوت رساندن به سربه را انداز نیمه راه بر میگرد و البته قوش طور صد در صد
از جره اش بهتر است چه برای خورده گیری حتی بلدرچین و چه کلان گیری حتی درنا
و تو لطیفی ایفرزند طران و قزل و قرنی و پیغو و از این نوع طیور زرد چشم را باید چنان
که ذکر شد رفتار فرمائی تا از شکارش لذت برده باشی و ترا صیادان این فن
استاد بدانند و سعی کن در شکار که تا ظاهر نشده شکار خودت را کرده باشی
خودت و قوشت و طول واسب تو استراحت کند تا فردا و اگر شکار تو بصرفه افتاد
شکار عصر دمام بدست چه اگر قمره قوش و سایرین در سعی آن هست که قوتی برآ

پنج
سی

عقاب بدور نیقماوه باشد قوش را از دور طلب کند از یک دو چنگ بخور که ۴۹
 بجز ص باید بعد برود در جای خوبی کبک مناسبی پیدا کن و بگو خدا یا با امید تو
 قوشت را بیند از آبی فرزند اگر چه این عمل را صست یادان شکار چنان پسند
 نمی کنند لیکن من پسند می کنم تو هم چنین کن که بد نخواهی دید
 که چنین خواهی نمودن باز خود را بر کن
 باز تو نسیرین کردون صید خواهد کرد
 پسندش و چنین در صید او دبیرند
 کاندین سرشته ام بر پاشی شد عمر در
 که همی خواهی که بی صیدی نماید باز تو
 گاه ناز باز می کش گاه با حق کن نیاز
 در سحرگاهان که بر امید را باز است
 روی کن با باز و با باز آفرین میدار
 بجز حبه این قوش تو در همه چیز تمام است در علم شکار چی گریخته شده است
 بلکه بسیار این باز تو بر پیش باشد همین که از دست تو در رفت کبک را در هوا گرفت
 ز نهار بر پیش کن و مغز که را بده و او را بر دار چینی که طرلان تو میزنند است
 باز بر و و کیکی پیدا کن اگر نزدیک برید بگذار دور بشود قدری که رفت بنیاز تا او را بنه
 برده باشد خودت تنها برو و گوشت کمی بروست بگیر برو سر نه پیاده بشو آهسته آهسته
 برو قوش را بر دست بگیر توله را بهی بزین تا کبک را از بنه دور کند چینی که برید بیند
 چه در هوا بگیر و چه بنه دیگر نرسیده بگیر آهسته آهسته برو پیش قوش و سر کبک را
 بریده اگر فردا میخواهی باز پسند از می گیران کبک را بادل و جگر پریده و اگر فردا
 شکار میروی یک سینه دیگر از با و بده و توله را صدا کن بهلوی قوش باید که از
 توله خوف نخند اگر چه قوش است بگیران و سر و گردن کبک با استخوان کفایت
 میکند آبی فرزند اگر در شکار گاهی رفتی با دوستان شکار چنان همه روزه قوش
 تو پنج شش کبک گرفته است و او را در سر سینه میگرد و قوش تو خطا نمیکند
 بدان بعد از گرم شدن لازم نیست این ده روزه که تو در این شکار گاه آند حکما

شکار کنی چرا که قوش تو چنان عادت گرفته است که یکروز اشتها بدی و یکروز
 شکار کنی البته همه روزه شکار نمیکنی قوش را چنین عادت ده همین جوجه که
 کفتم برایش بخش و یکروز پیش از شکار مثل آب گوشت جوجه قوی تری نذار و قوش
 تو هم بر آب گوشت عادت نکرده است که ترا در شکار گاه ده روز معطل کند
 که یاران شکار کنند و تو صلوات بفرستی عیب دویم قوش کم از بنیه
 خواهد افتاد بعد از طلبیدن از دور و کشتن جوجه بر دست قوش و سیر
 کردن او را در کنار آبی بگذار بلکه آب بخورد و آب بازی کند و روغن کشتی کند
 تا پیر و بال خودش را درست کند و حاضر باشد برای شکار فردا یک ساعت
 یغروب مانده او را بر دست بگیر ای سر زنده زنده زنده زنده پیش قوش
 تازه بی گوشت برو و دور از قوش نشسته ترک ترک پیش برو و پیش
 یک پیلونگاه بر چشم قوش مکن از سر و چشم آدمی زیاد میترسد خاصه با کلاه
 ترکمانی گوشت را بر دست بگیر از شمشیر به بر دست تو آمده باشد بگذار
 یکد و چنگ بخورد آنگاه او را بر دار ای صیاد اگر شب چراغ نداری در
 پیش قوش بجوایی بروی که قوش را بر دست گرفته باشی آهسته آهسته
 با خودت حرف بزنی گوشت کو مکن تا صدای ترا قوش بشنود و نرم نکند پس
 بردارش غرض تا بکیامت از شب رفته او را بر دست بگیر اگر بر سبی ایام
 سوار شوی و او را بگردانی بهتر است از پیاده تا بکیامت از شب گذشته بعد
 او را بر ده در جایش بگذار بخواب و مدام پیش قوش در شب باید چراغ بسوزد که گمان
 باشد در تاریکی نباید است که خطاست و قوش مدام خوفناک است فردا صبح
 بسیار زود قوش تازه را بر دار و بر و تا شکار گاه برسی زیاده از یک طوله خوب
 با ادب نباید همراه داشته باشی چنان برو که تو وقتی شکار گاه برسی که هنوز

طلب شدنی کس از هر جا که بخواید بی مضایقه و عاشوق بردست تواید اورا ۱۴۷
بر زمین بنیداز و بازش بده که دور تو بگردد تا وقتیکه بونه او در دختی می افتد
همین طور که دور تو گشتن را یاد گرفته است دور دخت هم بگردد تا یکایک بونه قوش
را گول نزند که قوش را از طرف دخت بگذارد و خودش از طرف دیگر فرار کند
خوبی این علم برای آنست که دور بود بگردد و بلند شده بر سر دخت نشسته
بونه را بساید تا انگش کم نشود ای نرزد هر قدر او را با خودت مانوس و گرم
طلب کنی بهتر است از چهل روز اگر قوشت را زود تر رسانیدی عجله کرده و عاجله
من الشیطان و الثانی من الرحمن عجل میباش که باز تو هم عجله فرار کند و خراب
بود البتة فلان قوشچی تفاخر میکند که من قوش خود را پانزده روزه رسانیدم
و انداختم غلط میکند او باز دوست نیست بلکه کین خور است یک کین راه
صد بار نمید تو باید اقل از چهل روز قوشت برسد همین که در طلب دامت از طول
و اسب سوار زمین شد و باز تو رسیده است بگردش برود صحرا و او را از دور
بطلب با جوجه مرغ دوسه ماهه همین که آمد بر دوست قوشت یک قوته تور سیر کن پرو
استخوان با بوده که فردا صبح زود طعم مندازد و اگر چیه خیلی از شکار چنان نزدیم
را دیدیم که روز پیش از شکار باز را آب گوشت یعنی گوشت را خورده کرده در آب
نیم گرم می اندازند آن گوشت را با آب بسیار میهند به اعتقاد من خطاست
چرا که قوش باین عمل که عادت کرده روزی آب گوشت بخورد و روزی
شکار کند این عادت طبیعت ثانوی باز میشود مثلاً دوستان و هم قطاران
و باز داران و عده گرفته اند که در فلان جا یک یک بسیار و شکار بسیار است
باید با هم ده روز برویم شکار با کیف و صفای خاطر کنیم در این شکار پنجاه
نفر قوشچی خواهد آمد در این ده روز همه روزه باید شکار کرد تا قوشت پنج روز باید

گوشت خور شود نمی انجمش او را باز کن که اندکی بالا بین شود خوب گوشت بده فردایش
 زیاد تر باز کن در شب نیم تمام چشم او را باز کن پیش چراغ جانی بنشین که از پشت
 سر او کسی آمد و شد نکند پشت بر دیوار باشد امشب او را چهار چیماعت بر دست بکمر
 بعد او را بر جای تاریک برده بروی نشیمن بگذارتا استراحت کند باز صبح زود
 برو و او را بر دست بکمر در جانی تنها بنشین که پشت بر دیوار باشد و از دور او را
 دید و باشد قریب بظهور او را یک دفعه سیر کن بعد از سیر شدن در جانی بکوب که آمد و شد
 نشود الا از دور دو ساعت سه ساعت بغروب مانده باز در دست بکمر تا دو ساعت
 از شب گذشته خیلی کمتر از شب پیش تا خام نه افتد صبح باز همان طور امروز او را دو
 دفعه سیر کن صبح کمتر و عصر زیاد تر زنه که در این چند روز طعمه نپزیدی که از ترس
 نمی اندازد و مزاج او در ماندن طعمه بر هم میخورد شب ششم او را تا نیمه شب بر دست
 بکمر و دست مالی کن لبته امشب خوب آرام شده است بعد او را برده بر جای
 بگذارتا استراحت کند باز صبح زود بر دست بکمر در جانی برو که از پشت سر او کسی عبور
 نکند و جوخته زنده یا کبوتر زنده در جانی خلوت بر دست او بده بگذارد بکمر و سرش را
 بریده کمی با ویده سعی کن یا از زمین یا از روی نشیمن بر دست تو بیاید در این روزها
 که زنده بدست او میدهی نزدیک طول او را گوشت بده که از طول خوف نکند و
 امین از طول شده باشد بهین سیه او را بند بپندی بر شکار بندش بسته باش و او را
 بدست بکفر بده که دست بدست قدمی چند آمده باشد مرغ و کبوتر زنده همه
 روزه میباید بر دست او بدی که خطاست و او را دام با گوشت لطلب چرا که
 اگر اتفاقاً زنده نداشته باشی از هر جا دست بپندی با گوشت بر دست تو آمده باشد
 طعمه زنده و همه روزه بدستش نهد پای گشته بدست تو بیاید همه روز
 هر ده روز بهشت روز یک مرغ زنده علیی ندارد بدست او بدی بعد از آنکه تمام

۴۵ یکو برک درخت است یا مرغ خانگی است هیچ دست ترن من نصیحت
میکنم قوه خودم که میت قطع دارم قوه صبح صیاد می باشد بخرمت
چراغ را نیز دیک سینه طرلان برده یا نشا اگر خوابیده است سرش بر سرش
هست است آهسته آن حلقه میوزایر سینه اش بال تا بیدار شود اما انان و
تو تکان نخورد و خوب سینه اش نخورد که فرامی بکند همان حلقه میوزایر سینه اش
بال سرش را از زیر پرش در می آورد و حلقه را بگردنش بیندازد و نکش
در ساعت چشم او را با ریمان نالی و سوزن یا ریک بدوزد و او را قیاحه
کن و صیوط بندد تا یک دو ساعت باید در قیاحه باشد که آرام شود
و بعد از این چه بند و شکار بند از دجله بگیرد و نکش کن بعد از دو ساعت او را باز کن
یک دو ساعت هم بر دست بگیرد و امی دست بر سینه و بالش بال بعد از
بر روی زمین یا او استراحت کند اول طلوع صبح او را بر دست بگیر
باز امی و مرغی دست بر سینه و پشت او بال تا چهار پنج ساعت از روز گذشته
اگر بتوانی به چله گیاه باشد با و گوشت بخور آن با نمعی که میان انگشت او را بخار
تا میل گوشت خوردن بکند اگر خورد قدری با ویده و اگر نخورد بگذارد تا عصر
باشد و باز همین نوع اگر نخورد خوب سیرش کن که با طمع از تو شود و امید واد
تو شده باشد و اگر نخورد بخار بخلق او بر و گوشت نکشی که عادت میکند
باز شب تا ساعت پنج و شش با چشم دوخته او را دست بگیر و دست
بالش کن یا پیش یا بخار آن بلکه گوشت بخورد باز اگر نخورد عیب ندارد و بگذارد
بخوابد استراحت کند فردایش همین طور لابد بخورد و بعضی هست که سه روز هم
از غنظی که دارد گوشت نخورد و عیب ندارد و خوف نکن البته روز چهارم
میخورد و عیب که خوب با چشم دوخته بر دست تو گوشت خورد یا اگر نخورد

۴۴ او دور کردند و او را بادل خوش باشکار زیاده و کیف بمثل خودش برساند
 این شرط شکارچی گری است پس شکار خوش است بستاید
 باشکار آفرین اگر باشد فی خبر کی گذاردت ز شکار
 که ازین کار با خبر باشد چهارم اگر قوش را کم کنی و مایوس
 از بداشدنش شدی از روی صدق سه دفعه ناد علی را بخوان و هر بار بطرفی
 که بیشتر منظمه داری بدم و بگو خدایا تو را بحق یک کلمات قسم میدهم که آن قوش
 مرا بدست من بازسان بی شک در ساعت پیدا میشود این حواله اعتقاد
 من است که الآن بالایان سجده ساله و هفده ساله دوسه بهله دارم این نصیحت
 را جز و هوش و بند کوشش کن که بدخواهی دیدای فرزند اگر دیدی طرلانی
 هنگام غروب آفتاب آمد و بر درختی نشست او را از دور نگاه کن که
 کم نشود و بر آن درخت بخوابد تا سه چهار ساعت از شب گذشته تو چوب
 بلند می که بر آن درخت برسد بر دست بگیر و یک حلقه از موی دم اسب
 درست کن بر سر چوب مضبوط به بند و یکو چوب بپائین آن حلقه موم می
 به بند روشن کن خودت بخنار و بطرلان برو سی قدم بآن درختی که
 طرلان در او خوابیده ده قدم آهسته آهسته بروایت صدانده بقدر
 هفت هشت دقیقه بایست و شمع را خاموش کن بگذار دوسه دقیقه
 تاریک باشد بعد روشن کن آهسته آهسته ده قدم دیگر برو و با چند دقیقه
 بایست و شمع را خاموش کن بگذار دوسه دقیقه تاریک باشد روشن
 کن و بلند بگیر آهسته آهسته برو تا زیر درخت چراغ را به پیش روی طرلان
 نزدیک نگاه بدار ای فرزند در آن ساعت پر دل باشی حشمت خوب بیند
 دست و پایت بر عثه در نیاید دست پاچه نشوی خیال مکن این طرلانت

۴۳ میشود علامت دوم پایش بسیار نرم و صاف و براق میشود پنجه و کف پایش
 چنانچه هم میرساند علامت سیم دم طرف راست و دم طرف چپ از آخر
 که او را عرب ردانی میگویند خیلی از دماغی دیگرش کوتاه تر میشود هر قدرش
 زیاده شود آن دو دم ردانی از سایر دمها کوتاه تر میشود و اگر زنده باشد آن
 طور سیاه چشم در شب با چراغ بکیر نمی آید همین که روشنی چراغ را دیدند فرا
 می کنند لیکن مطلق طور زرد چشم را با چراغ نمیتوان گرفت الا بوقت
 امثال او که در شب شکار میکنند نصیحت بدانکه اول علم شکارچی کری صله نصیحت
 است و صبر و دوم خود شکارچی باید عاشق قوش باشد و خودش مدام بقوش
 شکار کند آنکه بگوید من یکت زیاد بگیرم اقام انعام زیاد بدهد یا آنکه فلان خبر
 حرام است منیکم کلاغ گرفتن و قره قوش گرفتن چه فایده دارد یکت و
 تیر میگیرم میرم پیش اقام کبک پیش بخاری بخورد و انعام بدهد احمق
 نمیداند و خودش هم شوق بقوش ندارد و نمیداند اگر قوش زرد چشم در
 صحرا شکار کرد و گرم بجزهای کلان مثل کلاغ و انقود و مرغابی و از این
 قلیل شد البته در کوه که مایه دارد یکت مفید و خیلی بهتر میگیرد و خوش
 بول و بز و نشود باید خودش با وقوف و مایل شکار باشد که قوش را
 دوست داشته باشد سیم لازم است شکارچی خوش خلق و خوش زبان
 بشاش باشد که خداوند کریم رزق او بخوبی برساند مدام شکارش بسیاری
 خودش مثل آدمی آید پاک دست و پاک بدن و با نماز باشد تا خداوند عالم
 او و قوش او را اگر ستم نبرد بر بگرداند و در وقت سوار شدن برای شکار
 چهار قل و آیه مبارکه آیه الکسری را بخواند و بر اطراف خود بدست خف کند
 او را و همراهان او را از همه بلاها محافظت کند و شر عقاب را از جانها

آن بچه تازی که باین بازی بزرگ بشود معروف و چرخ شناس میشود که اگر هزار
 آهوی باشد و چرخ را بر این گاه میزدازی تازی عقب هیچ آهوی نرود مگر آنکه چرخ
 او را میزند و او را میگیرد این تازی در پیش شکار حیوان آهوی معروف تمام است
 که خطا نمیکند و عقب آهوی بی چرخ نمیرود چرا که وقت موش گرفتن با دلیجه
 فمیده است که اگر دلیجه نباشد خودش موش دو پا را نمیتواند بگیرد که باید
 چرخ بزند و میزد او بگیرد و دانسته است کم کم حیوان عروقی میشود که اگر هزار
 آهوی باشد یکی را عقب نکند مگر نگاه بر آسمان میکند تا چرخش را به میزند که ام آهوی نرود
 که او هم برای او رفته باشد باز از نوع سیاه چشم کجنگی است خاکستری نک
 و سیاه که او را بگردی بازوری و بفارسی الا که گفته میگویند صفت او از کجنگ
 قدری بزرگتر است بالهایش سیاه چشمهایش سره کشیده سیاه چنگال و
 منقارش سیاه و با قوت و تند و تیز او هم کجنگ و قویک گوچک که در
 بهار در میان کندم وجود پیدا میشود بخوبی میگیرد و خوب هم لطیف از دور می آید
 آهوی و نوع می باشد یکی خاکستری و سیاه چشم سر کشیده و یکی زرد رنگ
 البته خاکستریش بهتر از زردش است ای فرزند صفات ظهور زرد چشم
 و سیاه چشم آن بود که گفته شد سیاه چناب در علم آنها را تعلیم کنم که استاد
 این فن بر این بنده ما دشاه روحا فداه رحمت کند بدان عمر طبعی این جانور را
 شکاری خیلی است اقلابیت و پنج تاسی سال هم میرسد مشروط بر آنکه دست
 بدست نشوند بدست یکفر استاد با وقوف باشد من خود هم بالایان میت
 طوالت داشتم اگر چشمل اول شکار میکرد اما میگرفت بدان که علامت پیکر
 قوس از چهار پنج سال که بالا رفت کسی نمیدانند چلیت مگر خداوند و صاحب
 خودش قوس ده پانزده ساله چند علامت دارد علامت اول کم نفس

نیز نوع
 سیاه

۴۱ هر که قوتی ندارد و خاصیت سیم او برای بوی قرقی بسیار خوبست خاصه طوش
 باشد اما دلیجی ناخن سفید بجز و منش پنج بکاری نمی آید خودش هم در صحرای
 طخ و سوسمار صیدی نمیکند در بلاد سورک در راه اسلامبول از این جنس را دیدم
 که در طاق و فها و طاقچه همه جا میسوزد و کسی آنها را نمیزند و نمیکرد و
 آنها هم مدام مثل کله کبوتر با هم در پرواز می آیند هر کجا کله دیدی بدان دلیجی
 ناخن سفید است ناخن سیاه کله با هم نمیکردند خودم دیدم عربهای اتیره و
 شمر که بچه دلیجی ناخن سیاه را از آتشیان در آورده اند بزرگش کرده اند تا
 پروبالش سید او را با گوشت طلبیده و همیکه قدری طلب آمد موش
 و پاره میگیرند بدین پنج که بند پایش می بستند و او را می انداختند دلیجی
 موش را می گرفت بعد بند بند می بقدر دوزخ بار یک بر پایش موش
 می بستند از دور دلیجی را می انداختند می گرفت و می گرفت بعد یک بچه
 تازی دو ماه می آوردند یک پایی موش را می شکست و ل میگردانست پافزار
 میگردانست دلیجی را می انداختند چند سیر میزد و می گرفت بعد دو تازی سه چهار
 ماه را می آوردند موش را جلوی تازی ول میگردانست تازی عقب میگردانست بعد
 دلیجی را می انداختند یک سیر تازی میزد و یک سیر دلیجی تا او را می گرفتند بعد
 از چند موش پاشکسته یک موش تازه را می آوردند برای بچه تازیها ول
 میگردانست و یک بچه تازی یک سیر چهار انگشت بر گوش موش فرو میگردانست و از آن
 گوش در می آوردند که اگر بخوابد بوزاخ برود و خوب مانع شده باشد معلوم است
 تازی دو ماه در صحرای موش دو پانصد و یک سیر و غرض موش را را میگردانست
 دلیجی و تازیها هم عقب موش ول میگردانست مثل خرچ و آه و تازی میسوزد
 ندارد و قریب سی چیل سیر میزد تا او را می گرفتند خاصیت کلی اینکار است

۲۴ آنهم بر دخت مثل لیل چه میکند در درجه حال پوچ و بی مصرف است بخردش که
 بکار پیوند کردن پتقومی آید دیگر هیچ فایده ندارد خانه طوکلک و بزا و قمری ندارد
 گیر نک است شناخته نشود و بعد ولیجه است و آن بر دو نوع میباشد
 یکی آنکه زرد رنگ و تمام بدنش پر خال بسیار مقبول و دیگری زرد رنگ و خال
 و تمام ناخونهایش کوچک و سفید آن ولیجه اولی ناخن سیاه خودش در
 صحرا کنجکات و بلدرچین و سار و از این قبیل چیزها را صید میکند چونکه بسیار بخور کند
 پرش است صیادان بآن رغبت میکنند که دو سه خواص دارد خاصیت
 اول او در بوشه و دشتی او را میگیرند و آموخته اش میکنند چنانچه اعراب
 کلاغ قرقره را میگیرند و در سن باریک بلند بیاض می بندند نیم ذرع باین آن
 بند را پری بقدر کنجکاتی می بندند و بر هوا می رانند چنان تعلیم کرده اند که بقدر نیعت
 دور میکند از دور پسین نماید که قوشتی میخواهد جانور را بگیرد بالابان و سایر طيور
 از دور برایش می آیند در ساعت کلاغ می نشیند و صیاد کبوتری جلوه بالاک
 و سایر طيور می اندازد معلوم میشود که همان کبوتر شکار کلاغ بوده گرفتن کبوتر
 همان بدام افتادن همان ولیجه هم همین سیاق است با او بالابان میگیرند
 خاصیت دوم اینست که اگر خرچ را بخوانی بالابان کیس کنی یک دو ولیجه با
 دو کره و طور باشد که گیری یکسری شمش را بدوز برای خرچ را کن و خرچ را بیداز
 تا او را بگیرد و دو سه دست پر بادیده بعد بالابان صحرائی بیداز ملتبه خطا
 نکند سار و ولیجه برای خرچ کشیانی که بخوانی او را بالابان کیس و قره قوش
 کیس کن لازم است آما ای فرزند پس قلاب سار را مضبوط بر قلم خودش
 باندی قوی بسته باش و گوشت تاسه چهار نوبت بر پشت سار ببند و او را بر
 خرچ پیران تا بگیرد یا کبوتر یا مرغ بکش و سیر کن اما ولیجه سبت ناخن را لازم ندانم

در کار خودش میشود همین که دید رحمت دارد بر میگردد و سعی در گرفتن بخت میکند لیکن
 بالا بان دوش طولک اگر بدست قوشچی قابل باشد بهتر از بالا بان بزد و میکند
 علامت دیگر تر متنا بر دوش میباشد یک جنس او هر قدر طولک کند پرهایش
 مثل بوری کرمی و بزی اوست اید افرق نمیکند و لوسه چهار طولک جسم بشود
 دیگرش طولک که گردنشت او کبود بن متعار و پایش زرد و برق مثل کاه ریاسه
 و همایش سیاه من که نفهمیدم کدام جنس او کبود میشود و کدام جنس او هر قدر طولک
 کند بجالت خود باقی میماند مثل سنک و میقواس است لیکن او را تجربه کرده ام سنک
 چشم سیاه هر قدر طولک کند پرهایش مثل زرش است و میقواس دشت و
 وسیع فرم پرهایش نخودی رنگ میشود اگر پنج شش طولک بکند
 چشم او قمر میشود مثل قزل پنج شش طولک بعدیل است انهم قریب تر متنا
 هست لیکن او درشت تر و سیاه تر بالهای سیاه بلند و پین دارد و پنجه
 رز و رنگ و کوچک است خودش در صحر اکا کلی و سایر چیزهای کوچک را
 میگیرد و خوب شکار میکند در صحر مثل تر متنا هست اما بسیار بد خوئی و جرت
 است در شمیرانات و بازندگان در باغها میگیرد ازند آشیانه او هیچ بکار
 نمی آید لیکن طوری او بهتر است طوار او بقدر تجربه شاهین است شکاری
 میشود ولی بزحمت و شکار او جرمش منی ارزد و کم او را با تر متنا می جفت کنی که
 از سایه تر متنا او کاری بکند زیاده بر این کاری از او ساخته نمیشود و بعد
 شکست است که با میقواس بسیار شباهت دارد ولیکن کچ او کوچکتر است سیاه بخت
 آن خط سیاه زیر چانه را هم ندارد و فرق امنیت که سنک چشم سیاه است
 و میقواس رزق چشم است شکار خودش در صحر اگر کنج شک مفلوکی زخمی باشد صید
 میکند و الا قوتش بسیار کم است و قریب است از هم در باغها کاردش میکند

سب

بخت

تو بیا یاد دیدن ترمتهای کا کلی میخواهد چشمش را بر ترمتهای دوخته است و او را
 بدو بروست او دست او دست بلند کند و ترمتهای را تکان بدد که کا کلی
 او را پس بند خود از طرف راست کا کلی بیا آومت را بگو بر دست چپ
 بقدر ده قدم از کا کلی دور بیا و ترمتهای را تکان بدو خود دست آهسته از
 طرف راست بیا و چوب را در آن آن حلقه مور را بگردان کا کلی بچاره بیند از
 و بجز او را برای دست پر ترمتهای خود معطل نمائی این ایجا حقیر است و
 این عمل در فصل فائز و زمستان بهتر از سایر فصول است ولدت و صفا
 شکار ترمتهای کا کلی بسیار است چه بسیار با صفا و خوب و در یکینند با هم
 بکیرند لیکن در ایام بهار و بهوای گرم مثل زمستان دور نخواهند کرد و اگر ترمتهای
 طوار خوش باشد کبک و تیه و بلدرچین و بلوه و خیرهای کوچک همه را میگیرد
 صفت بد او اینست که اگر تحف او را بیدار نشی شکارش را بر میدارد و فرار
 کرده بخورد و بدست آیدش مشکل است باید حفت باشد صفت بد دیگرش
 اگر اندکی گرسنه باشد انگشتهای خودش را دندان میکشد و اگر صاحبش غافل
 باشد همین که یک دفعه دندان گرفت و اندکی زخم کرد هیچ علاجی ندارد و اگر تمام
 پای خودش را بخورد تا بقلمش برسد اگر پای خودش را بنا بخورد و بگذارد و چنان
 بجزول کردن و آزاد نمودن او نیست پس باید تو شش غافل نشود و بدام او را
 چاق نگاه دارد که هم قوت دور کردن را با کا کلی داشته باشد و هم پایش را
 نخورد و سلامت برای تو بماند اگر خوش نگاه داری که پایش را نخورد و طوطی
 هم پیش تو میکند اما خانه طولک او مثل نری او و نمیکند مثل بالابان بز
 و خانه طولک البته که بز هم نادان است هم بکست طولک که شد
 سنگین شود چرا که پنج شش ماه بتهست و پرواز نکرده است هم است

میدانم که دو ماه از این گذشته بر همه دنیا سدا می شود و او را صیادان با طور ۳۶
 میگیرند و ترمتا مستغنی از تعریف است آنم ترسه نوع میباشد و او شتم بالا بان حر
 صافی و اجتر و لفیف دارد سیاه او که لفیف باشد مامع داشته بهتر از قرصانی
 اولست بر عکس بالا بان قدری فراموش کار است اگر او را جفت بخوابی برای کالی
 برسانی بزودی او را روزی سه دفعه و چهار دفعه طلب و کالی زنده بگیرد و
 اول و دوم و سیم که خوب کرم طبله بال کبوتر شد بعد کالی زنده را چوبی بلند بندد
 او را بر آن کالی که سر چوب بسته را کن بگذارد چهار پنج سر بزندان وقت بگذارد
 بگیرد و بینی از آن کالی بده بخورد و باز بعد از بردن گوشت چسبن کن روزی سه
 نوبت خوب که کرم کالی میخ بند شد برو در صحرایک کالی بردار خوب زنک
 برایشان را کن و هر دو را جفت بینداز تا بر نند و بگیرند و دورا با هم سیر
 کن سه چهار روز هم چسبن کن بعد برو بر کالی صحرایی میداند در جایی که چاه و
 باغات نباشد که در چاه میسود و و هلاک میشود در باغ کالی را کم میکنند و
 خودش کم میشود صحرای صاف میخواهد هر چه زودتر او را عجله کنی بهتر است
 بر عکس طریقه که عجله کردن در آن صفا خطاست صبر لازم دارند البته اگر نند
 خوابی فرمود من انقدر کالی زنده بردار از کجا بیاورم مصنف غلط کرده است
 خودت غلط میکنی بیا بسانی تو را تعلیم کنم که چگونه کالی زنده را باید بگیرد و اینکه ترمتا
 تو خوب کرم طلب شد یک چوب که بقدر دو ذرع و نیم باشد بر دست بگیرد و
 سر چوب را از یک سوی دم اسب حلقه درست کن و مضبوط آن حلقه را
 بر چوب با نخ سفیدی به بند موی دم اسب هم اگر سفید باشد بهتر است ترمتا را
 برداشته برو در صحراییک کالی دیدی ترمتای را بدست دیگری بده و خودت
 ده یا نزه قدم دور بشو از یک طرف کالی ترمتای را بطلب تا ترمتای برسد

۳۰ آنجا را حور سعه میگویند بجز حور حبهین که ازین حور خارج شدیم طاق کسری میکند
 حضرت سلمان را که گریه از شدت باد منیائیم بجای میر و نیم من و ملازما هم
 حیران و سرگردان ماندیم با وجودیکه هزار مرتبه باین مکان شکار آمده ایم
 قادر بر آن نبودیم که راه پیدا کنیم تا اینک که بر زمین شش زاری رسیدیم فهمیدیم
 که از حور در رفته ایم و حضرت سلمان بدست چپ ما مانده است با وجودیکه
 می آید که دماغ و چشم اسبهار را پر از ماسه و شن کرده است قادر بر حرکت نیستند
 در این بین دیدیم یک دال مرد را خوار بسیار بزرگی از آسمان آمد بر جلو ما نشست
 بهم را بان گفتیم همان صنعت عرب ما من این دال را میگیرم و ختم بالای باد این
 دال مرد را خوار را گرفتیم برای آنچه باد بر چشم او مانده میر بخت منم باد دست و پایش را
 بر باد میدادیم و پیش میر رفتیم تا بر سر دال رسیدیم دیدیم بجای راه بر سرش را
 بر زیر پر پایش کرده است و خوابیده است خودم را بر رویش انداختم و او را
 گرفتیم دیدیم چشم و دماغش پر از شن است که قادر بر نفس کشیدن نیست بود او را
 بغل ایدار و او دم تا بخت سلمان آمدیم آنروز آنقدر گوشت بخیم نیامد که قوت بخور
 سیر کنیم بفریاد شیر مستی را خریدیم برای کباب لایق و برای الحال طیور و واجب گشتم
 قوت شایسته را سیر کردم و یک دال را بر دال خود نهادیم و او را بعد از یک روز مرخص
 کردم بهو را هم اگر باندنیز دو بوی آدمیر اتمیز نمیداد البته نه بود با هم همین سابق
 صید کردم نوع دیگر سیاه چشم و میر و رناق است که هم چشم سیاه و هم تیر چشم
 میشود فرنی با هم ندانند در رنگ و صفت سر و مانند یکدیگرند نوعی که علامت
 او در زو چشم و گریه و بوی شکار بجای شند نوع دیگر سیاه چشم تر متاست
 آنهم بر تنه رنگ سیاه باشد سیاه او بهتر از آن دو و سفیدش است آشیانه او را هیچ
 حیوانی ندیده است و نمیدانند که در کدام ملک است میر و دو بچه میکنند این قدر

باد بالا باز میگیرد و خط مستقیم رو به بالا بان باد است و با آن رمل و شش بار ۳۵
 بیاد میدهد همه رمل و شش هزار باد بر سر بالا بان میرود و صبا در خود زود پیش می آید
 و شش را باد است و پاناد میدهد و بکار خود مشغولست شش بار بر چشم بالا بان
 میریزد و بالا بان هر ساعت با پر خودش پاک میکند صبا د خاک هوا میدهد و دست
 تند پیش می آید لا علاج بالا بان از زیادتی رمل و شش چشمش و دماغش پر از
 رمل میشود چشمش را روی هم میکند و باز فایده نمیکند سوراخ دماغش هم از رمل پر
 میشود لا علاج سرش را بریزد بالش میکند که آسوده شده باشد صبا د خاک بر باد
 و تند پیش می آید می بیند که بالا بان از ترس رمل و باد سر خود را بریزد کرده
 خوابیده او را باد است میگیرد من خود با چهار پنج خرچ و بالا بان آهو کیر رفتم زیارت
 حضرت سلمان که چند روزی هم زیارت و هم شکار آهو کرده باشم روزی
 صبح زود سوار شدم و امید چنان داشتم که پنج شش آهو را گرفته بیهوش
 سوار قوچی دو فرسخ دور شدم دیدم کم کم بنای باد شکار آهو را گذارد اما اینکه
 دو ساعت قبل از ظهر در معدن آهو رسیدم از چپ راست همه آهوست لیکن
 از شدت باد قدرت خرچ و بالا بان انداختن را ندارم هوا تیره و تار شد
 باد چنان تند روزه شده است که نشت میکند اکنون حسن را عرض سلمان
 چنان زور آورده که میخواهد ما را از پشت اسب برگرداند و صبح اندازد لا علاج
 خرچ و بالا بانهای نائین را قیچی کردیم و بغل و دامن گذاریم در زین بستیم
 که آنرا حور سعه میگویند خاک و رمل ندارد و چونکه در بجا که دجله طغیان میکند
 اینجار آب میگیرد و غلف و نی کمی بسته میشود و کوهالی هست بقدر دو فرسخ عرض
 و شش هفت فرسخ طول در این کوهال مدام از بابت غلف آهوی زیادت
 و سعد گوئی بهم که دوائی معروفست معدهش در آن زمین است از این بابت

قدم میرود و در و شکارش را نگاه بجزرت میکند تا این دوشه شکارچی بر سر هو
 میرسد بکلی و چاکلی با چوب خودشان شبن بین ریزار را به تحمل شکافت
 یکفر در جوف آن میخوابد و روی او را با شبن در یک میوشانند در حالتی که یک
 دستش دراز و باز از یک نازکی می و او را میوشانند با بجمه جمیع اعضایش در زیر
 رمل نخی است که برینی او که بجه تنفس باز است هویره را بر کف دست میکند
 و خودشان و در میزند بکار خود مشغولند بعد از نیم ساعت بالابان بیابان را خالی و
 بی بالغ می بیند و یک مصیدی آید آنچه نگاه میکند جز هویره مرده که شکار نیم خورده
 خودش بوده چیزی نمی بیند بخت از زیر زمین چه خبر دارد است آهسته راه می
 بروی هویره شکار خودش می نشیند آن قرمماق زنده بکوه میفکد که بالابان
 آمد و بروی هویره نشست از لای پرهای هویره در پی انکشتهای بالابان
 میکرد و آن بیچاره بجه مشغول بکشدن و خوردن است که مبادا عقابی
 پیدا شده بیاید صید او را بگیرد و سرش کرم خوردن است عاقبت یا انکشت یا قلم
 یا یک جانی بدست صید او میخورد و همانرا مضبوط میگیرد و مرده زنده میشود و از
 زیر شهاد می آید و بالابان با آن شوکت را صید مینماید صید خود را خورده صید
 دیگر صیدش کند قید چرخان بوده و در چرخ در قیدش کند قسم دیگرش در آیم که باو
 شرفی بغداد نفوذ بانندی آید چه بسیار بادوام و تند و با قوت است از دوز تا هر روز
 زمان آمدن آن پادشاه که شب و روز متصل می آید و دقیقه موقوف نمیکند چنان می
 که کسی قدرت سوار شدن و شکار کردن بلکه قادر بر آن نیست که هیچ چکاری بکند و این
 باو اتفاق می افتد که بیچاره در شکار راست نگاه میکند از همه نوع طيور صحرائی از ترس
 باد بر زمین نشسته اند که مبادا آنها را بلند کند و از چراگاه و شکارگاه بشان دور بیندازد
 اگر در آن ترماسه دارش در بالابانی را دیدند بر زمین نشسته بکفر میرود بالابان

۳۳
 بشا همین است کلاغ کو چاک و ابلق و دراج و چا خرق را بخوبی میگیرد بعضی
 هم دیده ام هویره هم گرفت بسیار شباهت پیل که در ولایت طهران
 هست دارد و بعد چرخ است و آن بر چهار نوع است نوع اول همین است
 که در کوچه های ایران و روم است در بهار صیادان کجاء او را در می آورند
 نوع دیگرش در برنج که ملک روم است پیدا شود مثل باقر قره و هویره و
 زمین تخم میکند از او را چرخ مانعی میکشند نوع دیگرش در کوچه های نجد و درجا
 که آب برده است لانه میکند اعراب میروند و می آورند او را حجازی
 میکشند بنه این نوعها اگر از آشیانه در آوردی چرخ است و اگر با طور گرتی
 لفیف است لیکن چرخ مانعی بسیار خوب است چه برای میوه و چه
 در ناو قره قوش بجز چه حکم بفرمائی قصور نکند پرش مانعی نتوانم بگویم زیاده
 از شاهین است چرا که بارها داشتم و با شاهین در ناگیر حفت می انداختم خیلی
 از شاهین جلو میرفت و در نا را می گرفت همه رنگ میشوند اما آنکه خال است
 او زیاده قرمز رنگ است بهرست مثل ولیجه از همه چرخهای دنیا چرخ مانعی خال
 قرمز دار بهتر است با وجودی که چرخ است و او را از آشیانه در آورده اند
 هر چه بالابان خر صافی نجیب بکنند و بکنند بخرش عرب آنزده هیچ
 جای دنیا مانعی هم نمیرسد مخصوص آن این است مدام خودشان در آن به
 عربستان بی آب خرگوش هویره میگیرند عمرها دو قسم بالابانش را
 میگیرند اتفاق می افتد که شکار میروند می بینند یک بالابان از هوا آمد
 و هویره را گرفت اینقدر صبر میکنند تا هویره را بکشند بنا بخوردن میکنند
 میروند بروی بالابان بالابان قوت او را ندارد که هویره را بر داشته
 برود و لا علاج هویره را را می کنند و خودش بقدر پانصد شش صد

مطلق العنه یعنی روی قیاقش بی خال باشد و سرش هم بی دماغ است و راحه
 صافی میگویند و الاجبالی است که خرصافی نیست چرا که دماغ دارد بعد
 بالابان لفیف است علامت او زرد و سیاه سفید شود در همه نوعش
 دماغ دارد زیر چشمش سیاه است مثل چرخ آشیانه ای این نوع را در صورتیکه
 بچه او را از آشیانه پرواری او ابر کی تیل کی و عبری و چیری و بفارسی
 چرخ میگویند و اگر از آشیانه پروار نمود و با طور گرفتند او را بالابان لفیف
 میگویند لیکن بدان ای صیاد که آشیانه آن چهار پنج نوع بالابان که خرصافی اند
 من این قدر سیاحت کردم از همه شکارچیان جو یا شده ام هیچکس تجربه بالابان
 خرصافی را از آشیانه در نیارده است و کسی نمیداند در کدام ولایت آشیانه
 میکند همین قدر من دیده ام که در دشتی و دشتستان اول فائیز از روی دریا از
 طرف مسقط و بحرین می آیند و صیادان اینجا با دام میگیرند خدا میداند که
 از کجای می آیند و کجا آشیانه میکند از آنجای در ملک عجم و ملک روم و قزقستان
 دیده ام همه لفیف اند و همه دماغ دارند مثل لفیف و خرصافی مثل طرلان و
 قزل است یا مثل اسب بخدی و یا بوی ترکمنی است خرصافی هر قدر طولک
 بگذرد سال بسال بتر شود و لفیف تا سه سال خوب شکار می کند بعد از سه سال
 در میشد و در شکار الآن دو بالابان خرصافی پیش من هست یکی شانزده لک
 و یکی هفده طولک یکی فارسی و یکی حم شامی است در غایت خوبی در نارامی و
 تا عمر دارد سال بسال خوبتر میشود چرا که نجیب است نوع دیگر بالابان لفیفی
 که من او را بجز در بغداد و در جای دیگر ندیده ام اهل بغداد او را جز و دی میگویند
 علامت او سیاه رنگ سرش اندک قرمز و بالهای دراز سیاه که از گوش
 در رفته پنجه کوچک دارد و طوار او بقدر جگره چرخ می شود بسیار تند پرش قریب

نقیصه
 بالابان

نقیصه
 بالابان

باشد نیکوتر است پنجه اش بی گوشت و خشک ساقش کوتاه و سنجش
 کلفت سینه و پشت او پس گردن بلند قدشانی پس چشمهایش در میان شود
 ابرویش آمده و بالهایش تیز و باریک و کمر باریک این صفات که باشد
 بعد از آن است بعد از بالابان احمر شام است و آنتهم بر دو نوع میباشد یکی اسود
 و یکی احمر در نشان هر دو یکند الا قرمز می و سیاهی هر قدر درشت تر و دراز
 تر باشد و صاحب وزن باشد بهتر است دوم قاپاق که عرب او را عمود میگویند
 یعنی هر دو دم وسط او باید پخال بی نشان باشد و دم طرف آخر و دم آن طرف
 آخر از طرف بیرون که زیر همه دمها است عرب او را درانی میگویند که آنهم مثل
 عمودش باید صاف و بی نشان باشد سرش بر نک بدش اگر قرمز تر است
 قرمز و اگر سیاه است سیاه البته اسود شامی پرجرات تر و بهتر از احمر شامی
 است بعد از بالابان درستی اعلاست بر سرش پخیل مدامع و بدش قرمز تر است و سینه
 اش بی نشان گاهی میشود عمودش پخال نشان گاهی میشود خال دار اگر خال داشته
 باشد هر قدر دراز و قرمز تر باشد بهتر است بعد از او سیاه است آنهم از جنس بدست
 بهمان علامت مگر فرقی که دارد تمام دم او سفید است که هیچ نشانی ندارد این
 بالابان اگر چه حراست لیکن بسیار کم است خوب و پرجرات هم میشوند بعد از بالی
 است علامت او مدامع کمی دارد یعنی زیر چشمش سیاهی کم دارد پشت او بعضی دو
 خال بعضی چهار خال و بعضی شش خال که عرب او را شیا میگویند و او هم گاهی با
 خال وسط و گاهی بی خال میشود در هر صورت این نوع را عرب حرمائی میگویند
 صامی آن چهار نوع است که عرض شد شرط حرمائی آنست که مدامع نداشته باشد
 و آن نشانهای مذکور را داشته باشد علی قول قوشچیان عرب سالم تر یا یعنی پشت
 او پخال باشد ما صخ ردانی یعنی این دم طرف آخر و دم آن طرف بی نشان باشد

بالابان
 حمر شام

بالابان
 سیاه

بالابان
 سیاه

بالابان
 سیاه

و او را بطور گرفته اند در همه صورت بحری بادامی رنگ او که مایل بر زردی باشد
 بهتر از همه اقسام است من با بحری آهو گرفته ام لیکن از پس ولسر و نازکست
 خودش را چنان بر سر آهو میزند که بزودی تلف میشود این است که شکار حلال
 آهو گیر برای آهو میل به بحری نمیکند و از بابت هرزگی طبیعت او هیچ چیز
 ذکر شد مقبول نیست مطلق شایین هر چه پنجه اش بزرگتر و ساقش کوتاه تر و لعلش
 باریک و بلند بی گوشت انگشت وسط او را بدین و آن پو لکهای وی انگشت او
 بشمار اگر میت و یک دار و بسته بی عدیل است و آلا هفده یا هجده و یک
 زیاده میت صاحب سینه و پشت پهن و انگشت درازی گوشت و جسته
 کرد و در هم ریخته چنانکه استاد گفته است باز منخواهم چو صعوه باشد منخواهم چو
 کرد و شایین پهن بحری خرج میاید دراز بعد بالابان است که ده و وار و
 نوع می باشد اول آنها کبیدی است علامت او سیاه رنگ در و دم و پشت
 و بالهایش هیچ نقطه و نشانی ندارد و آلا سه و سفید و بی مدامع یعنی زیر چشم
 و چانه اش هیچ خط سیاهی نداشته باشد او را کبیده میگویند و بسیار
 نادر و کمیاب است من بخر خود یکی دیدم در دشتی و دشتستان گرفتند برای مزه
 آوردند بسیار درشت و طوار هم میشود چه برای آهو اگر بخوای چه برای من
 بعدیل است حیف که کمیاب است بعد بالابان فارسی است آن جنبر
 دو نوع می باشد یکی قرمز و دیگری سفید علامت این دو یک است
 اولاً باید مدامع نداشته باشد پشت او از پس کردن تا بدین او که روغن در آن
 او باشد تمام با نقطه و نقش باشد هر قدر نقطه او قرمز رنگ تر است بهتر
 شایبها لایش هفت بال از طرف چپ و هفت بال از طرف راست تماماً نقطه
 باشد پایش سفید مایل باری متقار و زبان و ناخن او هر قدر سیاه تر و کوچکتر

بالابان

بالابان

رمانی معمول دارد خاصه یک شش یا نه است که اسم او را جزا میگویند آن آشیانه
 همه آشیانه‌های پر جرات تر و خوتر است اما شاهین طوری اگر چه نفس و تند
 نیز است لکن بدخوست چرا که خودش در صحرا صید کرده است از پرش خود
 غرور است که هر چیز را بخوابد بگیرد و توانی فرزند جنتش را کشیدی تا او
 بدردنا و حقار و چیزهای درشت و کلان رسانیدی در وقت که او را بدردنا یا
 بقارنا بکار انداختی در زیر پای خودش مثل مرغابی یا کبوتر یا چیزهای کوچک
 بگیر میبندی او میرود و شکار کلان ترا از دست میدهد اما شاهین آشیانی
 این حرکت لغو را نمیکند بجز چه حکم کنی بر وجود او حکمی ایفرزند اگر شاهین طور
 خوب و یا بحری متنازیدست تو آید و لا علاج میخواهی با آنها شکار کلان کنی میبنا
 چشم چپ او را کور کنی تا آن شکار را که تو میخواهی بکشد چشم دیده باشد مضمون
 چشم چپ خوشتن بر آرم تا دیده نه بیند بجز راست تا که بر می درنا
 و حقار او را انداختی یک چشم به بیند و بگیر چشم دیگری نداشته که جانورهای
 کوچک دیگر را دیده باشد همه حواس او متوجه همان شکاری است که تو او
 را انداخته این تجربه را من کرده ام بدانکه شاهین طوری و بحری یک اندر فرق
 دارند مگر بحری با قوت تر و درشت تر است و جرات بحری هم زیاده از
 شاهین طوری است چرا که اصل آن رولی است البتة بچه شاهین شاهین رولی
 هم با جرات تر از شاهین ولایاتی که گفته شد خاصه سیاهش اما اگر بخوابی شاهین
 طور یا بحریهای دیگر بیندازی و در شکار خرده آن تماشا نمائی او را کور کن که
 چیزهای کوچک را بهتر از شاهین آشیانی میگیرد و تماشا میدهد و خوتر و دیر میکند
 خاصه با کلاغ ابلق و یا بلاغ پد رسک بعد بحری است با عقاب و شاهین
 رولی است چرا که معاینه دیده ام انقدر فرق دارد که از آشیانه پریده است

لیکن باین عمر خودم که دمام در شکار بوده ام و قوشهای مختلف دیده ام باین جنس
قوشش ندیده ام همه میگویند شکار است منم میگویم بی شکار است چرا
که جفت اورانده ام بر هست و نیت او خدا و اناست و دیگر شاهین است
و در هر ملکتهی هست آنهم برسته نوع است زرد و سفید و سیاه میباشد
شاهین به محل بهتر از سایر ولایات دیگر است اول شاهین اروم است که در
خاک دولت آل عثمان است خاصه در سیواس که معدن شاهین ارومست
که با اعتقاد من آن کجی بحری است چرا که خودم در سیواس وقت بهار رفتم از
بزرگ سیواس خواهش کردم که میخواهم بروم آشیانه شاهین را در کوه تماش
کنم و فرنج از سیواس دور شدم بر کوهی رسیدم دیدم آشیانه شاهین است
ساعتی نشتیم دیدم دو بحری که پدر و مادرشان باشند آمدند و طعمه آوردند
اعتقاد من اگر از آشیانه در آوردی شاهین ارومست و اگر با طور گرفتیم آن
بحری است خودم باز در پیش یک شکارچی در سیواس دیدم که بحری است
داشت گفتم این چیست و چه میکرد گفت این شاهین است و خودم را ش
در آورده ام و دمام با او قره قوش میگیرم پس گفت با من بیای شکار شاهین
خود را بتو نشان دهم من در خانه اورفتم دیدم ده پانزده قره قوش زنده در خانه
بالهایشان را چیده و ل کرده است معلوم شد که اینها را شاهین شکار نموده است
من عاشق این شاهین شدم بهر قیمت که خواستم مذاچرا که خودش بهر
شکار داشت غرض اول شاهین اروم است دوم شاهین جل شمر است
که در راه کوه عظیمه میباشد سیم شاهین اردیل است که خاک ایرانست شاهین
این سه ولایت خوبتر از سایر بلاد اگر چه شاهین جل بسیار کوچک است طوایف
بقدر حیره شاهین سایر ولایات است اما تیز تر و باجرات تر است بجز حیره

۲۷
عس شد و ایضا در ۱۲۸ از نجات بلند و طالع بر و مندا علی حضرت شایسته ای
و افاده چون علامات پیشین قار شناخته شده بود صیادان این بنده
در خارج و در این یکدانه حیره او را صید کردند و این نیز طولک بود الا آن که قریب
است در دست بنده است اول بهار است او را بشکار حقا و جرده
نموده ام و بسیار تند پرس و خوشخو و پر جرات و رشید است حال در طولک
است ام تا خدا چه خوا به صفت حیره او کلفت و کوتاه بقدر بالابان طوار
ست اینکه میگویند شتقار یا دشاها حانور است و اگر در قوشخانه پیدا شود
بشکار از نشین باین می آید و از یک کله در نایکی شان خلاصی ندارند همه
است چنین نیست یا شتقار این جوان نیست که من دیده ام و اگر هست
تقریبات را ندارد لیکن من همچو قوشی در عمر خود ندیدم بلکه شکار چنان این عهد
دیدم خاصه زدن و بلند شدن او را نه شایین و نه بالابان از هیچ کلام
ام بارها با شایین خوب در ناکیر حقیقت او را انداخته ام از شایین جلو افتاده
ست و در ناکیر گرفته است الا آن از همه جنس قوشش من بخواه بهله است
دام از نشین باین نمی آید و هیچکدام حرمت و این تشریفات را بجهت او معرفی نمیدانند
را بجناب از عقاب خوف میکند و هیچ قوشی هم با او حرمت نمیکند و او
را با هم مثل سایر قوشها گیر میگیرند و همه را نمیکند چه بسیار اتفاق افتاده است
بالابان را خود بکله در ناکیر حقیقت ام از بالابان آمده است برای کله
زندی خودش بکیر اچنان زده است که سیلی اول او را خرد کرده است
شده و دیده است که در نای و بکری بر او زدیست سر او را گرفته است
یت زدی و حرص در نای اولی را گرفته است ندیده است بلکه نه
هم دیده ام که زده و کشته است این حساب نیست همه وقت چنین میکنند

فرنگستان اقامه که از هر نوع طيور و وحوش را از هر ولايت می آوزند و بقتبت
 گراف میخزند و نگاه میدارند برای تماشای مردم بعد از چپا رنجبال که مردم
 دیدند منوح شد میفرشتند با خود کفتم لابد این هم از همان جورهاست که چندین سال
 در قفس بوده از شدت نکردن حرکت و پرواز سینه اش بسته عروق و رگهاش
 خسته شده مثل طوطی که تندتر از همه نوع پرند است او را قریب تنگی و چونکه همیشه
 در قفس است و پرواز نگرفته است قدرت پرواز ندارد با خود کفتم انیت و بجز
 این نیت تدبیر این کار را باید کرد شفق را همه روزه بر میداشتم و بر سر ماهور
 بلند میسرفتم و او را بهو می انداختم مبردن مردن می آمد تا نه دره می افتاد قرار
 دادم صبح پنجده و عصر پنجده کار من همین بود که همه روزه او را بهو می انداختم
 تا دوازده روز یوم سیزدهم دیدم آمد تا نه دره و نه افتاد و رفت بر سر ماهور بلند
 نشست کفتم این عمل پس است همه روزه او را در سرازیری مطلب میدم که بهلول
 و شوق آمده باشد چند مرغ برایش کشتم و او را اگر م طلب کردم و دست پر دنا
 و بد زده رفتن بد زنا او را آموختم تا آنکه در جلو علیحضرت شخر ماری رو خافند
 در هنگام مراجعت از زیارت قم در منزل مل دلاک او را انداختم با جلال و
 شوکت و نامی بزرگوار آسمان چنان زد تو گوئی که هرگز زما در نزاد می
 روح از آسمان بریزد بار می شنقار بسیار خوشنحوی و خوش طبیعت میباشد
 در تابستان با وجودیکه در سیاق شمیران در باغ زرکنده بسته ام باید دیدم
 در بنره ورل و روی سنگ ریزه را آب پاشی کنم تا استراحت کند
 بچ و برف را میخورد امسال که سنه هزار و دویست و شصت و دو است
 دو سال است بدست من است و دو طولک پیش من میکند امسال سه ماه بیشتر
 از پارسال از طولک در آمده به بیم تا چه مقدار او شده باشد و قایع احوالش است

۲۰
یا این که جنس شفا چنین است و روش بقدر سه بالا بان می آید و علم سیه چشم
میدانم که ده دوازده طولک کرده است تا بدست من رسیده است منم
در بزی و یوری کرمی چه رنگ بود و است که بعد از ده دوازده طولک این
رنگ شده است بعد از آمدن از طولک نهایت سعی را با و کردم و گواه
بر سر او نهادم و اسم او را شفقار کناره دم چند روزی در زیر گواه او را صدا
زدم تا اسم خودش را فمیده و بهوش آمد و حریص در گوشت خوردن شد
در صحرای فتم رسن کلفتی با اندازه جثه او که پاره نکند برایش ستم بدست
قوشچی دادم و خود طبله بال کلنگ را بدست گرفت قوشچی گواه شفقار را
برداشت شفقار از دست او بلند شد که پیش من بیاید و در وسط راه قفا
با خود تعجب کردم که او را چه شده است نگاه بر بال و پرش می کردم هیچ عیب
ندارد و باز گواش کردم نویت دیگر بدست قوشچی دادم با خود گفتم کاهست جثه
او که این سنگین است و میدان او کم است چرا که رسم سیه چشمان نیست
تا دو نباشد و یار نداشته باشد و تند و تیزی پرواز نکند بقدر صد قدم قوشچی را با
شفقار دور فرستادم ایضا صدایش کردم حیوان از دست قوشچی بلند شده قفا
پیش روی قوشچی افتاد و چهاره بدویدن پیش من آمد دیدم ابدانیت منم و از نو
بکنه فرمایش باز در صحرای فتم ایضا طلبیدم مثل روز گذشته رفتار نمودم گفتم
کاهست این رسن سنگین است تو کل برخدا کردم رسن را از پایش باز کردم
بجز آنچه بند چندی در پایش نبود او را از صد قدمی طلبیدم دیدم جلو قوشچی افتاد
پیاده دوید تا به پیش من آمد او را سیر کردم و بهر عیب تفکر فرو بردم با خود گفتم
که همه بال و پروا اعضای شفقار درست است و هیچ عیب ندارد چه باعث شده
که قدرت پرواز ندارد و خیالهای دور و دراز میگردم تا خیال کم کجا نور خانه

بمن بلکه هیچکس ندیده بود بی ستمی شنیده بودم که شکاری در دنیا هست در عهد
 دولت اعلی حضرت قدر قدرت شاه شاه ظل الله روحی روح العالمین فراده
 در سنه هزار و دویست و شصت و چهار یکی از ولایت روسیه بهمت گراف خرید
 بودند بجزرت پادشاهی بر ستمشکش آوردند از وی حرمت شتقار را بدست نند
 درگاه حرمت فرمود تا او را بر سر شکار در نا آورده باشند بنده شتقار را از دست شاه
 گرفتیم و پاچه بند او را بوسیده و بر سر نهادیم بکر فتمش ز دوست ملک همچو بندگان
 بوسیدمش و پایی و سیر بر نهادش بعلم شکارچی گری دیدم از هر طرف
 ستم بالش مانده است معلوم شد که از نیمه تولک او را برداشته و تولک
 نگرفته است او را آوردم در قوشخانه بستم اقسام کوشتهای خوب بر او خواندم
 بعد از سه ماه دیگر در نهایت خوبی و تشنگی از طولک درآمد پیرهای کهنه را ریخته
 پیرهای نو تازه در آورده اول صفت او را بیان کنم که بر استمدان این فن
 پوشیده نماند جبه او بقدر یک و نیم بالابان خیلی طوار است سر و پشت او گستر
 رنگ بایل سیاهی و همه پر پشت و پر دم هر پری دو خال سفید بسیار ریزه دارد
 از پس گردن الی کمر خاستری رنگ و خالهای کوچک سفید بایل بر زدی دارد
 و سینه اش سفید رنگ سر هر پر سینه اش خال سیاه کوچکی دارد و اطراف
 پر سینه او سیاه مثل زنجیر در هم ریخته ساق او بسیار کلفت و کوتاه پنجه اش بآن جبه
 کوچک لیکن کلفت و گوشت دارد چشم سیاه و ناخن و منقار او سیاه رانش خلقتی
 ران جبه و قره قوشی شاه بال او میان زرد چشم و سیاه چشم نه بگوئای بال قرل و طلان
 و نه بلندی بال شاهین و بالابان دم من پر خط و خال مثل قره قوش آئینه لی
 چند پر سفید در پشت او هست بندهم از زیادی طولکست یا چیز دیگر
 چرا که بعضی چرخ و بالابان دیده ام که از شدت طولک زیاد پر سفید در می آورد

انشاء الله خوب میشود و بنده خود این تجربه را کرده ام خواص دیگر او اینست که اگر
 صبح را بخوابی عقاب گیر کنی لابد باید بعد از تمام شد دست پر او بگیری و بچسب
 کچل چرخ را بگیری چرا که بزنگ عقاب است اما کو چکتر و کم پیش و بی ازار و
 بی فیه سهولت چرخ او را می گیری و کلاغ سیاه قزقون و دال مردار خوار هم
 داخل طپور بیع حساب کرده اند گویا چنین هم باشد درنده اندلی پوست
 شتر مرده را بار می کند اما که یک رانیت و اند بخور و بخور مرده خواری کار دیگر
 از او ساخت نشود اما کلاغ قزقون را من خود دیدم که یک را گرفت
 و یکش را من از دست او گرفتم از صفات او آنکه چشمش را اگر سوزنی
 بزنی که تمام آبش در ساید و کور شود و او را در جای تاریک بگذاری بعد از
 یک شب و روز چشمش خوب میشود و بصورت اول بر میگردد و صفت
 دیگر او راستی دادن عرب بآنکه می گیرند و تعلیم میدهند مثل آنکه درشتی
 و دشتستان فارس و لجه را تعلیم میدهند برای گرفتن بالابان و سایر طيور
 شکاری در عربستان بجان سیاق کلاغ قزقون را تعلیم میدهند و در کتاب
 شاهان و سایر جاهای دیگر پادشاه بوف میگیرند غرض همه این نوع عقاب
 که مذکور شد سیاق و ششاق می کنند الا عقاب ماه دم که از بس غش
 بر خودش و شکارش هست چه بسیار کم صحرائی میشود و در صحرائی نشینند
 الا بصورت عقاب ماه دم از بس غش و در دوز و زو هوا می بیند
 با تاب آفتاب یکیت و دما در کوههای بلند شکار یک و خرگوش و
 بزه شکار کوهی میکنند این اجناس همه صحرا را خوشتر از کوه دارند چرا که همه نوع
 حیوان سرد سیر و گرم سیر می کنند اینها هم در بیابان با گرم سیر می آیند
 و سرد سیر بر میگردند و این شکار است که در این بیابان شکارچی گویند

طپور بیع
 قزقون

شکار

که عرب اور اعمو و میکوید و سیاوان عجم و ترک اور قاپاق میکوند از همه و همایش
 کوتاه تراست و دمهای اطرافش بلند تراست ز کفش خاکی رنگ و نقطه های سیاه
 دارد در سینه دارد پنجه کوچک ساق بلند دارد دوم است که مدام در کنار فی زار با و
 مرد و ابها در جستجوی قربانه و موش است قلم درازی پرونیخ کوشک و سیاه
 یک رنگ کمر سر او اندکی سفید می دارد و نیم سیاه رنگ سرش قدر سرخ و دو چشمش
 سیاه رنگ و عمل آنهم مثل آن دو است هر سه پوچ و بی عرضه اند قزل کلان گیر
 خوب آنها را میکند و حیاط قاپاق کوتاه اگر بدست قرنی یا ترمتای شکاری بیند
 حینله شش بر آنها می کند که از دست آنها بگیرد اگر بتواند میکند و الا باز در
 عقب جانور مرده و موش کردش می کند بدانکه اینها همه از جنس
 عقاب میباشد حتی کچل هر کس و دال که آنها بجز مردار چینه نخورند صفت دال بزرگتر
 از همه نوع طيور است و متقارش بسیار با قوت که پوست شتر مرده و خر مرده
 را پاره کند یکدش در برزی سیاه رنگ باشد یک تولک که کرد زرد و سیاه
 رنگ سر تا گردنش بی مو و چشمهای سیاه اما کچل هر کس بچه او در برزی سیاه است
 و خال سفید ریزه در سینه و پشت دارد سرش بمو تا گردن و زرد رنگ یک
 تولک که کرد و چند پر سفید بهم میرساند در تولک دوم سفید میشود الا سر
 شاه بالهایش سیاه میماند خواص او برای حشمتی که حرب داشته باشد مدام
 ابرویش کند و مژگانش ریخته باشد یا زخمی که هیچ مرجمی خوب نشود او را بخیرند
 و شکم او را پاره کنند خزان او را در بیاورند بدان خزانیش در آخر عمر
 زوقیت و کسافت او را دور کنند و او را بر روی زخم نامور بسته باشند
 تا فردا صبح بقدرت خدا اگر همای بسیار ریزه از آن زخم بیرون بیاید و
 در آن غرنیه کچل هر کس جمع شود او را بر دارند و یکی دیگر تازه بیند از ناسه نوب

صفت دال

نوع دیگر عقاب زرد است که کبیرا بنده در خدمت حضرت شهبازی رسانیم
 و بر سر شکارش آوردیم علامت او پشت سیاه مایل بر روی سینه زرد رنگ خالهای
 سیاه و راز دارد و سر و گردن مصببول قریب بطرلان در برزی و اوراق عقاب سینه
 مینامند نوع دیگر بوق خوره است علامت او سر و گردن و سینه و پشت سیاه
 مایل بر روی مدام و مرد و اوجها و کنار نی زار با میا باشد اگر مرغابی زخمی یا لاشی پیدا
 بکند بخورد و اگر بدست نیاید و بقرباقه و ماهی مرده قناعت کند و از این عقاب
 عقاب قمر باقی چی نیز گویند و ابل گردستان سلیمانیه و ارباب خوره میسند
 نوع دیگر دو برابر است که مدام جفت شکار می کنند هر چه عقاب کند او نیز بکند
 علامت او در برزی پشت سیاه مایل بر روی و سینه قمر زنگ ابی خال و
 سیاهی تولک که گرد سینه اش تمام قمر میشود چش اش مثل سایر عقاب چندان
 بزرگ و درشت میت جره او بقدر قمرل حیل طوار است پرهای رانش
 تا ماه رنجیه است صاحب جرئت و جبارت است بنده خود در عربتان کچا
 با خر قره قوش گیرم در عرض حمل روز او را رسانیدم با او دراج و پلا و خر
 و حقار گرفت دوستی از من گرفت بر دهمان آشیانی او بسیار بدست و کم
 پرش توری او بهتر است چرا که با آشیانی او سعی کردم هیچ نشد ولی اند
 سایر اقسام عقاب خوشخوی ترو چاکت تر می باشد نوع دیگر از عقاب سار است
 و آن بر دو نوع میباشد یکی سیاه بی نشان که پا و پن منقار و بغایت زرد است
 و دیگری زرد و جو جس آنها بد خو میباشند خودشان در صحرا اگر جانور خبیثی
 شده بی را بیند میگیرند و یا زردست قوش دیگری که شکار کرده باشد و بتوانند
 ستم کنند شکار او را از او میگیرند و الا خوراک اصلیشان موش و قمر باقه و سوسمار
 بکار شکار نیامند نوع دیگر چلاق است و آنهم بر سه نوع میباشد یکی دو دم وسط

نوع

نوع

نوع

نوع

نوع

نخورد و حیانش بته بگوشت ماهی است و او را خود با چرخ کمر فتم و نگاه داشتیم هیچ نوع
کوشی نمیخورد الا گوشت ماهی باب دوم در بیان طویر سبع سیاه چشم که

در این عمر بدست من آمده است و از هر جنس او را بقدر خودش شکاری کرده ام و
دیده ام بدان اول پخت عقاب است و آن بهفت و شصت نوع می باشد

عقاب اول پخت عقاب ماه دم است از همه نوع عقاب جو تر و با قوت تر و شجاع تر است
علامت او سرد مهایش سیاه و باقی دم او سفید سینه پر کینه سیاه و پشت او تر

سیاه و سینه و پشت بزرگ بی خال و نشان بسیار درشت و در کرسی صابرو توانا
که اگر بهفت هشت روز شکاری نکند و سیر نشود پرواز در بی قوت و بیجان

نشود مدام در کوهها کپک و خرگوش و بزه شکار میگرد و چندان در بند میلاق و قشلاق
هم نمیشد مدام او را در رنستان و کوههای پیرفت دیده ام که بازه است با قوت

و شوکت شکار میکند و دم عقاب کوچی کان است علامت او دمش سفید
یک دست کوتاه و کلفت و پشت و سینه اش سیاه بسیار تیز و متقار و درشت

بقدر متقار دال مردار خوار و زرد رنگ مثل گاه را بشکارشان مرغابی است
دام جفت شکاری کنند و با هم میخورند بالهای بلند دارند مدام در کتا

آنها و جابانی که مرغابی دارد بستند بعد عقاب آئینه لی است که در چشمه
کوچکتر از آن و در نوع می باشد علامت آن پشت و سینه و چنگال متقار

سیاه سر و سرخ رنگ بایل سیاهی و پشت او چند پر سفید دارد از نیابت
شکار چنان او را آئینه لی میگویند نوع دیگر که رنگ علامت او بحسب جثه

بقدر ماه و دم میشود کل یا قلی رنگ با نقش زیاد سر و پشتش همه یک رنگ مخلب
و متقارش سیاه و کلفت و با قوت هر چه بکند آن پدر سگ نیست کند

نوع دیگر سیاه بی نشان است سر و اندک باندش فرق دارد و چندان غرض ندارد

این حکایت عوام است عاقبت رفت و او را با تفنگ کشت روزی هلم فوت شد ۱۹
 این را چشم خود دیده ام یا موت او چنین بوده است که باز در آنجا موافق افتاده
 است چنانچه است که مشهور است خدا داناست و خودم در شهر زور سیدمانیه دیدم
 عقابی بر سر سنگی نشسته است چرخ قره قوش گیر بسیار خوبی داشتم و بر او را کشت
 و او را گرفتم و دیدم بهماست از خوف فوت میشد مت ربایش کردم و مشهور است
 اگر سایه همای بر سر هر کس میفتد البته بدرجه سلطنت پادشاهی میرسد این
 سخن را راست میتوان شمرد و بصدق حق یافتم و توانم کرد زیرا که خوشترین تجربه
 رساندم بهمای سایه دولت مرگند بسر که جای کشت درین سایه ها بودم
 بفرزند کیش شاه بخت خوشیتم همین دست عطا میشد قرن فاروغم نوع دیگر
 و مرغزاق است چشم سیاه هم میشود و چشم زرد هم میشود مثل سنگ و میوه عسل
 او پشت سیاه و سینه سفید و ناخن و منقار سیاه چپا را نکشت او همیشه
 اندازه از چهار طرف گفش در آمده ساقش بسیار کلفت کف پایش و پنجهایش
 مثل سوهان خار دارد و سر او مخمرات سیاه و سینه همه ناخن او کلفت و زبر و
 خشن خداوند عالم دست او را برای گرفتن ماهی چنین خلق کرده است که
 می آید بقدر نیساعت در دریا باو یا جوهری که عمیق در بهو ابال زمان می آید تا
 ماهی را دیده باشد در قعر آب از بهو خود را بر آب میزند بقدر دوستی مرغ چو
 میکند ماهی را می گیرد و از آب بیرون می آورد و او را در شکم میبرد و میخورد و الله
 قوت دارد که ماهی کمینی را از زیر آب بیرون می آورد و بقدر دوستی
 هزار قدم او را میبرد و آن دست و پای خوار دارد او که خالق خلق کرده است
 و راه معیشت است که ماهی لعن زنده از چنگ او بدر نرود این که گفته
 مرغ هوار انصیب ماهی دریا برای این مرغ است و پش کوشت بخورای

چشم
 سیاه

تو لک بجه مثل بریش خواهد بود و بخش فرق نخند مگر خال سینش درشت تر شود
 شکار صلی خودشان در صحرای سوس و کجنگ و بلدرچین هم کاچی میکرد بسیار بخ
 و بی نر و بی جان بی طاقت است این بنده در خدمت حضرت سحر بازی
 روحاندها و دوستان شکارچی شرط کردم که او را برسام و یک یک بحرم حرم خدا
 رسانیدم و یک کوفتم و در عهده عهد خود برون آمده ام و از پادشاه حمای
 که یکا و از جسم و کجسر و بریده است در نیاب کرد و بروم و خلعت استخوانی
 پوشیده ام و شربت حمتش نوشیدم و در بغداد بهم با شکارچیان بغدادی بر سر
 مادیان بخدی بن مسم و پنجاه روزه او را رسانیدم و در حضور دوستان شکارچی
 و راج و بلدرچین و دیوه با او صید کردم و کر و کوفتم غرض آنکه با مرغ شب آهنگ
 توان کرد شکار تا بدو صد رحمت و رنج بسیار و پس از روز کاری زحمت عطایش
 بقایش ارزش ندارد چرا که بدخو و کم برش است لیکن عیب و جمله
 بگفتی بنش نیست بخوبی خیلی نفیس است بعد ما است چنانکه شاعر گفته است
 همای بر سر مرغان از آن شرف دارد که استخوان خور و جانور نیاز دارد
 علامت او نیست که پیش سیاه رنگ مایل بجا کتری و سینه اش خالی بی نقش
 دو شاخ از پر بالای سر دارد مثل شاخ بوف و ریش بسیار خوشگلی دارد با لهایش از قره
 قوش بلند تر است و دو قباغ دمش از ده دم دیگر دراز تر بسیار با قوت که استخوان
 را ن سفید شده خرم رده را از زمین بلند میکند و از بلندی او را بر سر سنگی می
 اندازد که استخوان خور میشود بعد خودش از عقب استخوان می آید و خورده
 استخوانهای او را بر چیده بخورد و مشهور است اگر کسی بداند بهماست و او را بکشد
 زیاده از چهل روز نماند و زنی خودم در شکارگاه دیدم همای بر سر سنگی نشسته و شخمتی
 داشتم جوهر صاحب جرات خواست او را با انگشت برتر او را منع کرد و گفت

صفت

والا اگر بدو را قدام محال است گرفته شود از صد بالابان تیز پر کی یا پراغ را بدو ر
 نمیکرد اما بجای و شاهین نوری اگر خوب کرم بشوند بدو میگیرند و بسیار تماشاوار و
 اما باغی او که قدری سیاه رنگ تر است خوب دو نمیکند و چکتر از شاه بوفست
 نوع دیگرش بی شاخ است در بغداد و اما کن مشرفه بسیار است سفید یا بل بزرگ
 قریب به تیغون است و را عروس چاه میگویند خوراکش بیشتر کبوتر حرم است
 و مساق سمیوت صید حرم را شکار و قوت خود قرار داده است و شب با کبوتر
 حرم را میخورد حضرات خادم هم هنگام بھار تھ آنها را در کنبد و سوراخ
 در آورده میکشد از مایلاق کو چکتر است نوع دیگر بایه قوش است که او را چند
 میگویند اکثر در جاهای خرابه پیدا میشود بجز این که برای شاهین بزرگ بخوانند تازه او را
 شکاری کنند بکار دیگر نباید بعد از کشتن دوسه کبوتر یک دو جفت حکم با این
 بچیر که میر شود تا برای چاق خرق گرفتن آماده باشد بجز این فایده نیست نوع دیگر
 اینک است که او را عوام مرغ حق میخوانند صفت او جره اش بقدر کاملی میشود بسیار
 خوش خط و خال خاکستری رنگ مایل سیاهی با خط و خال زیاد مقبول مرغ خوش انواع بوف
 بیچیک در روز شکار نکند و از مکان خود هیچ حرکت ننماید بوف ناچار شب
 اینک نماید بکار بعدیل با قلی هست که گردان او را دشت ماله گویند و اعراب
 او را ابو حک نامند آنهم بر دو نوع میباشد یکی زرد و دیگری خدائی علامت در چشم
 اطراف بنا گوش سیاه پسینه بر سر و شانه و گردن پنجه های بدو قلم باریک و بلند
 و نوع دیگر سیاه چشم و آنکی سیاه تر از زرد چشم او در بزی خدائی رنگ است یک
 تو لک بچند پرهای سفید و وجودش پیدا میشود اما تو لک دویم و سیم پسینه تیغون
 میشود و پشت او کبود و سینه اش سفید مثل تیغون و او را ش بقدر جره قزل کوچکی است اگر
 کسی تمام از علم قوش با خبر نباشد میگوید جره تیغون است اما سیاه چشم او هر قدر

قره نشین آن قوش که اورا میرند حکماً در شش بوف بر قره بدام می افتد
 تو از کین جبهه اورا بکیر ای صبیاد اگر بالابان خوبی باشد ترانجا است بر رو
 او برو و اورا با غت از تور دریا و وحشیم اورا با بر ششم مذوز بار پیمان و سوزن
 حید نازک بدوز تا بدست شکار چش که میرسد ترانجا است کند آنکه بخت
 کند بوف آشیانی بهتر از توری است که خودش صحرانکار کرد و باشد چر که بوف
 آشیانی از هیچ ضرری غیر سبب چونکه نمیداند بوف توری از قره قوش و خیرهای
 دیگر می رسد طاقت آشیانی هم بیشتر از توری است اگر بوف خوب باشد بکیر
 صد دست بالای قره میرود از صبح الی ساعت پیش از ظهر و دو ساعت
 بعد از ظهر الی غایت بغروب مانده اگر توری باشد زود خسته میشود بر سر قره
 میرود جای دیگر می رود می نشیند که دخلی تور ندارد و شاه بوف را عرب
 فهد اللیل می گویند یعنی تلک شب است هر چه قره قوش در روز بکند و
 زیاده در شب میکند خرقه و روبا را بخوبی بکیر و اگر او را در صحران پیدا کردی او را
 عقب کن سه پرتش بخت میکند بعد او را دوست کن که زود مانده میشود بشرط
 آنکه در کوه و جای مایه دار و سنگال خ نباشد زمین باشد که تو او را مجال ندی
 همین که نشینت تو برس و او را بلند کن و پرواز یا سه پرواز زیاده نکند و دستگیر
 شود اگر بخوابی او را برسانی اولاً آنهم چشم و دختن را لازم ندارد بدست
 بکیر و ساعت اگر بدست نه ایستد سه چهار دفعه سرش را بر زیر آب کن
 کرد دلش هواست سرش زیر آب کن تا آتش نشسته راحت شود چو خاک
 و او را گوشت خور نموده بیاق مذکور با او رفتار کن نوع دیگر یا مللغ است آنهم بر
 دو نوع می باشد یکی صحرانی است و نوع دیگر در باغها پیدا میشود اما صحرانی
 او بسیار خوب دور میکند اگر باز یا شاهین یا قوش دیگر دست رواور گرفت

غیر
صفت

را کن تا بر دو بدن سله بنشیند و گوشت را بخورد و چوب را بر زمین بست فرو کن
 که بهینکه بوف را و بنشیند بقیه که او زبان نشود و رحمت بکشد تا آنکه پانصد بشد
 قدم از دور برود و آن سله سیاه را بکیر و زنه را بجز گوشت بی هر هیچ پرنده از مرغ
 و کبوتر بدست او مده که پرنده کبیر نشود اگر حیوان پرنده بدست او بدهی
 بدست چر که بعد از آنکه خوب گرم قره شده از دور رفت بر قره نشست بلکه
 بالابان بسیار خوبی آمد و در تور افتاد آن بوف پیر سگ قره را اول میخندد بالابان
 نازنین را در تور میگیرد و صاحبانش بر سینه چر دیک فشار او را کشته است و بدست
 سودی ندارد و همان گوشت و قره بالابان بدست ناسد همین که از راه دور بر سر قره
 رفت تو توری از ابریشمین شش یا هفت لادرست کرده نگاه بر زمین کن
 خاک آن زمین هر رنگ باشد تو را بهمان جور رنگ کن اگر در سبزه زار باشد سبزه
 کن و بگذارد که بالابان زمین را با تور فرق ندانند این تور بقدر پنج شش ذرع عرض و
 سه ذرع طول یک بند ابریشم باریک خیلی بلند رنگ خودش از بالای توریسته
 باش و وجوب باریک بلند بقدر بهمان تور مثل دو کره قرنی کیسه ده پانزده
 قدم از تور و در زیر آن بند بزن چنان بزن که بجز حرکت تور مذکور افتاده نشود و آن
 این بند را خیلی دور برده باش بر منجی بسته باش آن قره را یک پاچه بزرگتره
 بدان قره مضبوط به بند آن چوب را در وسط حقیقی تور بقدر یک ذرع و نیم دور از تور
 بر زمین فرو کن و خودت بوف را بر دست بگیر و قره را نشان بده پشت بر قره
 بقدر پانصد شصت قدم برو از آنجا بوف را به او امیاز و برای آن قره بهمان عادت
 پیش خودت بهمان بوف نگاه کن اغلب طیور برای بوف خواهند آمد بیرون میا
 بسین آنچه بالابان اگر نزدیک کوه باشد بلکه قزل و طرلان همه حیوانات برای زدن او
 می آیند و میسند و او را میسزند و همین ملتفت قره است برای قره میرود و بهینکه برو

و خوش خط و خال تر در ولاست ایران بسیار گشت و میگویند که در هندوستان کلاغ
 ابلغ را با او میگیرند بنده نمیدارند و خدا و انماست بعد پنج است علامت پنج کرد گفت
 است پایش مثل قوش و منتهی اش با نقش مثل طولان بفت پست او سیاه بی نشان
 و شکارچی او را به میزند میگوید بسیار است و بسیار شباهت بسیار دارد و همان قدر با
 میشود شکار را و بجز مار هیچ نیست مار خور است مارهای درشت و بزرگ را ویدم گفت
 بجز مار خوری کاری از او نیاید و اگر او را بچینه صیادی بگیری یا با چرخ عقاب گیر
 او را پس بد کنی و بخوابی نگاهش بداری بدان هیچ گوشتی را مثل گوشت مار
 دوست ندارد و در زندگی او بته گوشت مار است بعد بوف است آن برشت
 و نه نوعت خوب است شاه بوفت که صیادان او را از آشیان بر میدارند
 و او را تربیت می کنند برای شش گرفتن سیاق رسانیدن او و بعد از آنکه اول
 از آشیان در آوردی خوش گوشت بده که خوب چاق بشود که پر پایش را
 خفه نکنند و نیز از دما اول پایش که هوا سرد شد در آنوقت همه طيور سبع و غیر
 سبع از سیلاقات و کوهستان بگرم سیرات می آیند تو هم بوف را بدست
 بگیر و با چه بند کرده او را مثل سایر قوشها با خود را می کن و او را کمتر گوشت بده
 که محتاج تو باشد بعد چوبی که نیم ذرع بلندی چوب باشد و سله از جل سیاه محکم
 و مدور به بند و بندی باز از قاطمه سیاه بر او بسته باش و پاره گوشت
 بدان سیمابه بند بگذرد و دو قدم بر زمین بگذارد و بوف را بر دست بگیر آن گوشت را
 بر او نشان بده از دست تو بترخیزد روی آن گوشت سیر و بگذارد قدری
 بخورد و نوبت دیگر بطور مذکور کن دفعه دوم و سوم او را کمی سیر کن و عصر باز
 همین نوع قدری دور تر فرود آید قدری دور تر قدم بگذرد آن سیاه بر او دور
 کن قدری که دور شد چو بر زمین فرو کن که آن سله قره پیدا باشد بوف را

۱۳ باز است و هیچ دخلی بقرنی ندارد و هر چه باز کند او بکند بلکه زیاده و اگر همین عمل
 در قرن و طرلان و چرخ و شامین یکی البسته خیلی بهتر و نیکوتر است چرا که بقرقوت
 و تونند تر و درشت تر است شامین و چرخ و قرنی و قرن امن بخیر بگوید و ام و این
 عمل ایضا حقیر است اما در میان پیچو آن بر دو نوع می باشد یکی نازک و کمال
 سینه شش درشت باشد و دیگری سیاه مایل بقرقرنی و هر یک از آن دو قسم هم
 بر دو نوع منقسم است یکی آشیانی که از آشیانه بر میدارند و دیگری توری که با
 توریست آرد اول سبک است روز پیش از آنکه قرنی بیاید و می آید و بر خط
 قرنی که آشیانی او بهتر از توری است آشیانی پیچو بوج و نامرغوب است
 بر حمت شکاری میشود و سیاه او بدو و گریز است اما زورنگ او بسیار خوب
 و خوش شکل تر از قرنی است خاصه اگر یک و طول کسم بکند هر نوع قرنی خوب
 و شکار رقا بکند و نیز همان کند فرق پیچو و قرنی همین است که قرنی تیز تر است
 و او کست در بخیر این او در همه چیز زیاده از قرنی است بقرقوت تر و بادوام تر
 چه در کما و چه در سرما اگر در تابستان از صبح تا عصر با او شکار کنی دست پست
 تازه تر میشود و خسته نمیشود البته ده درجه طاقت او از قرنی زیاد تر است
 و بیشتر از قرنی با صاحبش مانوس میشود اگر پیچو را بسیار خوب اندازی که دست
 رد نکند و دراز که شد نخواهد گرفت باید بسیار خوب بی اندازی که بر مشت او بی
 اما یوس نشده باشد خویش گرم شکار بفرمائی علامت پیچو غالباً قریب
 قرقوت کرم پای پیچو کلفت تر و ساقهایش قوی تر و چشمش قریب براق است
 و خط سیاهی از زیر چانه اش کشیده شده است بالهایش کوتاه تر از باشد است
 هر قدر آن خط از زیر چانه پیچو بزرگتر باشد بهتر است بعد شکر است مثل قرنی و پیچو است
 از مرغان شکاری هندوستان است گویند از قرنی و پیچو درشت تر است

پیچو

روز چهلیم که میخوای او را بیرون بیاوری گوشت او را کم کن تا چهار پنج شب مثل
 قرقی تازه او را نزد چراغ دست بگیر شب بشب دست گرفتن او را زیاده کن
 تا خام نمیشد خوب که رام شد بجز چه حکم کنی معمول در این عمل دو خواص دارد
 اولاً قرقی خیلی درشت با قوت میشود البته نه بند انگشت قرقی بلند و کلفت
 میشود دوم ازین چله تن مغز استخوانش سیاه میشود و قوت او یک برسی فرق
 میکند اگر چیزهای درشت را بگیرد یکت و کبوتر و با قرقه محالست از دست او
 بدر رود مشروط بر آنکه او را از اول که بر دست تومی آید تا حال که بعد از چهل
 روز است بکنجش چیزهای کوچک نیندازد حتی میخ بند نباید میخی که گنجی
 بکنجش خورده گیر یا فراموش کرده بداند که شکار او چینه های درشت است
 اسی فرزند نوع دیگر در علم قرقی را بسیار موزم که هر چه تقون و طرلان و شیمان کنند قرقی
 توهم آنرا بکند اول بجا که شد بکنفر قوشی صاحب و قونی معین کن بر دو جابانی که
 آشیانه قرقی هست نگاه کند و از دور تماشای آشیانه میکند همین که دید قرقی از برای
 بچایش طعم آورد و قوشی برود نگاه کند البته نه با چهار تا پنج که خواهد داشت خوب
 نگاه کند یک طوار خوش او را آشیانه بگذارد باقی دیگرش را برود و تا پدر و
 مادر هر چه طعمی آورند باین یکی بدین دتا آنکه تمام پرهای حلال او در بیاید همه
 روزه صیاد او را نگاه کند چهار پنج روز پیش از آنکه میخوای بند آن بچه را بدرد
 مادرش برده باشند صیاد برود او را بگیرد و آشیان چشم او را بدزدان بچه
 قرقی بانی که اول خودش برداشته است یکی از آنها را بیاورد و بچایش بگذارد
 تا پدر و مادرش بایوس نشوند و جلای وطن نکنند همه ساله بر همین درخت آشیانه
 نمایند پس آن بچه قرقی را که پدر و مادر او نتوانست تربیت کرده بهمان قسمی که در اول فکر
 شد تربیت نماید چنانکه بعد از اربعین مذکور که بر دست بگیرد همه میگویند که خرد

آمدن قرقی است قرقی بسیار خوبی بدست تو آید اورا غریز و کرامی و اری ترا در کجا کرد
 او تعلیم کنم بدان از عمر این قرقی اول سنبه نهایت یکماه یا چهل یا پنجاه روز زیاده
 نکند شته است که بروام تو افتاده و از بابت اینکه بچه است هنوز استخوانش
 نه بسته است مضبوط نکشته لابد بدست توست و بجان مینماید اگر بخواهی
 اورا عاجلا شکار کنی ضایع میشود پس ضیحت بشنو اگر میل داری که چیزهای کلان
 و درشت از قبیل کبک و تیهو و باقر قره و امثال آنها را با او بگیرد و او را بجائی
 خوب امین کن که از اسب و طول بهیج خوف نکند بعد اورا اگر م طلب کن بعد یکروز
 جوجه مرغ برایش بکش سیرش کن جوجه را روز بروز بزرگتر کن تا باینکه برسد که اگر پای
 مرغ زنده را گرفتی بمضایقه میاید و بدست تو مرغ را بگیرد و سباده تو غره بشوی
 یک دفعه مرغ را رها کنی که ضایع میشود و بعد از دوسه مرغ گشتن بدست او دوسه
 کبوتر برایش بران بگیرد و سیرش کن باز یک مرغ دیگر بسایق اول برایش طلب و
 بکش همین طور دو پای مرغ را بگیرد و او را از دور طلب همین که بی تامل آمد و مرغ را
 گرفت سیرش کن او را در جائی مثل کج که دو ذرع طول یک ذرع عرض یا اندکی
 بزرگتر و یا کوچکتر جای ده محل او را پاکیزه کن که خاک نداشته باشد و چنان پاکیزه
 باشد که قرقی روز را از شب فرق نکند سباده و انجیال روز پر و از کند خودش را
 برود و دیوار زده ناقص کند چنین جائی قرقی را بسته باشی همه شب سه ساعت
 یا چهار از شب گذشته برو با چراغ و قرقی را بدست بگیر و گوشت بده اما هر شب
 گوشت او را بدل کن اغلب کنجشک و کبوتر بچه با و بخوران شب دیگر بسایق مذکور
 برو و گوشت بده هر قدر میخورد باید بدی تا خودش نخورد و بعد جائی را آب کن
 پیش رویش بگیر و دست بر آب بزن که بداند آب است اگر خورد و بگذازد هر قدر میخورد
 اگر میل ندارد و نخورد اقلایک از بعین باید بعین بسایق در آنجای تارک باشد

دیدیم یاسین را بانداختی کرم و در آید یا لکبت را ندیدیم مغذ و میشود باین عذر هاتما
 هنگام غروب آفتاب که میداند این دست او را سیر می کنند نهایت سعی را میکنند
 تا بکیر و دوسیر شود و صبا بشش را بطبع بنید از دنا فردا صبح زود تر سوار شده باشد
 فردا هم مثل روز گذشته خواهد نمود بیت امروز هم حکایت دیر و زمی کند
 اندر مثل شکایت دیر و زمی کند آنا نکا بدارش میمون خوب خوشخوی
 و با وفا و خوش رویت چنانکه گفته اند شعر بصید شاه سواری فکند باز را
 هوا گرفت بن کام باز تریدن دو چار باز دگر گشت باز گفت بیبا
 که باز گشتن خود را سیر کس ندین نه زیر گیت بیبا باز کرد تا برویم
 هوای بال خوش است و بکام پین چو باز این سخن از وی شنید بازش گفت
 که سر سری نبود کار عشق و رزیدن دمی که دست ارادت بدوستی دادیم
 تمام عمر از مشکل است بربیدن هیچم باشد است همان تعریفات که در
 طرآن ذکر شد و او نیز مندرج است انهم سفید و زرد و خاکی رنگ و سیاه دارد
 از این چهار نوع خاکی او پر دل تراست علامت او خاکی رنگ مایل به سیاه و چشم
 کوچک و نقطه های سینه اش هر قدر کوچکتر باشد صاحب جرات تراست عکس
 قول است البتة قرقی شیا علی چندین درجه از توری او نیکوتر و خوش خوتر
 و بر طاق ترو باشد کار تراست شعر بابا باشد بر اندیم که تا باز آید
 باز یک هوا گرفت کی باز آید کر طالع برگشته ما باز آید
 هم باشد بدست آید و هم باز آید لکبت و با قرقره چا خرق و مرغابی
 را مع یا ملاق خود با قرقی گرفته ام خاصه شیاننی او را دیدم برای خرکوش طپید
 جرات را گردان او را نکردم ایفرزند انقدر بدان منیه و جبهه خودش زیاده از
 همه نوع زرد چشمان دلیر و با طاقتت ایفرزند اگر در اول سبکه که هنگام

و ثالث سیاه اما زرد و سفید و بسیار است و کم بنیه یکن بسیار خوشخو و در پنج خوش
طبیعت خوش و چپینهای کلان از به شواری که در آن سیاه او که رنگش سیاه و مایل
بقرمز باشد اگر چه بد خو می باشد اما صاحب طاقت و دشکار جریح هر چه حکم بفرمان
معمول دارد حتی پیش مرغ و در آنرا هم خود با طرلان سیاه مایل بقرمز می گرفته
البته نیکوتر و بهتر از آن دو نوع می باشد بعد قزل است در ولایت ایران هم
آشپانه او را از آنرا زرد را و سیاه را و دیکر می آورند و هم در آنرا هم نایز
بهمراهی طرلان او را صیادان با تور هم میگیرند انهم مثل طرلان زرد و سفید
و سیاه دارد و سیاهش که در مع دشته باشد یعنی زیر چشم و زیر چانه اش سیاه
باشد هر قدر سیاه مایل بقرمز باشد برای دشکاری که بخوابی بهتر است
سند با قزل توری همین صفات بر آید و پیش مرغ و در آن گرفته افرق
قزل توری و طرلان اینست طرلان دو درجه تند تر است و در سر بالائی
از قزل خوبتر بلند شود که بنه را کم کند و مقبولتر و خوش روتر و نجیب تر است
ازین بابت در نزد دشکار چنان عزیز تر است اما قزل آشیانی اگر چه بر صحت ترا
لکن از بابت اینکه او را از آشپانه برداشته اند حتی وستی روز کار نندیده و
ضرب سیلی عقاب را پنجه شده است اول دفعه جرتی میکند و دشکاری میگیرد ولی
بزودی از دشکاری سر نخورد و در پیش او مثل ترش توری نیست مثل قزل توری
و آشیانی مثل المیات صحرائین است با مردمان بازار نشین البته
توری او از آشیانی نیکوتر است خاصه که سیاهیش مایل بقرمز باشد
اگر چه در پیش طرلان نمیرسد اما در کلان کیسه زیاده از طرلانست فرق دیگر
او با طرلان آنکه هر چند تولک زیاد کند که نیکوتر و با صاحبش مانوس تر شود
و طرلان هر چه تولک زیاد کند در دشکاری غدا آور میشود مثلاً این دست قره قوش

اندک زردی دارد و تیرنجیب اتفاق در بهار مثل خودش تیغونی پیدا شود و با هم
 جفت میشود البته یکی یا دو از بچه های هفت تیغون پاک میشوند که اهل ترکستان او را
 کافوری می نامند علامت طوار او بغایت درشت و جره او بسیار کوچک است
 در سر کردن پشت و سینه هیچ نشانی ندارد مثل برف سفید است چشم او مایل
 قرمزی بعد از تولد تمام قرمز میشود و گاه باشد بحالت خود باقی می ماند و دیده ام که
 ناخن و منقار او سفید و اکثر سیاه مایل سفیدی بن منقار او سبز رنگ تیغون اصل
 نجیب که پدر و مادرش هر دو سفید باشند اینست شعر تیغون نکات اصل
 نجیب ما اینست کش خدای نمای نجیب ما این بنده در خدمت پادشاه خلدشان
 فتح علی شاه جنت مکان یک جره و یک توار دیدم چه بسیار خوب شکار میکردند از جوی
 اهل ترکستان که او استاد این فن می باشند لاری می مانند در پیش صیادان بازگیر
 که چنین مشورت اول بهار که میشود بازست میشود فریاد میکنند تا قوشهای دیگر
 برو و راو جمع شوند خوش ناچینی با او جفت میشود اما تیغون لاری کافوری البته
 پدر و مادرش هر دو سفید بوده است دلیل بر قول صیادان قوشی از رویه
 برای خاقان خلدش میان آورده بودند رحمت کرد و بخیلی میرزا فرمانفرمای خراس
 انزوم هم باین حقیر رحمت فرمودند چهار پنج تولک کرده بودند که بدست این بنده رسید
 چه بسیار رحمت کشیدم عاقبت یک بک حسته لکشته قوش دیگر را گرفت بسیار
 بد خلق و بد خو شوم بود صفت او تمام بر پایش کباب کی سفید مثل برف و یکی سیاه
 مانند پر کلاغ ناخن و منقار او سفید مانند صدف چشم او زرد مایل قرمزی بسیار طوار
 بود از آن معلوم میشود که قول صیادان صدقت بنده قطع دارم که کلاغ قرقون با
 تیغون جفت شده است و این جر امراده بعمل آمده است این دلیل قول صیادان را قوت
 میدهد العلم عند الله بعد طر لانت و آن بر سه نوع است یکی زرد بادمی یکی سفید

متفرق شدند بهرام نیز خود با چند تن از خاصکان کردش کنان با غمی فرود آمد
باغبان حیران بماند که سلطان باین اختصار در باغ وی فرود آمده گفت
کلاه کوشه دهقان بهر و ماه رسید که سایه بر سرش افکند چون تو سلطان
چون از حال طفل سوال کردند گفت اورا نمی شناسم لکن دو ساعت پیش
قوچی با جلقوی مرصع و زنک بر شاخ درخت این باغ نشست قصد گرفتنش
کردم برخواستم آنهنگ باغ دیگر نمود بهرام خوشوقت گردیده و بهم در آن ساعت
اورا بخت آورد چون جلقو و زنک و نشستن بر درخت از علایم زرد چشم است بعلم
شکار چکبری مصرع مؤلف بزر و چشمی آفرغ حکم شاید کرد و دیگر یقینست آن دو
نوع است نوع اول در بزی و یکی سر او و پرهای شانه و کمرا و زوزنک مایل سفیدی
خاک و منقار شرابیهی غالب و مجموع سفیدی مایل باشد و بن منقارش بنر
زنک بود چون تولک کند شمش کبود و سینه اش سپید کرد و هر چند تولک نیاوه
کند بر بودی و سپیدی سینه و پشتش سفید و پرهای کوشش سیاهی مایل کرد و
معلوم میشود که این نوع دورک است پدر و مادرش هر دو یقین نبوده است
ای فرزند بدان با اعتقاد من اصل یقین مثل طرلان و قزل میت که در ولایت مخصوص
باشد که همه قویش آنجا یقین باشد اتفاق می افتد و طرلان سفید با هم
جفت میشوند و یک بچه آنخا سفید میشود و باقی دیگر بر نک پدر و مادرشان
میشود و در این باب اعتقاد کامل دارم زیرا که خود بالابان یقین سفید
گرفته ام شاهین و کلاغ پیله و طاووس و گنجشک و قرقی در قیقرق و کبک
و بید و ترمتانی و کاکلی و درنا جمیعاً یقینش را دیده ام پس معلوم میشود که
یقین جنس مخصوصی نیست بحسب اتفاق و طرلان سفید که با هم جفت شد
بچه می کند یکی از آن بچه سفید میشود لیکن باز پرهای پشت و شانه و گردنش

تا مور صفت پیشی در بارگاه سلیمان عصر عرضه دارد و در علم طيور با قضا مهای شکار
و خوشی و ناخوشی و صفات و اختلافات جهت کتابی بر نگار و در چند استادان
شش باز نامه نگاشته و در نیایابی باز داشته اند لکن این بنده را چنان در
نظر آید که هنوز درین مسئله جا بل و درین مرحله جا بل بوده اند و آنان را شکارچی نتوان
شمر و نام با پستادی نتوان برد و لهذا باز و باز نامه بر نگارم و بد پستیاری
خاصه معنی طراز چانه بکار آرم تا طالبان علم شکار را یاد کاری بکار باشد و تا بدان
این فن را دعای حنیف بگوید و کار چون در شکار کاهی یا صفا هنگامیکه میزخان
شکاری صید خود را کرده و از شتر عقاب جان سلامت برده و طعمه خوش
خورده و رکنار جوی آب نشسته و از خشکی و گرسنگی رسته بعبیده این بنده
و رفاهت تیر دعا بدهد و اجابت مقرونت امید آنکه قصور این نامه را
با پستادی خود مغفور و مغفور دارند و این کتاب را بنام مستطاب بایون علی حجت
مالک رقاب منتظر داشتم و باز نامه ناصری نام نهادم و بر حسب باب مشتمل
ساخته و چون روی عروس و چتر طاوس بزور کمال و زینت جمال پر خفته
آمد و التوفیق من الله و التوکیل علی الله

باب اول در افتخار طيور شکاری اولاد و قسم قسم اول زرد چشم و آن پر چند
قسم است اول طغرل هر چند من با همه گروش و احتیاط طغرل را ندیده ام اما
از صفاتی که شنیده و در کتب دیده شده از نوع زرد چشم است حکایت
آورده اند که بهرام گور را از ملکیت چین یک بجهله طغرل برسم هدیه و از من
آوردند بجهرام او را زاده عزیز و گرامی داشتی روزی در شکار دُور و
فرار برقرار خست یار نموده از نظر غایب میشود و بغایت موجب تحسر و افسوس
بهرام میگردد و خدم و حواشی که حاضر رکاب بودند در طلب آن از هر طرف

بخیلا تا سوی این خطه بند بر شکار با چند تن از لشکر اران جستجوی شکار
رفته بودند تا که شکار را ران مان کردش و او بدو تیرا میخست تا یون جیروا
بیاورند و بجات جاودانی برسانند و دو دوام از پی شمشیر ملک پیوست
شیر نوشند که از دم شمشیر شکار چون کله شکار بارها خود و یاران خود را
که قمار این رفتار و سرگشته بند بر شکار و جان باختن تیر شاهی شکار
دید و دانسته بودند که مصراع هر که این آب خورد درخت بدریا کند
روی از راه تیر آتش بار بر تافته و بر آه گریز و گریز شمشیر پند پنج قیج سه ساله
که هنوز از این خطر بخیل بود روی بدان سنگ که شاه فیروز روز و بده
و اشخاص معروض در پس آن خنجره بودیم کف و دند شاهراد و لوله تفنگی چهارپاره
زن با سه تفنگ خاندار کلوله زن حاضر بود که پنج شکار مر بو بچیل قدم فاصله
رسیدند تفنگ و لوله آواز داد و بیک لوله اولین قیج از پا در افتاد و
دوین از دوین در غلطیده رسد دیگر سر از زیر فراری شدند اعلیحضرت شهریار
دست مبارک بتفنگهای خاندان فرار برده بنام یزدان یکتا بر سه راس
بسته تیر متوالی از پای در انداختند فلک گفت احسن ملک گفت زه
شکارچی است او داند که در گریز و تاخت چه قدر باید دور بشود که از پنج تیری
خطا نکند مؤلفه نیست شکار این که معجز است و کرامت آری سایه
خداست بر همه کار بقدرت صاحب خود قادر و تواناست بیت
تا خدای ما خدای شاه و شاهیه کند سایه آری هر گجا با ذات همراهی کند
مؤلفه ازین مقوله چه مهال دیده ام بیا که رفته دو صد و هشتاد و پنج لغت
شصت و چهار سال از عمر بنده گذشته و همه صرف شکار طیور و وحوش گشته
لذتی جز در شکار نبوده ام و عشرتی جز در نیکار نکرده بنده در کاظمی و رختا

حمل و ادم تا در مقبره پدر و عم مدفون نمایند و خود با خاطر مخزون عازم ارض اقدس
 گردیدم چون بشرف زیارت حضرت عبدالعظیم علیه السلام و انتظام شرف شدم
 زمان حدت هوا و اوان شدت گرما بود و کتب معود اقدس ششباری در صفحات
 شمیرانات ساری بود از رویتخواهان حضرت و یکنویان دولت کیفیت بعرض کباب
 مبارک صاف بود و چون نماینده هستی و برانزده بلند و پستی هر پستی را بلندی هر غنی
 شاد و بی هر غنی را دولتی مقرر فرموده هر رنجی را در مانع معین نموده است ضمیر الهام پذیر
 همایونی متقاضی گردیده جناب دوست علی خان معیر الممالک با حضار این تشریفات
 مسالک مأمور فرمودند و حسب الامر الا علی با تفاق ایشان بکمال کثرت و
 پس از ساعتی وارد و نیواران که آنوقت موقع وقوف اقدس و موقف وجود مقدس
 بود و کشیم و پس از ساعتی توقف سایه حجاب بر یاریت حضور آفتاب تابان
 روحانده مشرف شدم چندان مرحمت فرمود و ابواب عنایت و مکرمت
 کشود که آنچه شنیده بودم شش از هزار و اندکی از بسیار و یکی از هزار و نمود و گفتم
 چشم مبارک که بر جمال تو افتد غم رحلیش بدل شود با قامت
 از هر در و مایشات خسروانه در پیوستند و در کلمات ملوکانه کلمات توانا
 بود برشته لفظ و عبارت پسند این بنده نیز علی حسب القدر و المقدور در حضرت
 خلافت عرضی بعرض بر زبان بجا افتاد میگردانند تا سخن بقوله شکار رسید چون
 حضرت جلالتی و خافده در علم شکار عموماً ما هر دو در تیر اندازی خصوصاً بنحایت
 قادر میباشند و بحول الله تعالی و قوه چه در کس تراخت سب چه در سپاه کی مثل
 و مانند این شاهنشاه کار نموده و نشنیده ام خانکه روزی در کوه شهرت ملک
 بنده و مهد قلعه خان غلام بچه باشی و آقا کشی خالی نیست که در درختش نشسته و نشسته
 بودیم مصطفی پنهان میر شکار که میگویند بجز بوسیدن تیر ملک آرزو رختا

۳ و بختی سیراوالی مهر و شاهرخ سیراواسکن در سیرا از بنده کمتر بودند از ملک
 فارس بهوایی زیارت بحکم استنشارت استخارت بعبادت عالیا علی ساکنین
 افضل الصلوة و التمجیسات وی آوردیم و پس از ماهی چند که در آن نشان
 آسمان نشان ثقیف کردیم از مقدرات یزدانی و مقتضیات آسمانی بابروردن
 رضاقلی میرزا و بختی سیرا به سپار طریق فرنگستان پس از سال و نیم باز غرمت
 اماکن شرفه زاد الله شرفا قصیم داده و بتوفیق حضرت الهی سی سال متاد می دما کن
 سعادت ساکن بسبیل آزادی زیارت بقاع آفتاب شعاع و شکار اطراف اصقاع
 مشغول بودیم چون تحکامه دولت ایران صاحب الله عن حوادث الزمان
 بفرج جلوبوس میت مانوس بهایون زیب قدوم معدلت لزوم علی حضرت شایسته
 حجه ساینصل و رحمت اله مؤید من عند الله سلطان بن السلطان بن السلطان
 و الخاقان بن الخاقان بن الخاقان لمؤلفه ابوالمظفر منصور ناصر الدین شاه
 که باد تابع احکام او قضا و قدر مرئین منور گردید و وصیت معدلت
 صوت رحمت این پادشاهی مانند بلند و در بقعه سامعه ساکنان خطه آب و خاک
 بلکه در بقعه صوامع افلاک و چرخ من بنده و رضاقلی میرزا در سیرا و دوست
 بهما دونه از دار السلام بغداد بفرم سلام و التیم حقه امام همام ثامن ضامن علیه
 علی آباء الکرام و ابائنا الامه الا امام علیهم صلوات الله الملك العالم بجانب فیض
 جوانب رض الله و مشهد مقدس حرکت نمودیم در کربان شاهان در قلعه سیمی
 حاجی کریم که منزل بود رضاقلی میرزا را اجل موعود در رسید و بحکم کل نفس ذائمه الموت
 در گذشت و ستر ماتر نفس با تری ارض متوت ظاهرت چون طایر روح او پر
 باز نمود و بهوایی شایسته رحمت پرواز نمود و جنازه او را بار بجانب نجف اشرف علی
 من شرفها آلاف الشناء و التحف که خانه مانوس است شایسته موروث او بود



بازنامه ناصر

بسم الله الرحمن الرحيم و بسم الله

بازنامه را بطراز حمد بسیار میطرز و خاصه را به نثر شای کارسازی معرّفی
 که طره اجنه شاهبازان ارواح کرم در شاه راه عمویش چون ابواب جنت او
 بر حصه ارباب ارادتش باز است و نعت از حال بمشال و کمال با جلال آن
 طایر بلند پرواز میرانیم که جامه خلق عظیم الخلق بهایش اگر میقاب تو سین او دلی
 طراز و مدح اندشای خاندانی کوئیم که سواره همایون های بهمان در هوای
 آشیانه وصال غمقای از نبال ایقان و قوه عرفان در پرواز است لمؤلفه
 دوچار و چار و دو طایر که ما به توحید بقاف قربت سیرغ می کنند شکار
 سحاب رحمت حدت برای تیر بهشت همی فرستد هر لحظه صد هزار تار
 و بعد چنین گوید مرغ سخنگوی خیال بلند پرواز شکار انداز شاهراوده والا
 ترا و تیور سیر ز اولد مرحوم حسینعلی میرزا فرمانفرما این پادشاه مرحوم خاقان مغفور مفتعلی
 شاه قاجار لب الله حلل النور که در استادی دولت پادشاه مغفور لشگاه
 شهریار جنت آرامگاه محمد شاه نور الله شراره که نه سزار و دولت و نجاه
 بحر علی باجر با الف التحیه و لستناء بود با پنج برادر که رضاقلی میرزای الیایه

۲۱۴



هو اندک

بزکتاب مستطاب شکارنامه موسوم :-
 بازنامه مصری در علم شکار و پرورش باغچه
 و تمام طویر شکاری و علاج امراض آنها
 شاهزاده آزاده تیمور میرزا بن ناصر ناصرالملک
 فارس بن خاقان فتحعلی شاه قاجار چون کتاب
 مشتمل بر فوائد عیده و نکات غریبه علم شکار
 و ارباب ذوق طالبان علم شکار را در
 لندن بریور طبع درآمد با تمام قیل و آجباب
 میرزا محمد ملک الکتاب شیرازی

No. 7

Bāz-Nāma-i-Nāṣirī,

by Tīmūr-Mirzā.

(Lithogr. Bombay, 1890)

(Persian)

Acc. No.

CLASS MK.

PUB.

DATE REC'D. JUL 26 1929

AGENT

Dr. Looney

INVOICE DATE

FUND *Blacker*

NOTIFY

SEND TO

PRESENTED

EXCHANGE

BINDING

MATERIAL

BINDER

INVOICE DATE

COST

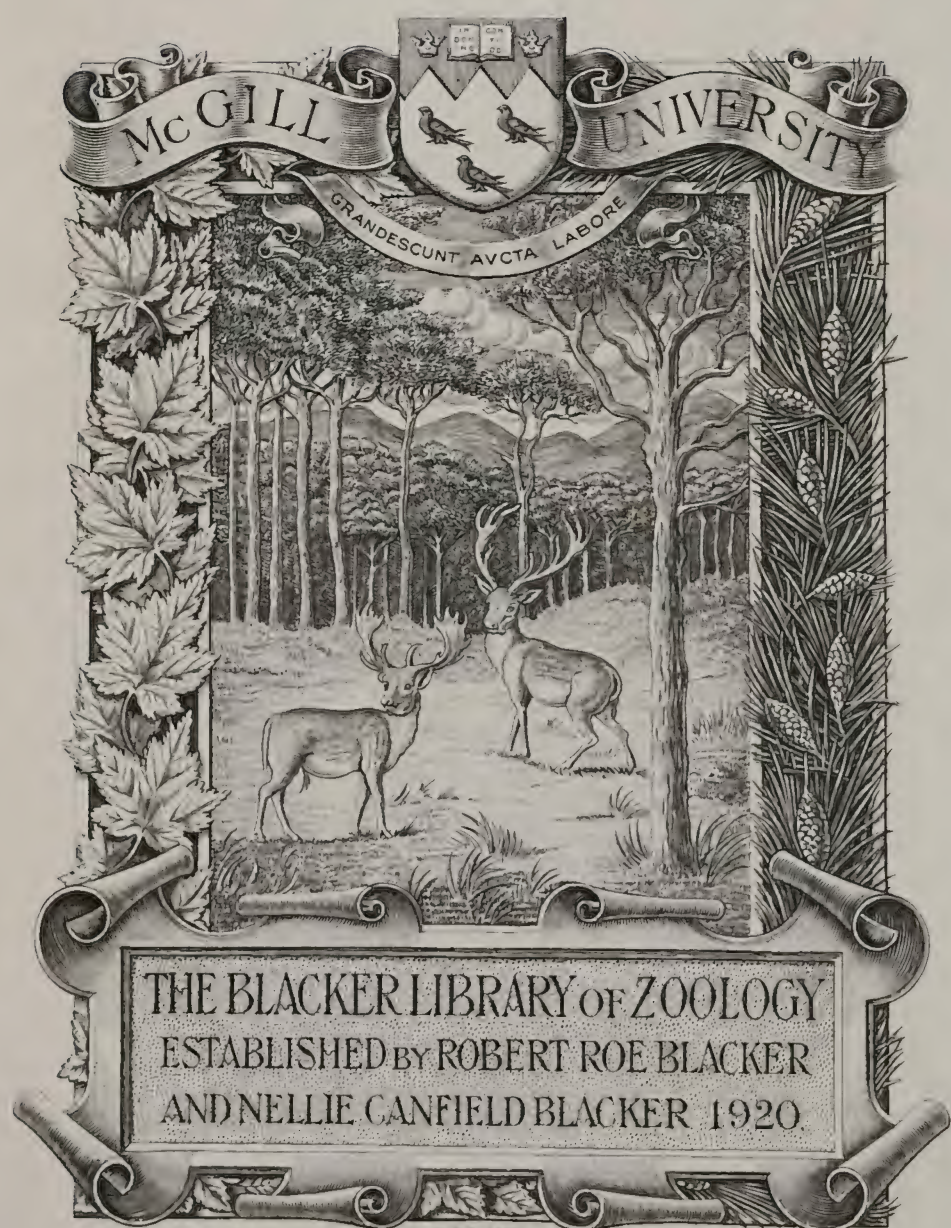
McGILL UNIVERSITY LIBRARY

ROUTINE SLIP

McGILL UNIVERSITY LIBRARY

ACC. NO.

REC'D



44

No. 7.

Purchased in ~~London~~ ^{Shiraz, Persia}
the Blacker Library
Sept. 1928.

No. 7. Bāz-Nāma-i-Nāsiri.

A lithographed edition (Bombay, 1890), of a detailed treatise on falcons, on hunting birds in general, on training, treatment, etc., of hawks, and other connected matters. The author is prince Tīmūr-Mīrzā Qājār, the grandson of Fath-ʿAlī-Shāh. He lived and wrote his book in the middle of the last century, deriving his information from many early standard works.

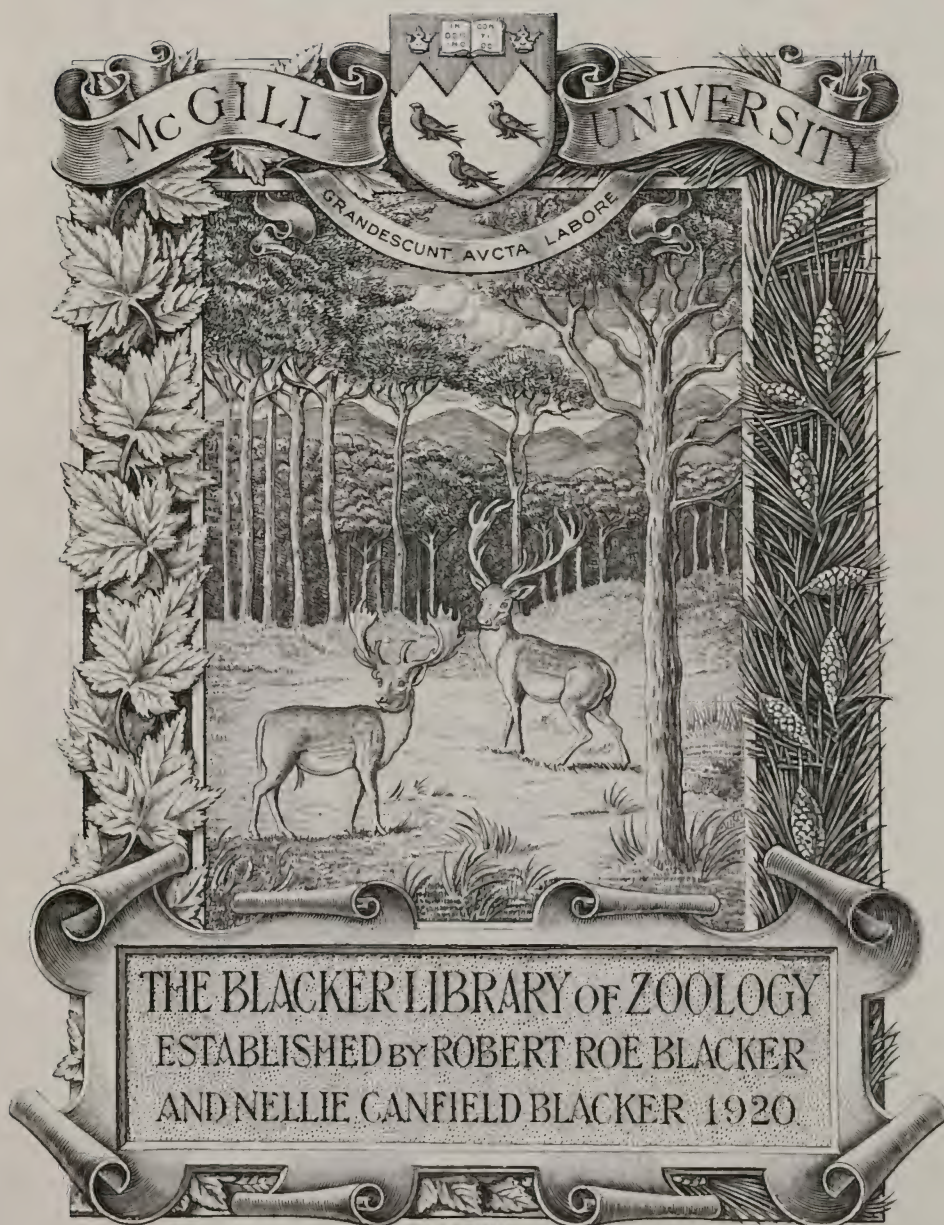
A rare print [of a well-known work.] [W. J.]

permutated

MCGILL UNIVERSITY LIBRARY

ACC. NO.

REC'D



No. 7. Bāz-Nāma-i-Nāsirī.

Purchased in ~~India~~ ^{to} ~~Shiraz, Persia,~~
The Blackie Library
Sept. ~~1928~~ 1928.

A lithographed edition (Bombay, 1890), of a detailed treatise on falcons, on hunting birds in general, on training, treatment, etc., of hawks, and other connected matters. The author is prince Tīmūr-Mīrzā Qājār, the grandson of Fath-'Alī-Shāh. He lived and wrote his book in the middle of the last century, deriving his information from many early standard works.

A rare print [of a well-known work.] [W. J.]

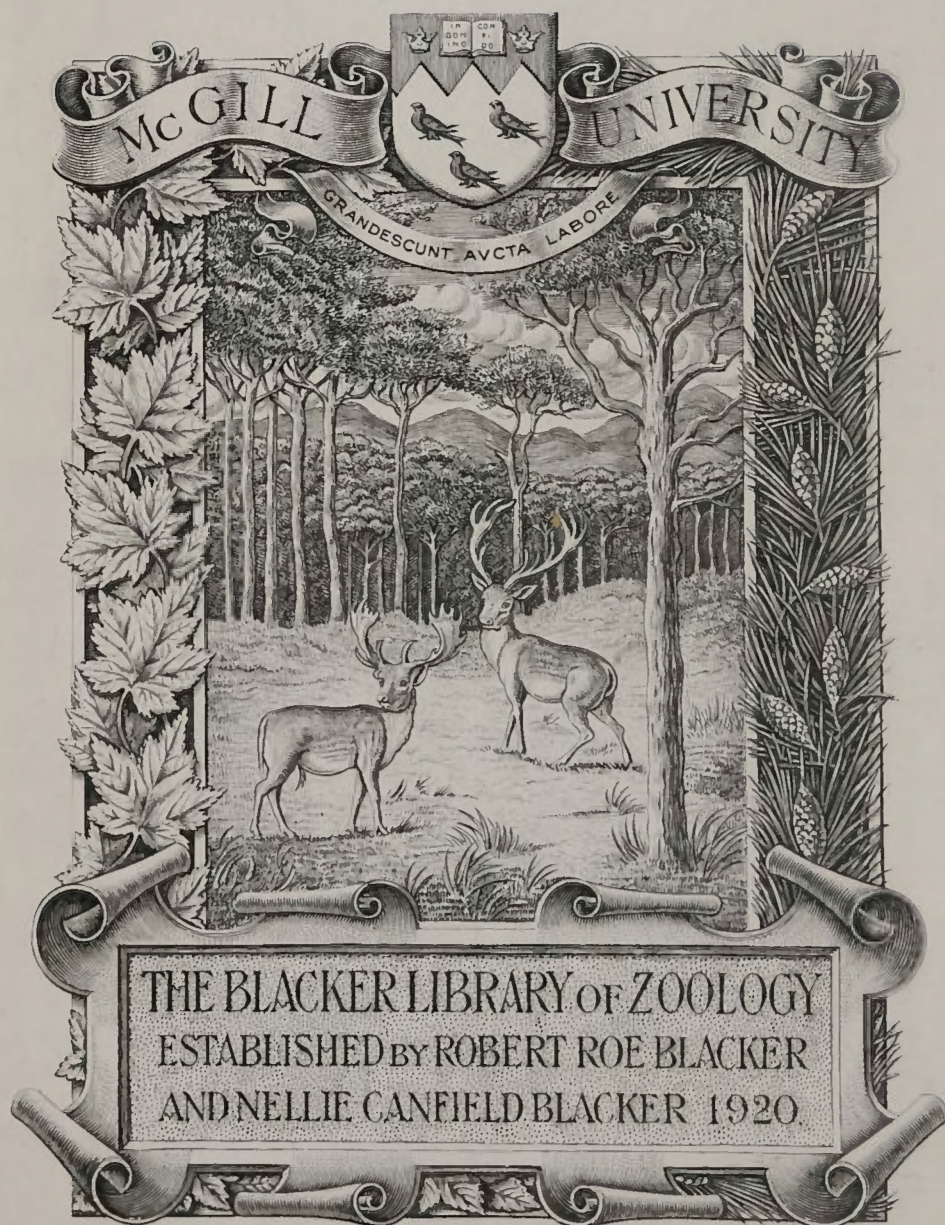
No. 7.

(Amended)

McGILL UNIVERSITY LIBRARY

ACC. NO.

REC'D



No. 7.

Purchased in ~~London~~ ^{Shiraz, Persia}
the Blackie Library
Sept. ~~1928~~ 1928.

No. 7. Bāz-Nāma-i-Nāsirī.

A lithographed edition (Bombay, 1890), of a detailed treatise on falcons, on hunting birds in general, on training, treatment, etc., of hawks, and other connected matters. The author is prince Tīmūr-Mīrzā Qājār, the grandson of Fath-'Alī-Shāh. He lived and wrote his book in the middle of the last century, deriving his information from many early standard works.

A rare print [of a well-known work.] [W. J.]

(Amended)

